



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

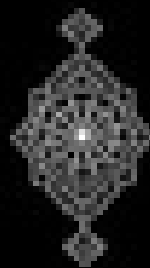
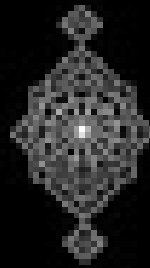
www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

شہادت

امیر المومنین

علیؑ

صاحب غدیر



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شهادت امیرالمومنین علی علیه السلام، صاحب غدیر

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز غدیرستان کوثر نبی صلی الله علیه و آله
و سلم

ناشر چاپی:

مرکز غدیرستان کوثر نبی (صلی الله علیه و آله و سلم)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	شهادت امیرالمومنین علی علیه السلام، صاحب غدیر
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	علل شهادت امیر المومنین علیه السلام
۱۲	غصب منصب های صاحب غدیر
۱۲	منصب تشریح
۲۴	کوچک کردن منزلت امیر المومنین علیه السلام
۲۷	بیت المال
۲۷	فدک ملک زهراى مرضیه سلام الله علیها
۲۸	سرنوشت اموال بیت المال در زمان عثمان
۳۰	سقیفه و زمینه سازی سقیفه نشینان
۳۰	بنیانگذاران سقیفه
۳۰	زنده کردن تعصبات جاهلیت در اقوم و قبائل
۳۱	ناکثین، قاسطین، مارقین مولود سقیفه
۳۳	حرمت شکنی
۳۳	اشاره
۳۳	ترور حضرت
۳۶	حمله به بیت وحی
۳۶	هجوم و آتش زدن در خانه امیر المؤمنین علیه السلام
۳۷	زدن حضرت زهرا علیها السلام
۳۷	شهادت حضرت محسن علیه السلام
۳۸	تبعید اباذر
۴۰	کشتن عبدالله بن مسعود

- ۴۱ لگد مال کردن عماریاسر
- ۴۲ سعد بن عبادہ
- ۴۲ شخصیت سعد بن عبادہ
- ۴۲ حمله به سعد بن عبادہ در سقیفه
- ۴۴ عاقبت سعد بن عبادہ
- ۴۵ اساس فجور را پایه گذاری نمودند
- ۴۶ آوردن منافقین برسر کار
- ۴۷ ایجاد حرص دنیا
- ۴۸ انگیزه های دشمنی
- ۴۸ دین را به بازیچه گرفتند
- ۴۹ حسادت
- ۵۰ کینه
- ۵۰ بدر، خبیر، حنین
- ۵۱ خبر دادن پیامبر صلی الله علیه وآله از کینه
- ۵۲ کلام حضرت زهرا سلام الله علیها در مورد کینه
- ۵۲ از زبان امام سجاد علیه السلام
- ۵۲ از زبان امام هشتم علیه السلام
- ۵۳ خبر دادن جبرئیل
- ۵۴ کینه از زبان ابن ابی الحدید (دشمن امیرالمومنین علیه السلام)
- ۵۶ کینه از زبان یزید ملعون
- ۵۸ برحذر داشتن از دشمنی با امیرالمومنین علیه السلام
- ۵۸ اشاره
- ۵۸ دشمنی با علی دشمنی خدا و پیامبر او است
- ۶۰ دشمنی با علی، دشمنی با خدا و پیامبرش است

- ۶۱ بدا به حال دشمنان علی!
- ۶۱ خشم گرفتن خدا بر دشمنان علی
- ۶۲ خشم گرفتن پیامبر بر دشمنان علی
- ۶۷ نفرین پیامبر بر دشمنی ورزان به علی
- ۷۰ هشدار خداوند درباره آزردن علی
- ۷۰ حسادت به علی، حسادت به پیامبر است
- ۷۲ دشمنان حضرت
- ۷۲ حفصه
- ۷۲ عایشه
- ۷۴ قربش
- ۷۷ بنی امیه
- ۷۸ غنی
- ۷۹ بنی اود
- ۸۱ باهله
- ۸۶ از بین بردن ثقلین
- ۸۶ زمزمه «حسبنا کتاب الله»
- ۸۷ منع از تفسیر قرآن
- ۸۸ ممانعت از نقل حدیث
- ۹۱ منع فضائل مولا
- ۹۲ تحریف فضائل مولا
- ۹۳ جعل مناقب در فضیلت عثمان
- ۹۳ جعل مناقب در فضیلت صحابه
- ۹۴ شدت عمل نسبت به شیعیان
- ۹۵ تاریخ شهادت

- مظلومیت ۹۶
- کینه و عداوت به حضرت، حتی بعد از شهادت ۹۶
- خبر دادن پیامبر از مظلومیت مولا ۹۷
- در معراج ۹۷
- آخرین لحظات عمر ۹۸
- عهد گرفتن از علی علیه السلام ۹۹
- در بستر بیماری ۱۰۰
- شکوه های حضرت ۱۰۱
- شکوه از قریش ۱۰۱
- مظلومیت در بین یاران ۱۰۲
- شکوه از مردم ۱۰۳
- شکوه به مردی در مدینه ۱۰۳
- دعای آن حضرت در شکایت ایشان از قومش، قبل از شهادتش ۱۰۴
- دعای آن حضرت در شکایت ایشان از قومش، در شب شهادتش ۱۰۴
- شبهت در مظلومیت به انبیاء ۱۰۵
- ظلمهای وارده بر مولا ۱۰۷
- مظلومیت در کلام معصومین ۱۰۷
- از زبان خود حضرت ۱۰۷
- نامه سرزنش آمیز معاویه ۱۰۷
- عدم جریمه از قنفذ ۱۰۸
- از زبان امام باقر علیه السلام ۱۰۸
- در بیان حضرت رضا علیه السلام ۱۰۹
- در بیان امام هادی علیه السلام ۱۱۰
- مظلومیت مضاعف ۱۱۰

- ۱۱۲ علی، وسیله آزمایش مردم
- ۱۱۲ مظلومیت به نقل از تاریخ
- ۱۱۲ چهره های سقیفه در برابر غدیر
- ۱۱۳ مظلومیت آن حضرت هنگام دفن فاطمه علیها السلام
- ۱۱۴ هجوم به خانه مولا
- ۱۱۵ احراق بیت
- ۱۱۷ مظلومیت در مجالس انصار
- ۱۱۸ در بیان ابوذر
- ۱۱۸ ماجرای شوری
- ۱۲۱ مظلومیت در کلام محدث قمی رحمه الله
- ۱۲۳ مظلومیت در کلام شعرا
- ۱۲۳ وقایع شهادت
- ۱۲۳ خبر دادن از شهادت
- ۱۲۳ خبر پیامبر به شهادت مولا در خطبه شعبانیه
- ۱۲۵ خبر دادن مولا از شهادت خود
- ۱۲۵ خبر دادن به عالم یهودی
- ۱۲۵ در روز ۱۳ ماه رمضان
- ۱۲۶ در شب ۱۹ ماه رمضان
- ۱۲۷ وقایع قبل از شهادت
- ۱۲۷ ابن ملجم وارد کوفه می شود
- ۱۲۹ وقایع قبل از شهادت از زبان ام کلثوم
- ۱۳۰ وقایع از خانه تا مسجد
- ۱۳۲ وقایع داخل مسجد
- ۱۳۲ ورود امام حسن علیه السلام به مسجد

- ۱۳۴ اذان آخر مولا
- ۱۳۴ بیدار نمودن ابن ملجم
- ۱۳۵ ضربه بر فرق مولا
- ۱۳۶ گفتار حضرت بعد از ضربت خوردن
- ۱۳۶ فزت و ربّ الکعبه
- ۱۳۶ معرفی قاتل
- ۱۳۶ محقق شدن وعده خدا و رسول خدا
- ۱۳۷ وقائع در عالم، هنگام ضربت خوردن مولا
- ۱۳۷ در زمین و دریا و آسمان
- ۱۳۷ ندای جبرئیل
- ۱۳۷ وصایای حضرت
- ۱۳۷ وصیت به امام حسن علیه السلام در مورد دفن
- ۱۳۹ آخرین وصایا
- ۱۳۹ وصیت امیر المؤمنین علیه السلام و شاهدان
- ۱۳۹ معرفی ائمه علیهم السلام و سپردن ودایع امامت
- ۱۴۰ کلام امیر المؤمنین علیه السلام در باره ابن ملجم
- ۱۴۰ متن وصیتنامه امیر المؤمنین علیه السلام
- ۱۴۱ تقوی، اسلام، اتحاد بر حق، اصلاح
- ۱۴۱ صلّه رحم، ایتم، قرآن، همسایگان
- ۱۴۲ حج، نماز، زکات، روزه، فقراء، جهاد
- ۱۴۲ فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب آن حضرت
- ۱۴۳ زنان، امر به معروف، نیکی به یک دیگر
- ۱۴۳ خداحافظی امیر المؤمنین علیه السلام
- ۱۴۴ سوگواری خضر نبی در شهادت مولا علی علیه السلام

۱۴۶	قاتل
۱۴۶	اشقی الاخرین
۱۴۶	برخورد با قاتل
۱۴۷	قصاص قاتل
۱۴۹	عذاب دنیوی قاتل
۱۵۱	درباره مرکز

شهادت امیرالمومنین علی علیه السلام، صاحب غدیر

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)

عنوان و نام پدیدآور: شهادت امیرالمومنین علی علیه السلام، صاحب غدیر/محمدرضا شریفی

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: غدیر - امام علی ع

ص: ۱

علل شهادت امیرالمومنین علیه السلام

غصب منصب های صاحب غدیر

منصب تشریح

پیامبر صلی الله علیه و آله منصب تشریح را در غدیر خم برای امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داد و فرمود:

ألا- إن الحلال والحرام أكثر من أن أحصيها وأعرفهما فأمر بالحلال وأنهى عن الحرام فى مقام واحد، فأمرت أن آخذ البيعه منكم والصفقه لكم بقبول ما جئت به عن الله عز وجل فى على أمير المؤمنين والأوصياء من بعده الذين هم منى ومنه إمامه فيهم قائمه، خاتمها المهدى إلى يوم يلقى الله الذى يقدر ويقضى.

معاشر الناس، و كل حلال دللتكم عليه و كل حرام نهيتكم عنه فإنى لم أرجع عن ذلك ولم أبدل. ألا فاذكروا ذلك واحفظوه و تواصلوا به، ولا تبدلوه ولا تغيروه.

ألا وإنى أجدد القول: ألا فأقيموا الصلاه و آتوا الزكاه و أمروا بالمعروف و انهوا عن المنكر.

ألا- وإن رأس الأمر بالمعروف أن تنتهوا إلى قولى و تبلغوه من لم يحضر و تأمروه بقبوله عنى و تنهوه عن مخالفته، فإنه أمر من الله عز وجل و منى. ولا أمر بمعروف ولا نهى عن منكر إلا مع إمام معصوم.

بدانید که حلال و حرام بیش از آن است که من همه ی آنها را بشمارم و معرفی کنم و بتوانم در یک مجلس به همه ی حلالها دستور دهم و از همه ی حرامها نهی کنم. پس مأمورم که از شما بیعت بگیرم و با شما دست بدهم بر اینکه قبول کنید آنچه از طرف خداوند عزوجل درباره ی امیرالمؤمنین علی و جانشینان بعد از او آورده ام که آنان از نسل من و اویند، (و آن موضوع) امامتى است که فقط در آنها بیا خواهد بود، و آخر ایشان مهدى است تا روزى که خدای مدبر قضا و قدر را ملاقات کند.

ای مردم، هر حلالی که شما را بدان راهنمایی کردم و هر حرامی که شما را از آن نهی نمودم، هرگز از آنها بر نگشته ام و تغییر نداده ام. این مطلب را داشته باشید و آن را حفظ کنید و به یکدیگر سفارش کنید، و آن را تبدیل نکنید و تغییر ندهید.

من سخن خود را تکرار می کنم: نماز را بیا دارید و زکات را بپردازید و به کار نیک امر کنید و از منکرات نهی نمائید.

بدانید که بالا-ترین امر به معروف آنست که سخن مرا بفهمید و آن را به کسانی که حاضر نیستند برسانید و او را از طرف من به قبولش امر کنید و از مخالفتش نهی نمائید، چرا که این دستوری از جانب خداوند عزوجل و از نزد من است، و هیچ امر به معروف و نهی از منکری نمی شود مگر با امام معصوم. (۱)

سقیفه نشینان از کلام پیامبر تخلف کردند تا اینکه بعد از بیست و پنج سال امیرالمؤمنین علیه السلام بدعت های آنها را بر می شمارند:

سليم بن قيس هلالى گوید: امیر مؤمنان علیه السلام خطبه ای ایراد فرمود بدین ترتیب که پس از حمد و ثنای الهی درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد سپس فرمود:

آگاه باشید که آنچه بیشتر از آن بر شما بیمناکم دو خصلت است: پیروی از هوای نفس و آرزوی دراز، اما پیروی از هوای نفس شخص را از حق باز دارد، و اما آرزوی دراز آخرت را بدست فراموشی سپارد، آگاه باشید که همانا دنیا پشت کنان کوچ کرده، و آخرت روی کنان (بسوی شما) روی نموده، و برای هر یک از این دو فرزندان (و علاقه مندانی) است، شما از فرزندان (و علاقه

مندان) آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید، زیرا که امروزه روز عمل است و حسابی در کار نیست، و فردای قیامت روز حساب است و عملی در کار نیست، و جز این نیست که آغاز وقوع فتنه‌ها و آشوبها از هواهای نفسانی پیروی شده و احکامی است که بدعتگزاری شده و در آنها با حکم خدا مخالفت شود و مردانی در آنها بجای مردان دیگر سرپرستی آن احکام را بعهده گیرند.

آگاه باشید که اگر حق خالص و پاک (از باطل در میان مردم) بود هیچ اختلافی در کار نبود، و اگر باطل خالص (از حق) نیز میبود بر هیچ خردمندی پوشیده نمی ماند، ولی از هر کدام آنها مثنی

برگرفته شده و آنها را با هم آمیخته اند، و در اینجاست که شیطان بر دوستان خود استیلا یابد و آنان که از جانب خدا برایشان سرانجام نیک پیش بینی شده نجات یابند، من خود شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود چگونه اید در آن وقتی که شما را در بر گیرد فتنه (و گمراهی) آنچنانی که کودک خردسال در آن پرورش یابد و مرد بزرگسال در آن پیر شود، مردم بدان طریقه کج بروند و آن را برای خود روش و سنتی قرار دهند که چون چیزی از آن روش کج بروش حق تبدیل یابد بگویند: سنت تغییر یافته و کار زشتی بنظر مردم بیاید، سپس بلا و گرفتاری سخت شود و ذریه و نژاد (مسلمانان) باسارت افتند. و فتنه و آشوب آنان را درهم بکوبد چنانچه آتش هیزم را بکوبد و آسیا دانه گندم را.

آنان برای غیر خدا مسأله آموزند، و برای غیر عمل دانش جویند، و با کارهای آخرت دنیا طلبند سپس رو باطرفیان خود که جمعی از خانواده و خاصان آن حضرت و شیعیانش بودند کرد و فرمود:

حکمرانان پیش از من کارهایی انجام دادند که در آنها با رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت کردند و از روی تعمد راه خلاف پیمودند، و پیمانش را شکستند، و سنت و روشش را تغییر دادند، و اگر من بخواهم مردم را بترک آنها وادارم و بجای اصلی آنها بازگردانم و بهمان ترتیب که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود مقرر دارم لشکر از دور من پراکنده شوند تا جز خودم تک و تنها بجای نمانم و یا اندکی از شیعیان من که برتری مرا شناخته و وجوب اطاعت و امامت مرا از روی کتاب خدای عز و جل و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله دانسته اند بجای مانند.

در اینجا امیر المؤمنین علیه السلام برای نمونه بچند موضوع که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را بطوری مقرر فرموده بود و ابو بکر و عمر و دیگران و بخصوص عمر آنها را تغییر داده اشاره میفرماید:

اگر میدیدید که من دستور میدادم تا مقام حضرت ابراهیم علیه السلام را بجای اصلی آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در آنجا نهاده بود (و عمر آن را بجای کنونی آورد) برمیگرداندم.

و فدک را (که ابو بکر بغصب از فاطمه علیها السلام گرفت) بورثه فاطمه علیها السلام برمیگرداندم.

و صاع رسول خدا صلی الله علیه و آله را بهمان نحو که بود برمیگرداندم (صاع مقدار آبی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن غسل میکرد و مقدار آن شش رطل بود و پس از آن حضرت این مقدار را کم دانستند و خود آن حضرت نیز فرمود: مردمی بیایند که آن را کم دانند).

و زمینهایی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله بمردمی واگذار کرد ولی حکم آن حضرت اجرا نگشت من آنها را بصاحبانش بدهم و حکم آن حضرت را اجرا کنم.

و خانه جعفر را (که داخل در مسجد الحرام کرده اند) بورثه اش باز گردانم و آن قسمت را از مسجد خراب کنم.

و احکامی را که از روی ستم و زور بدانها حکم شده (مانند تحریم متعه حج و متعه نساء و قانون عول و غیر آن از بدعتهای مشهور عمر و جواز سه طلاق در یک مجلس) باز گردانم.

و زنانی را که بناحق در تحت اختیار مردانی هستند بسوی شوهران (مشروع و حقیقی) خود باز میگرداندم (مانند زنانی را که بدون حضور عدلین یا در غیر حال طهر طلاق میدادند و پس از انقضای عده بزنی میگرفتند) و در باره آنها با حکم خدا در باره فروج و احکام روبرو میشدم.

و فرزندان بنی ثعلب را باسارت می‌گرفتم (که عمر بدون جهت جزیه را از آنان برداشت و بجای آن دو برابر زکاه بر آنها مقرر داشت، چنانچه در تواریخ است).

و آنچه از سرزمین خیبر (میان متنفذین زمان عمر) تقسیم شده بود برمیگرداندم.

(مترجم گوید: جریان تقسیم اراضی خیبر که حضرت بدان اشاره فرماید بدین نحو بود که در زمان عمر عبد الله پسرش که سهمی در خیبر داشت هنگامی برای سرکشی اموال خود بخیبر رفت و شبانه مورد حمله یهود خیبر - که بدستور رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا سکونت داشتند - قرار گرفت، این جریان که بگوش عمر بن خطاب رسید یهود مزبور را - با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را در آنجا مسکن داده بود و زمینهای خیبر را بآنها واگذار کرده و در مقابل سهمی از محصولات از آنها می‌گرفت - یکسره از خیبر بیرون کرد و املاک آنجا را میان جمعی خاص تقسیم نمود که از آن جمله پسرش عبد الله بن عمر و عثمان و زبیر و عبد الرحمن و غیره بودند - و برای اطلاع از تفصیل داستان بسیره ابن هشام ج ۲ ص ۳۵۶ به بعد مراجعه فرمائید -).

و دفاتر حقوق و عطایا را (که بدستور عمر روی سوابق اشخاص و نفوذ و سایر جهات باختلاف تعیین شده بود) از بین می‌بردم، و مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را بالسویه تقسیم می‌کردم و آن را در دست (جمع مخصوصی از) توانگران قرار نمیدادم.

و مساحت را در گرفتن خراج ملغی می‌کردم (چنانچه عمر این کار را کرد و بر خلاف دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله که در مانند سرزمینهای شام و عراق مالیات را از روی درآمد زراعت معین فرموده بود او روی مساحت زمین قرار داد).

و در موضوع ازدواج بطور برابری و مساوات رفتار می‌کردم (چون عمر بر خلاف دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده بود هر مرد مسلمانی کفو زن مسلمان است و سیاهی و سفیدی و عرب و عجم و قرشی و غیر قرشی را ملغی کرده بود او دستور داد غیر قرشی نباید از قرشی زن بگیرد و غیر عرب نباید از عرب زن بگیرد).

و خمس پیغمبر صلی الله علیه و آله را بهمان نحو که خدای عز و جل نازل فرمود و واجب کرده بود مقرر می‌داشتیم (اشاره بخلافی است که عمر در باره خمس مرتکب شد و آن را از خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله منع کرده و میان عموم مسلمانان تقسیم میکرد چنانچه بیان آن در پایان خطبه آمده).

و مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله را بهمان وضعی که بود برمیگرداندم و درهائی را که در آن گشوده اند می‌بستم و آنها را که بسته اند باز می‌کردم.

و مسح بر روی کفش را (که عمر در مواردی اجازه داده بود) حرام می‌کردم.

و بر نوشیدن نیبند (شراب خرما که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله حلالش کردند) حدّ می‌زدم.

و دستور بحلال بودن متعه حج و صیغه زنان میدادم (که طبق روایتی که میان شیعه و سنی معروف است عمر خود گفت: این دو در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال بود و من آن دو را حرام کردم).

و برای نماز میت گفتن پنج تکبیر را دستور میدادم (که عمر روی سلیقه خود یکی از پنج تکبیر را کسر کرد و چهار تکبیر مقرر داشت).

و مردم را مجبور می‌کردم تا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را در نماز بلند بگویند (چنانچه مخالفین یا آن را نمی‌خوانند یا در تمام نمازها آهسته می‌خوانند).

و بیرون می‌آوردم کسانی را که به‌مراه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد درآوردند با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را بیرون کرد، و در می‌آوردم در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله آنکه را اینان بیرون کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را وارد کرد.

(فیض ره) گوید: محتمل است مراد از جمله اولی ابو بکر و عمر باشند که بدون اجازه آن دو را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کردند با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله حتی اجازه نداد آن دو در بمسجد باز کنند، و مراد از جمله دوم خود آن حضرت باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور فرمود همه درهائی که اصحاب بمسجد باز کرده اند ببندند جز دری که بخانه علی علیه السلام باز میشد و اینان پس از آن حضرت بر خلاف آن رفتار کردند).

و مردم را بحکم قرآن و امیداشتم. و طلاق را روی سنت قرآن قرار میدادم (چون قرآن دستور میدهد در مورد طلاق که باید در حضور دو شاهد عدل باشد و در نکاح وجود شاهد را شرط نمیکند و اینان بعکس رفتار کردند).

و زکاه را (فقط) از اصناف (نه گانه) آن طبق مقررات و حدودش می‌گرفتم (نه مانند اینها که بر چیزهای دیگری نیز زکاه بسته اند).

و باز می‌گرداندم وضو و غسل و نماز را به اوقات و قوانین و جاهای خودشان. (چون در تمام اینها دست بردند و بدعتی یا بدعت‌هایی گذاردند مانند مسح بر گوشها و شستن پاها و امثال آن در وضوء و وجوب وضوء با غسل، و اسقاط غسل در مورد التقاء ختائین بدون انزال، و برداشتن جمله «حی علی خیر العمل» از اذان و نهادن جمله «الصلاه خیر من النوم» بجای آن، و تکتف و آمین و خواندن نماز نافله را بجماعت و امثال اینها که در کتب تواریخ و غیره مانند کتاب شافی سید مرتضی رحمه الله مضبوط است).

و اهل نجران را بجاهای خودشان برمیگرداندم (که عمر آنها را از یمن که سرزمین آنها بود بسرزمین عراق کوچ داد بتفصیلی که در فتوح البلدان بلاذری ص ۷۲-۷۳ ط مصر مذکور است).

و اسیران فارس و ملتهای دیگر را از روی کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله باز میگرداندم.

در این صورت (و با اجرای این کارها و بازگرداندن آنها از مسیر منحرفی که اکنون در آن است بمسیر حقیقی آن) مردم از دورم پراکنده میشدند.

بخدا سوگند اگر بمردم دستور میدادم که در ماه رمضان جز نماز فریضه را بجماعت نخوانند (و از خواندن نوافل شبهای ماه رمضان بجماعت که عمر دستور داده جلوگیری میکردم) و بآنها اعلام میکردم که نوافل بجماعت خواندن بدعت است، برخی از همین لشکریانم که اکنون بهمراه من جنگ میکنند فریاد میزدند: ای مسلمانان سنت عمر دگرگون شد، علی ما را از نماز نافله در ماه رمضان باز میدارد، و ترس آن را دارم که از یک سوی لشکر (بر من) شورش کنند.

من چه کشیدم از دست این امت! از اختلافشان، و از پیروی کردنشان از پیشوایان گمراه و خوانندگان بسوی دوزخ. (در اینجا دوباره سخن امام علیه السلام بدنبال سخنان پیشین باز گردد و فرماید):

و اگر از خمس بهره خویشاوندان را میپرداختم که خدای عز و جل (در باره آن) فرماید: «اگر بخدا و آنچه روز تمیز حق و باطل روزی که دو گروه تلافی کردند ایمان آورده اید»، (سوره انفال آیه ۴۱، و این قسمت که امام علیه السلام استشهاد فرموده دنباله آیه خمس است، و برخی گفته اند ذکر قسمت اخیر برای این است که عقیده بخمس آل پیغمبر صلی الله علیه و آله شرط ایمان بخدا و قرآنست).

پس ما ئیم بخدا سوگند مقصود از خویشاوندان که خدا ما را بخود و رسول خود صلی الله علیه و آله مقرون ساخته و فرموده: «از آن خدا و رسول و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان» (در باره ما بالخصوص است) تا دستگردان میان توانگران شما نباشد، و آنچه را پیغمبر برای شما آورد بگیریید و آنچه را از آن نهی فرمود خودداری کنید و از خدا بترسید (در ستم کردن بخاندان محمد) که براستی خدا سخت کیفر است» نسبت بکسی که بدانها ستم کند.

و این گفتار را خدای تعالی از روی مهری که بما داشته فرموده و ثروتی است که خدا ما را بدان بی نیاز کرده و پیامبرش صلی الله علیه و آله را بدان سفارش فرموده، و در سهم صدقه برای ما بهره ای مقرر نفرموده، و خدا گرامی داشته رسولش صلی الله علیه و آله و ما خاندان را از اینکه از چرکی دست مردم بما خوراک بدهد، و اینان خدا را تکذیب کرده و رسولش را نیز تکذیب کردند، و کتاب خدا را که گویای بحق ما است انکار کردند، و آن فرضی را که خدا برای ما فرض کرده بود از ما بازداشتند، هیچ خانواده پیغمبری از امت پیغمبرش ندید آنچه را ما پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله دیدیم، و خدا کمک کار ما است بر هر کس که بما ستم کرده و جنبش و نیروئی نیست جز بخدای والای بزرگ. (۲)

لذا برای امیرالمؤمنین علیه السلام جایگاهی در حکم الهی قائل نبودند تا آنکه در زمان حضرت امیرالمؤمنین اراده فرمودند که بدعت عمر را در نماز تراویح که در جمیع صحاح ایشان هست که عمر گذاشته است برطرف کند و حضرت امام حسن را فرستاد که بدعتست ترک کنید همگی فریاد بر آوردند که وا عمراه حضرت فرمودند که هر چه خواهند بکنند.

والله که امر کردم مردم را که نافله ماه رمضان را به جماعت ن گزارند (چنانچه عمر مقرر کرده و آن را تراویح نام کرده اند) و ایشان را اعلام نمودم که اجتماع در نوافل، بدعت است. پس، از لشکریان من، جمعی که در جنگ ها با من می بودند و با دشمنان مقاتله می نمودند، یکدیگر را ندا کرده، گفتند: یا اهل الإسلام! سنت و طریقه عمر از دست رفت و ما را نهی می کند از نماز سنت در ماه رمضان! و ترسیدم که در طرفی از اطراف لشکر من، فتنه برانگیزند.

بعد از آن فرمود که: چه کشیدم از این امت در اطاعت نکردن [از] من و پیروی نمودن [از] جمعی که ایشان را به ضلالت می انداختند و به آتش جهنم، دعوت می نمودند و ایشان، آنها را امام می دانستند! و از این حدیث، تقیه آن حضرت در بسیاری از امور مبتدعه، ظاهر شد.

از حریر از بعضی رجال شیعه از یکی از دو امام یعنی باقر و صادق (علیهما السلام) روایت آمده که فرمود: آن روزها که امیر المؤمنین علیه السلام در کوفه بود، مردمی به حضورش آمدند و عرضه داشتند! برای ما پیشنهادی معین کن که در ماه مبارک رمضان به او اقتداء کنیم، حضرت فرمود: لازم نیست و آنان را نهی کرد از اینکه در ماه رمضان جمع شوند، مردم نامبرده عصر آن روز دور هم جمع شدند و برای ماه رمضان، مجلس بر پا کردند و مرثیه خوانی کردند، و امضاها گفتند، حارث اعور با جمعی نزد امیر المؤمنین آمده، عرضه داشتند: مردم به گریه و شیون در آمدند و سخن تو سخت آنان را ناخوش آمده، حضرت فرمود:

حال که چنین است به حال خود واگذارشان کنید، هر کس را که خواستند خود امام جماعت خودشان کنند، آن گاه استشهاد کرد به آیه شریفه: "وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا" (۳)

در زندگی خوارج در مورد تشریح تضادهای عجیب و نکات عبرت انگیزی دیده می شود که مانند آن در باره گروههای دیگر بسیار کم دیده شده است از جمله:

عبد الله بن خباب - که فرزند خباب بن ارت، صحابی معروف پیامبر بود در حالی که قرآنی بر گردن خود آویخته و همراه همسرش - که باردار بود - سوار بر مرکبی از نزدیکی مرکز خوارج می گذشت، خوارج، جلوی او را گرفتند و گفتند: «همین قرآنی که بر گردن تو است ما را به کشتن تو فرمان می دهد». عبد الله به آنان گفت: «آنچه را قرآن زنده کرده است، زنده کنید و آن چه را قرآن از بین برده است، بمیراند». خوارج کمترین اعتنایی به گفتار حکیمانه او نکردند. در این هنگام یکی از خوارج دانه خرمایی را که از درخت نخلی بر زمین افتاده بود برداشت و بر دهان گذاشت. دوستانش بر سرش فریاد کشیدند که «چرا به حق دیگران تجاوز کردی و مال غصبی خوردی» و او خرما را از دهان بیرون افکند یکی دیگر از آنها خوکی را که راه بر او بسته بود کشت، دیگران بر او اعتراض کردند که این عمل نادرستی بود و این در واقع مصداق فساد در ارض است سپس رو به عبد الله بن خباب کرده گفتند: «برای ما حدیثی از قول پدرت نقل کن» او گفت: «از پدرم شنیدم که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرد: «به زودی بعد از من فتنه ای خواهد بود که در آن دل مردم می میرد، آن گونه که بدن می میرد. بعضی روز مؤمنند و شب کافر».

سپس گفتگوهای زیادی با او کردند، تا به اینجا رسیدند که به او گفتند: «در باره علی علیه السلام پس از پذیرش حکمیت چه می گویی» او گفت: «علی علیه السلام به (حکم) خدا داناتر است و نسبت به حفظ دین خود از همه استوارتر و آگاه تر».

خوارج گفتند: «تو پیرو هدایت نیستی»، او را به کنار نهر آوردند و خوابانند و (همانند گوسفند) سرش را بریدند سپس رو به سوی زنش کردند، او هر چه فریاد زد که من زنی (باردار) هستم، گوش ندادند و شکمش را پاره کردند و خودش و جنینش را کشتند. (۴)

(۱) خطابه غدیر

(۲) الروضه من الکافی / ترجمه رسولی محلاتی، ج ۱، ص: ۸۵-۹۰

(۳) ترجمه المیزان، ج ۵، ص: ۱۵۳

(۴) پیام امام شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه، ج ۲، صفحه ۳۷۷

کوچک کردن منزلت امیر المومنین علیه السلام

امیرالمومنین علیه السلام از حوادث بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و ترورشخصیت خود به دست خلفاء چنین می فرماید:

فإنهم قطعوا رحمی وأضاعوا أيامی وصغروا عظیم منزلتی

بار خدایا از تو در برابر قریش یاری می خواهم. آنها پیوند خویشاوندی من بریدند و سهم من به هدر دادند و منزلت عظیم مرا خرد شمردند. (۱)

وبعد از بیست و پنج سال در ترکیب شوری او راهم ردیف عثمان و عبدالرحمن ابن عوف وطلحه وزبیر وسعد بن ابی وقاص قرار داد که خود حضرت علی (علیه السلام) این معنی را به صورت ظریفی بیان می فرماید: «حتی اذا مضی لسیبیه جَعَلَهَا فی جماعه زَعَمَ أَنّی أَحَدُهُمْ فِی اللَّهِ وَاللُّشُورِ» تا این که عمر بن خطاب هم به راه خود رفت و زندگی او سپری شد. او خلافت را به جماعتی وانهاد که مرا هم یکی از آنها قرار داد. بار خدایا! از تو یاری می خواهم برای شورایی که تشکیل شد.

ص: ۱۲

حضرت جملاتی را بیان می کنند و سپس ادامه می دهند: «فَصَغَى رَجُلٌ مِنْهُمْ لِصُغْنِهِ وَ مَالَ الْآخِرِ لِصَهْرِهِ مَعَ هُنَّ وَ هُنَّ يَكِيٌّ مِنْهُ» یکی از افراد شورا به خاطر کینه و حسدی که داشت از من روی برتافت و راه باطل را در پیش گرفت مقصود حضرت، سعد بن ابی وقاص است که حتی بعد از به خلافت رسیدن امیرمؤمنان (علیه السلام) با آن حضرت بیعت نکرد و مرد دیگر به خاطر دامادی و خویشی خود با عثمان از من اعراض کرد مراد عبدالرحمان بن عوف است که شوهر خواهر مادری عثمان بود هم چنین اعراض دیگران طلحه و زبیر دلایلی دارد که ذکر آن خوشایند نیست. واقعیت این است که این شورا معایب فراوانی داشته که از دید اهل نظر دور نمانده است و کسانی مانند قاضی افندی صاحب کتاب تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد (صلی الله علیه و آله) به آن پرداخته اند. به طور مثال خلیفه دوم می گوید: اگر پنج نفر متحد و متفق شدند و یکی مخالفت کرد، او را بکشید، اگر سه نفر موافق بودند و سه نفر مخالف، آن جمعی که عبدالرحمان بن عوف در میان آنهاست برگزینید و سه نفر دیگر را بکشید. در این مورد مورخ معروف و شارح نهج البلاغه ابن ابی الحدید می نویسد: «ثم قال ای عمر اُدْعُوا إِلَيَّ اِبَاطِلِحَةَ الْاِنْصَارِيِّ فِدْعُوهُ لِه فَقَالَ: اُنْظُرْ يَا اَبَا طَلْحَةَ اِذَا عُدْتُمْ مِنْ حُفْرَتِي فَكُنْ فِي خَمْسِينَ رَجُلًا مِنَ الْاِنْصَارِ حَامِلِي سُوْفُوكُمْ فَخُذْ هَوْلَاءَ النَّفْرِ بِامْضَاءِ الْاَمْرِ وَ تَعْجِيلِهِ، وَ اَجْمِعْهُمْ فِي بَيْتٍ، وَ قِفْ بِاصْحَابِكَ عَلِيَّ بَابِ الْبَيْتِ لِيَتَشَاوَرُوا وَيَخْتَارُوا وَاحِدًا مِنْهُمْ، فَاِنْ اِتَّفَقَ خَمْسَةٌ وَ اَبِي وَاحِدًا فَاضْرِبْ عُنُقَهُ، وَ اِنْ اِتَّفَقَ اَرْبَعَةٌ، وَ اَبِي اِثْنَانًا فَاضْرِبْ اَعْنَاقَهُمَا، وَ اِنْ اِتَّفَقَ ثَلَاثَةٌ وَ خَالَفَ ثَلَاثَةٌ فَانْظُرِ الثَّلَاثَةَ الَّتِي فِيهَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ فَارْجِعْ اِلَيْ مَا قَدْ اِتَّفَقْتَ عَلَيْهِ، فَاِنْ اَصْرَبَتِ الثَّلَاثَةُ الْاُخْرَى عَلِيَّ خِلَافَهَا فَاضْرِبْ اَعْنَاقَهُمَا، وَ اِنْ مَضَتْ ثَلَاثَةٌ اَيَّامٌ وَ لَمْ يَتَّفِقُوا عَلِيَّ اَمْرًا فَاضْرِبْ اَعْنَاقَ السَّبْعَةِ وَ دَعِ الْمُسْلِمِينَ يَخْتَارُوا لَانْفُسِهِمْ» عمر، ابوطلحه انصاری را به حضور طلبید و گفت: وقتی از نزد من رفتید همراه پنجاه نفر از انصار، با شمشیرهای آماده مراقب آن شش نفر باشید تا به سرعت کار خود را انجام دهند و یک نفر را برگزینند. اگر پنج نفر آنان متفق شدند و یک نفر مخالفت کرد او را بکش. اگر چهار نفر موافق بودند و دو نفر مخالفت کردند، آن دو نفر را به قتل برسان و اگر سه نفر با هم موافقت کرده و سه نفر دیگر مخالفت کردند، رأی آن جمعی را که عبدالرحمان بن عوف در میان آنان است برگزین و اگر آن جمع دیگر بر مخالفت خود اصرار ورزیدند گردن آنها را بزن و اگر سه روز گذشت و هیچ تصمیمی نگرفتند همه آنان را بکش و کار را به خود مسلمانان واگذار. (۲)

و در نامه ۹ به معاویه نوشت: (شگفتا از روزگار، که کسی را همتای من دانند که چون من گام برنداشته و سابقه درخشانی مانند من ندارد سابقه ای که احدی نیز مدعی آن نیست مگر آن مدعی که من نمی شناسمش و نپندارم که خدا هم او را بشناسد! سپاس خدا را بر همه حال). آری، شگفتا از مردمی که علی مظلوم علیه السلام را که جان پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و همتای قرآن است با گروهی از مردم بی سر و پا و اوباش قیاس کردند! گویی گوششان سنگین بود و این سخن پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم را نشنیدند که فرمود: (علی بن ابی طالب از من است و من از علی، هر که او را با دیگری قیاس کند به من جفا کرده، و هر که به من جفا کند مرا آزرده است. ای عبد الرحمن، خداوند کتاب روشنی را بر من فر فرستاد و مرا فرمود که آنچه برای مردم نازل شده برایشان بیان دارم جز برای علی بن ابی طالب که نیازمند به بیان و توضیح نیست، زیرا خدای متعال فصاحت او را چون فصاحت من ساخته و فهم او را مانند فهم من قرار داده است، و اگر حلم مجسم می شد به صورت علی در می آمد، و اگر عقل مجسم می شد به صورت حسن می شد، و اگر جود و سخا مجسم می شد به شکل حسین می گشت، و اگر زیبایی مجسم می شد صورت فاطمه را به خود می گرفت بلکه باز هم فاطمه بزرگتر است، همانا دخترم فاطمه در نژاد و شرف و کرامت بهترین مردم روی زمین است). (۳)

(۱) الغارات / ترجمه آیتی، ص: ۱۱۱

(۲) نهج البلاغه، خطبه ۳، بخش ۸.

ص: ۱۴

(۳) نهج البلاغه نامه ۹

بیت المال

فدک ملک زهرای مرضیه سلام الله علیها

در حدیثی که از منابع اهل تسنن از «ابو سعید خدری» صحابه معروف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده، آمده است که:

«لَمَّا نَزَلَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ اعطى رسول الله فاطمه فدكا»

(هنگامی که آیه وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه را صدا زد و فدک را به او بخشید.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دهکده فدک را به دخترش فاطمه بخشید و تا پایان زندگی پیامبر فدک در دست فاطمه بود، فاطمه در آمد این ملک را که سالانه بالغ بر هفتاد هزار دینار بوده بین بینوایان و فقرا تقسیم می کرد. (۱)

پس از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همین که ابو بکر بر خلافت تسلط یافت، عمال فاطمه را از فدک بیرون کرد و فدک را از دست فاطمه گرفت و آن را جزء بیت المال نمود. (۲)

بخاری در صحیح خود از عایشه نقل می کند، فاطمه (علیها السلام) چند نفر را نزد ابو بکر فرستاد و شکایت از عمال او کرد و پیغام داد فدک میراث من است و آنچه از خمس خیر باقی مانده سهم ما می باشد و دستور ده فدک را برگردانند.

ابو بکر به نمایندگان دختر پیغمبر گفت: من از پیغمبر شنیدم که فرمود:

«نحن معاشر الأنبياء لا نورث ما تركناه صدقه».

(یعنی ما جماعت پیامبران نمی گذاریم و ما ترک ما، صدقه ست). (۳)

حضرت زهرا سلام الله علیها در بخشی از خطبه فدکیه می فرماید:

ص: ۱۵

ای پسر ابو قحافه چگونه است که خداوند مقرر فرموده است تو از پدرت ارث ببری ولی من از پدرم ارث نبرم؟! (۴)

(۱) الطرائف-ترجمه داود الهامی، ص: ۳۹۱

(۲) الطرائف-ترجمه داود الهامی، ص: ۳۹۳

(۳) الطرائف-ترجمه داود الهامی، ص: ۳۹۳

(۴) جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، صفحه ۹۱

سرنوشت اموال بیت المال در زمان عثمان

در ایام عثمان بسیاری از صحابه ملکها و خانه‌ها فراهم کردند از جمله زبیر بن عوام خانه‌ای در بصره ساخت که تاکنون یعنی بسال سیصد و سی و دو معروف است و تجار و مالداران و کشتی‌انان بحرین و دیگران آنجا فرود می‌آیند در مصر و کوفه و اسکندریه نیز خانه‌هایی بساخت آنچه درباره خانه‌ها و املاک وی گفتیم هنوز هم معروف است و پوشیده نیست.

موجودی زبیر پس از مرگ پنجاه هزار دینار بود و هزار اسب و هزار غلام و کنیز داشت و در ولایاتی که گفتیم املاکی بجا گذاشت.

طلحه ابن عبید الله تیمی در کوفه خانه‌ای ساخت که هم اکنون در محله کناسه بنام دار الطلحیین معروف است از املاک عراق روزانه هزار دینار درآمد داشت و بیشتر از این نیز گفته‌اند. در ناحیه سرهه بیش از این درآمد داشت. در مدینه نیز خانه‌ای بساخت و آجر و گچ و ساج در آن بکار برد.

عبد الرحمن بن عوف زهری نیز خانه وسیعی بساخت. در طویله او یکصد اسب بود هزار شتر و ده هزار گوسفند داشت و پس از وفاتش یک چهارم یک هشتم مالش هشتاد و چهار هزار دینار بود.

سعد بن ابی وقاص نیز در عقیق خانه‌ای مرتفع و وسیع بنا کرد و بالای آن بالکن‌ها ساخت. سعید بن مسیب گوید وقتی زید بن ثابت بمرد چندان طلا و نقره بجا گذاشته بود که آنرا با تبر می شکستند بجز اموال و املاک دیگر که قیمت آن یکصد هزار دینار بود.

ص: ۱۶

مقداد در محل معروف به جرف در چند میلی مدینه خانه ای بنا کرد و بالای آن بالکنها ساخت و از درون و برون گچ کشید. یعلی بن منیه وقتی بمرد پانصد هزار دینار نقد بجا گذاشت مبالغی هم از مردم بستانکار بود و اموال و ترکه دیگر او سیصد هزار دینار قیمت داشت.

و این بابی مفصل است و وصف کسانی که در ایام عثمان تمول یافتند بدرازا میکشد.

در زمان عمر بن خطاب چنین نبود راهی روشن و طریقی معین بود.

عمر بحج رفت و در رفتن و برگشتن شانزده دینار خرج کرد و پسرش عبد الله گفت «در مخارج این سفر اسراف کردیم» در سال بیست و یکم مردم کوفه از امیرشان سعد بن ابی وقاص شکایت کردند عمر محمد بن مسلمه انصاری را که هم پیمان بنی عبد الاشهل بود بفرستاد تا در قصر کوفه را آتش زد و سعد را در مسجد کوفه با مردم روبرو کرد و درباره وی از ایشان پرسید که بعضی او را ثنا گفتند و بعضی شکایت کردند که عمر او را عزل کرد و عمار بن یاسر را حاکم و عثمان بن حنیف را خراج گیر و عبد الله بن مسعود را عهده دار بیت المال کوفه کرد و بعد الله بن مسعود گفت مردم را قرآن و مسائل دین آموزد. برای آنها روزی یک گوسفند مقرر کرد که یک نیمه با سر و پوست از عمار باشد و یک نیمه دیگر را عبد الله بن مسعود و عثمان بن حنیف قسمت کنند عمر کجا و اینها که گفتیم کجا؟

عثمان عموی خود حکم بن ابی العاص و پسرش مروان و دیگر بنی امیه را بمدینه آورد. حکم مطرود رسول الله صلی الله علیه و سلم بود که او را از مدینه برون رانده و از جوار خود تبعید کرده بود. از جمله عمال وی ولید بن عقبه بن ابی معیط عامل کوفه بود که پیمبر صلی الله علیه و سلم خبر داده بود که اهل جهنم است. عبد الله بن ابی سرح حاکم مصر و معاویه بن ابی سفیان حاکم شام و عبد الله بن عامر حاکم بصره بودند ولی ولید بن عقبه را از کوفه برداشت و سعید بن عاص را حاکم کوفه کرد.

ص: ۱۷

مروج الذهب/ترجمه، ج ۱، ص: ۶۹۰

سقیفه و زمینه سازی سقیفه نشینان

بنیانگذاران سقیفه

بنیانگذاران سقیفه مقارن ماجرای غدیر، پیمان نامه ی نظامی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی امضا کردند و به کار نظام دادن لشکر خود پرداختند. از جمله نوشتن صحیفه ملعونه اول، صحیفه ملعونه دوم، قصد ترور پیامبر صلی الله علیه و آله در گردنه هرشی، نافرمانی از جیش اسامه، تمرد از آوردن کاغذ و دوات برای نوشتن وصیت آخر پیامبر صلی الله علیه و آله؛ و بسیاری از اقدامات دیگر.

آنها چنان در این کار سرعت عمل به خرج دادند که در یک چشم به هم زدن هفتاد روزه، با لشکر عظیمی بر در خانه ی صاحب غدیر ریختند و آن را به آتش کشیدند. آنان با ضرب و شتم وارد خانه شدند، و پیشگامان دفاع از غدیر یعنی فاطمه و محسن علیهما السلام را به شهادت رساندند و طناب بر گردن صاحب غدیر افکندند.

ودشمنی را در دل مردم نهادینه کردند تا جایی که در دعای ندبه می خوانیم فَأَضَبَّتْ عَلِيَّ عِدَاوَتِهِ وَ أَكْبَتْ عَلِيَّ مُنَايَدَتِهِ حَتَّى قَتَلَ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ وَ لَمَّا قَضَى نَحْبَهُ وَ قَتَلَهُ أَشَقَى الْأَخْرِينَ يَتَّبِعُ أَشَقَى الْأَوَّلِينَ.... پس دشمنی او را در نهاد خود جا دادند و به جنگ با او رو آوردند، تا پیمان شکنان و جفا پیشگان و خارج شدگان از دایره دین را کشت، و هنگامی که در گذشت و او را بدبخت ترین پسینان، که از بدبخت ترین پیشینان کرد، به قتل رساند.

زنده کردن تعصبات جاهلیت در اقوام و قبائل

با ظهور اسلام و دعوت به سوی نظم و وحدت الهی، در سایه هدایتگری های خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله، قبائل و احزاب یکی پس از دیگری به دین اسلام رو آوردند. خدا در قرآن می فرماید: «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا»: «مردم را می بینی که گروه گروه در دین خدا وارد می شوند». این گونه پیکره امت اسلامی شکل گرفته و با تدبیر و حسن خلق رسول خدا صلی الله علیه و آله این دین جهانی گشت.

ص: ۱۸

متأسفانه پس از شهادت آن حضرت، گردانندگان سقیفه و احزاب آن دوره از تعصبات قبیله‌ای و حزبی یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بهره برده و ساختار نظام اجتماعی امت اسلامی را بر هم زدند. با کنار زدن حقیقت غدیر و روی کار آمدن باطل، بزرگترین خیانت اهل سقیفه به بشریت آشکار گردید، که ثمره آن جلوگیری از تداوم نظم و وحدت الهی بود. در سقیفه ملائک برای تعیین خلیفه، دین خدا و وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و لیاقت و کاردانی افراد نبود، بلکه بحث‌ها بر محور قبیله‌گرایی یا عصبیت حزبی بود.

در اینجا اشاره‌ای خواهیم داشت به گروه‌هایی که در آن شرایط حضور داشتند. عرب بر اساس محیط قبیله‌گرایی زندگی می‌کرد و این محیط و مناسبات آن بود که زمینه را برای شکل گرفتن احزاب گوناگون آماده می‌کرد. این احزاب عبارت بودند از: حزب ثلاثه، حزب تیم و عدی، حزب امویان و طلقاء، حزب انصار خزرج که شامل دو جناح مخالف هم بود: جناح سعد بن عباد و جناح بشیر بن سعد، و حزب انصار اوس.

بعد از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله بعضی افراد پیش روی جامعه آن زمان اهداف و فعالیت‌های خود را در قالب گروه و حزب خاص انجام می‌دادند، و با دید حزبی و قبیله‌ای در جریان‌ات گام برداشته و اقدام نمودند، و باعث تفرقه و بی‌نظمی در امت اسلام می‌شدند.

و این تفرقه و جدایی از غدیر، عاقبت کار را به شهادت امیرالمومنین، بدست ابن ملجم یکی از جدا شدگان از خط ولایت منجر کرد.

ناکثین، قاسطین، مارقین مولود سقیفه

سقیفه در طول بیست و پنج سال مردم را بر علیه دشمنی بر امیرالمومنین علیه السلام سوق داد چنانچه در

بار اول همسر پیامبر صلی الله علیه و آله در میدان جنگ در برابر علی علیه السلام ظاهر شد، در حالی که طلحه و زبیر دو صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در کنار او بودند. حضور زن در میدان جنگ از یک سو و همسر پیامبر بودن از سوی دیگر برای عوام فریبی راه شکننده ای بود و تأثیر به سزائی هم داشت، ولی دختر مؤسس سقیفه بودن و سابقه های شومی که از جاسوسی برای پدر در حیات و پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در پرونده داشت معرف خوبی برای نمایندگی او از سقیفه در مقابل غدیر بود.

بار دوم به بهانه ی قتل عثمان، آخرین نماینده ی تام الاختیار سقیفه که با نقشه ی صاحب سقیفه انتخاب شد. معاویه و بقایای سقیفه حزب واحدی تشکیل دادند و به عنوان خونخواهی خلیفه ی مقتول سقیفه پرچم برافراشتند. پیراهن سقیفه را بر منبر دمشق که پایه های سقیفه در آن محکم شده بود آویختند و عناوینی از قبیل خال المؤمنین و کاتب وحی را هم زیور آن نمودند و به جنگ غدیر آمدند.

غدیریان نیز آنچه را که باید خود را نشان دادند و به دست نیروهای فداکار و ریشه دار خود چون عمار و اویس قرنی و مالک اشتر چنان حماسه هایی آفریدند که نقش طلائی غدیر را بر آسمان تاریخ حک نمودند.

بار سوم کج فکران نهروانی که در واقع مولود سقیفه بودند و آرمان خودرأیی و عدم اطاعت از امام معصوم منصوب از جانب پروردگار را همچون اهل سقیفه بر دوش می کشیدند به میدان غدیر آمدند.

پس از آن، شهادت صاحب غدیر با شمشیری که آب طلائی از اسم اسلام بر آن داده بودند و زهری از ناب سقیفه بر تیغ آن کشیده بودند، برای سقیفیان آغاز راهی برای ذبح غدیر به نظر می آمد.

اسرار غدیر، محمد باقر انصاری، صفحه ۳۰۶

حرمت شکنی

اشاره

دشمنان غدیر طبق تعهد نامه ای که امضاء کردند با زور و ضرب باب کشت و کشتار غدیریان را باز کردند و از هیچ کوششی دریغ نکردند که نمونه های آن را بیان می کنیم:

ترور حضرت امیرالمومنین علیه السلام

حمله به بیت وحی

تبعید اباذر

زدن عبدالله بن مسعود

مشت ولگد کردن عمار یاسر

سعد بن عباد

ترور حضرت

امام علی علیه السلام: خداوندا! قریش را از طرف من مجازات کن! آنان پیوند خویشاوندی ام را بریدند، مرا از حقم دور ساختند، کم خردان را بر من جری ساختند و بر خون من تشنه گشتند. (۱)

...حَمَلُوا النَّاسَ عَلَيَّ أَكْتَفَى آلِ مُحَمَّدٍ (۲)

سقیفه نشینان مردم را بر شانه های آل محمد سوار کردند.

تاجایی که خالد بن ولید دشمن خدا و پیامبر را تحریک کردند که حضرت را ترور نماید.

امام صادق علیه السلام فرمودند: مردم گریسته و متفرق شده و محزون گشتند، وقتی ابو بکر به منزلش بازگشت شخصی را نزد عمر فرستاد و پیغام داد: وای بر تو ای پسر خطاب، دیدی علی با ما چه کرد به خدا سوگند اگر یک جلسه دیگر با ما چنین برخوردی داشته باشد خلافت را از ما می گیرد و تا وقتی که او حیات دارد آب خوش از گلوی ما پائین نمی رود.

عمر گفت: کسی غیر از خالد بن ولید او را نمی تواند کفایت کند، پس دنبال خالد فرستاده او را خواستند، ابو بکر به او گفت: می خواهیم تو را برای امر خطیر و بزرگی مأمور سازیم.

خالد گفت: هر کاری که می خواهی به من واگذار اگر چه کشتن علی باشد.

ابو بکر گفت: اتفاقاً این کار کشتن علی است.

خالد گفت: مرا به طرف او بفرست فرمانبردارم با شمشیر گردش را خواهم زد.

اسماء بنت عمیس که والده ماجده محمد بن ابی بکر بود خادمه خود را خواست و به او گفت خدمت بانوی دو عالم فاطمه سلام الله علیها می روی سلام محضر مبارکش عرض می کنی و وقتی از درب داخل شدی این آیه را بخوان: إِنَّ الْمَلَأَیَا تُمِرُونَ بِكَ لِيُقْتَلُوكَ، فَأَخْرُجْ، إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ (رجال در باره تو شور می کنند که به قتلت برسانند بزودی از شهر بگریز و بدان که من در باره تو نصیحت می کنم) اگر متوجه شد که هیچ و الا بار دیگر آن را تکرار کن.

خادمه محضر بانوی اسلام سلام الله علیها رسید و عرض کرد: خانم من عرضه می دارد: ای دختر رسول خدا چطور هستید و سپس آیه را خواند و هنگامی که خواست خارج شود دوباره آیه را خواند.

امیر المؤمنین علیه السلام به آن خادمه فرمودند: از من به خانم خود سلام برسان و به او بگو خدای عز و جل بین ایشان و مقاصدشان مانع می شود ان شاء الله.

باری خالد بن ولید در جنب امیر المؤمنین علیه السلام ایستاد و وقتی خواست آن حضرت را تسلیم کند، حضرت تسلیمش نشد، ابو بکر گفت: ای خالد آنچه را به تو امر کرده بودم انجام مده و سپس به امیر المؤمنین سلام نمود امیر المؤمنین علیه السلام به خالد فرمود: امری که تو را به آن مأمور ساخت و سپس پیش از تسلیم نمودن تو را از آن نهی کرد چیست؟ خالد گفت: مرا امر کرد گردن تو را با شمشیر بزنم، البته بعد از آن که تسلیم شدی.

حضرت فرمودند: آیا این کار را می کردی؟

خالد گفت: به خدا سوگند آری، اگر مرا نهی نمی کرد انجام داده بودم.

امام صادق علیه السّلام فرمودند: امیر المؤمنین علیه السّلام از جا برخاست یقه پیراهن خالد را گرفتند سپس او را به دیوار کوبیده و به عمر فرمودند: ای پسر صهاک به خدا قسم اگر عهد و پیمانم با رسول خدا نبود و از ناحیه حقّ تعالی این حکم (صبر کردن) قبلاً ابلاغ نشده بود آنگاه می دانستی که کدام یک از ما از نظر یاور کمتر و از حیث عدد کمتر هستیم. (۳)

و ابوبکر با گفتن اقیلونی ولست بخیر کم و علی فیکم مردم را به کشتن امیرالمؤمنین علیه السلام می شوراند. و اگر ابن ملجم بر حضرت شمشیر می کشد خلفاء این باب را باز کردند.

(۱) تاریخ الطبری: (۴ / ۵۶۷، ۵۶۸) و (۴ / ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۲) و (۴ / ۵۷۴، ۵۷۵ / ۱۲).

(۲) عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۷۰

(۳) علل الشرائع / ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص: ۶۲۵

ممله به بیت وحی

هجوم و آتش زدن در خانه امیر المؤمنین علیه السلام

قنفذ رفت و به ابو بکر خبر داد. عمر غضبناک از جا جست و خالد بن ولید و قنفذ را صدا زد و به آنان دستور داد تا هیزم و آتش با خود بیاورند.

سپس براه افتاد تا به در خانه علی علیه السّلام رسید در حالی که حضرت فاطمه علیها السّلام پشت در نشسته بود و سر مبارک را بسته و در رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله جسمش نحیف شده بود.

عمر پیش آمد و در را زد، و بعد صدا زد: «ای پسر ابی طالب، در را باز کن!» حضرت زهرا علیها السّلام فرمود: «ای عمر، ما را با تو چه کار است؟ ما را به حال خودمان رها نمی کنی»

ص: ۲۳

عمر گفت: «در را باز کن و گر نه خانه را بر سر شما آتش می زنیم!» فرمود: «ای عمر، از خدای عز و جل نمی ترسی، که داخل خانه ام می شوی و بر منزل من هجوم می آوری»؟

ولی عمر تصمیم بر بازگشت نگرفت، و آتش طلب کرد و آن را کنار در شعله ور ساخت بطوری که در آتش گرفت. سپس در را فشار داد (و در باز شد).

أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم، ص: ۵۶۰

زین حضرت زهرا علیها السلام

حضرت زهرا علیها السلام روبروی عمر در آمد و ناله زد: «یا ابتاه! یا رسول الله! عمر شمشیر را- همچنان که در غلافش بود- بلند کرد و بر پهلوی حضرت زد. فاطمه علیها السلام فریاد زد.

عمر تازیانه را بلند کرد و بر بازوی آن حضرت زد. فاطمه علیها السلام ناله زد: «یا ابتاه!»

أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم، ص: ۵۶۰

شهادت حضرت محسن علیه السلام

ابو جعفر طبری امامی در دلائل الامامه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است:

حضرت فاطمه علیها السلام روز سه شنبه، سوم ماه جمادی الثانی سال یازدهم هجری از دنیا رحلت نمود. علت شهادت آن حضرت همان ضربه ای بود که قنفذ غلام عمر به امر او وارد کرده بود. حضرت زهرا به علت آن ضربه محسن را سقط نمود.

ص: ۲۴

زندگانی حضرت زهرا علیها السلام (ترجمه جلد ۴۳ بحار الأنوار) ترجمه روحانی، ص: ۵۹۳

تبعید اباذر

ابو جعفر خثعمی می گوید: هنگامی که عثمان ابو ذر را به ربنده تبعید کرد امیر مؤمنان و عقیل و حسن و حسین علیهما السّلام و عمار بن یاسر رضی الله عنه او را بدرقه کردند. امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: ای ابا ذر! برستی تو تنها برای خداوند سبحان خشم گرفتی پس از همان کسی امید بر که برای او خشم گرفته ای. این مردم از تو برای دنیای خویش هراسیدند ولی تو از کارهای ایشان بر دین خود هراسناک شدی و از این رو آنها تو را از پیرامون خویش راندند و به بلایت گرفتار آوردند. بخدا سوگند اگر همه آسمانها و زمین به روی بنده اش بسته باشد و آن بنده تقوای خدا را پیشه کند خداوند برای او گشایشی مقرر فرماید، پس مباد چیزی جز حق و راستی تو را به انس و همدمی گیرد و جز باطل و نادرستی به هراست افکند.

آن گاه عقیل به سخن آمد و گفت: ای ابا ذر! تو می دانی که ما تو را دوست داریم و ما می دانیم که تو ما را دوست داری و تو در حق ما اموری را مراعات کرده ای که دیگران جز اندکی، آن را ضایع کردند، پاداش تو بر خدای عزّ و جلّ خواهد بود، و از همین روی این جماعت تو را بیرون راندند و از وطن آواره ات ساختند، پس پاداشت بر خدای باد. تقوی خدای را در پیش گیر و بدان که شانه خالی کردن از بلا، برخاسته از بی تابی است و دیر پنداشتن تندرستی و رفع بلا، از نومیدی است، پس نومیدی و بی تابی را وارهان و بگویی: خدا مرا بس و چه نیکو و کیل و تکیه گاهی است.

ص: ۲۵

سپس حسن بن علی علیه السلام چنین فرمود: عموجان! این مردم با تو آن کردند که دیدی و همانا خداوند سبحان از والاترین دیدگاه وضع تو را می‌نگرد، پس یاد دنیا با ذکر مرگ و جدایی از آن از سر بنه و سختی آنچه را بر تو می‌رسد به خاطر آسودگی و سعادت سرانجامش بر خود هموار کن و شکبیا باش، تا پیامبرت را دیدار کنی در حالی که او از تو خوشنود است، إن شاء الله.

سپس حسین علیه السلام چنین فرمود: عموجان! همانا خداوند تبارک و تعالی می‌تواند آنچه را دیدی دگرگون سازد و او هر روز در کاری است. همانا این جماعت، تو را از دنیایشان بازداشتند و تو هم در برابر، آنها را از دین خود بازداشتی، و تو چه بی‌نیازی از آنچه ایشان تو را از آن بازداشتند و آنها چه نیازمندند به آنچه تو از ایشان بازداشتی، پس بر تو باد شکبیایی که خیر از شکبیایی برمی‌خیزد و شکبیایی از کرامت، و بی‌تابی را وارهان که بی‌تابی بی‌نیازت نسازد.

سپس عمّار رضی الله عنه چنین گفت: ای ابا ذر! خداوند به هراس افکند، آنکه تو را به هراس افکند و بترساند، آنکه تو را ترساند. براستی سوگند بخدا که چیزی مردم را از گفتن حق باز نداشت، مگر دل بستن به دنیا و دوست داشتن آن. بدان که طاعت و فرمانبری با جماعت است و حکومت از آن کسی است که بر آن چیرگی یابد. همانا این جماعت، مردم را به دنیایشان فرا خواندند و مردم بدیشان پاسخ گفتند و دینشان را بدیشان بخشیدند، پس دنیا و آخرت را زیان دادند و این است همان زیان آشکار.

سپس ابو ذر رضی الله عنه چنین گفت: سلام و رحمت و برکات خدای بر شما باد و پدر و مادرم فدای این چهره‌هایی باد که هر گاه ایشان را می بینم به یاد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می افتم.

دلخوشی من از بودن در مدینه تنها شما بودید، ولی بودم در مدینه بر عثمان گران بود چنان که در شام بر معاویه، و از همین رو تصمیم گرفت مرا به شهر دیگری تبعید کند. من از او خواستم مرا به کوفه تبعید کند ولی او به خیال خود ترسید که اگر من به کوفه روم آن شهر را علیه برادرش [ولید بن عقبه] بشورانم، و بخدا سوگند خورد که مرا به شهری تبعید کند که در آن نه همنشینی داشته باشم و نه آوازی بشنوم، و بخدا سوگند که من نمی خواهم مگر آنکه خدای را به یاری و یآوری گیرم و من در پناه او هراس و وحشتی ندارم. بس است مرا خدا و معبودی جز او نیست. بر او توکل می کنم و اوست پروردگار عرش عظیم و درود خدا بر آقای ما محمد و خاندان پاکش.

بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، ص: ۲۵۲-۲۵۳

کشتن عبدالله بن مسعود

عبدالله مسعود قاری قرآن را که از اکابر صحابه بود عثمان او را کشت و حکایت چنان بود که چون کار خلافت بر عثمان مستحکم شد اراده کرد که قرائت قرآن را به روش زید بن ثابت قرا دهد، و منادی ندا کرد که صحایف قرآنی نزد هر که باشد بیاورد و اگر کسی ابا کند جبرا و قهرا بگیرند و عبدالله مسعود مصحفی داشت و مکروه می داشت که طریق خود را تغییر دهد و تصرف در آن کند و از آن ترتیب بیندازد چون می دانست که مدعای عثمان تبدیل ترتیب قرآن است چنان که در قرآن او به فعل می آمد چون عثمان کس فرستاد و مصحف او را طلب نمود او مصحف خود را نداد. پس عثمان خود به خانه او رفت و عبدالله عذر گفت، عثمان مصحف او را به جبر از خانه او بیرون آورد و به قول دیگر آیات از آنجا اخراج نمود و نسخه ای از آن برداشت آن مصحف را نیز چون مصحف ها بسوخت و خبر به او دادند که ابن مسعود این افعال را بدعت و ضلالت می داند و در مسجد نشسته احادیث نقل می کند و نسبت به تو کنایه می گوید این سخن را بهانه ساخته فرمود که ابن مسعود را چنان زدند که بعد از سه روز از این جهان بدرود کرد...

ص: ۲۷

حدیقه الشیعه ص ۲۹۴

لقد مال کردن عمار یاسر

اصحاب رسول- صلی الله علیه و آله- جمع شدند و احدائی که نهاده بود بر ورقی ثبت کردند از ابتدای روز خلافتش تا آخر آن روز، تقریرش زیاده از سیصد بود، آن را نزد وی فرستادند و چنین پیغام دادند که اگر ترک احداث می کنی تو را فرمان می بریم و الا لباس امارت که به مکر و حيله بر خود کرده ای از بر تو به عنف می کشیم.

راوی گوید که چون عمار آن ورق را بخواند و بعد از آن پیغام اصحاب رسانید عثمان بعد از استماع این سخنان بغایت تیره گردید و چون خشم و غضب بر وی مستولی شد دیده بصیرتش از این سخنان بی نهایت خیره گردیده گفت: ای عمار! این مردمان از من شرم نمی دارند و از خلافت و امارت من حسابی بر نمی دارند؟! این گروه به مجرد خیال فاسد مغرور گشته اند و از روش عقل بیرون رفته از حسن معاشرت دور افتاده اند، به ایشان آزار رسانم و به صد قهر و غضب آواره عالم کنم! عمار گفت: ای عثمان! من تو را از طریق دوستی و از راه نصیحت می گویم که این مردمان از خود میازار و به اقبال و دولت چنین ستیزه فروگذار. آخر الامر عثمان، عمار را دشنام داد و به غلامان مرضع کمر امر کرد تا عمار را در زمین کشیدند و چندان مشت و لگد بر وی زدند که بی هوش شد، گفتند: ای خلیفه! عمار مرد! اما بعد از نیم شب به خود آمد، از این جهت مردمان به هم برآمدند و قوم بنی مخزوم مجتمع شدند و سوگند یاد کردند که ما انتقام عمار از عثمان بکشیم، اگر عمار بمیرد و اگر نمیرد.

ص: ۲۸

آثار احمدی، استرآبادی، ص: ۴۱۱

سعد بن عباد**شخصیت سعد بن عباد**

سعد بن عباد بن دلیم بن حارثه الخزرجی الأنصاری،

سید انصار، و کریم روزگار، و نقیب رسول مختار صلی الله علیه و آله و سلم بوده، در عقبه و بدر حاضر شده، و در روز فتح مکه رایت مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به دست او بوده. و او مردی بزرگ بوده، وجودی به کمال داشت. و پسرش قیس و پدر جدش نیز جواد بودند، و در اطعام مهمان و واردین خودداری نمی فرمودند چنانچه در زمان دلیم جدش منادی ندا در می داد هر روز در اطراف دار ضیافت او: من اراد الشحم و اللحم فلیأت دار دلیم.

بعد از دلیم پسرش عباد نیز به همین طریق بود، و از پس او سعد نیز بدین قانون می رفت.

منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل علیهم السلام (فارسی)، ج ۱، ص: ۳۰۱

حمله به سعد بن عباد در سقیفه

سعد بن عباد را در روز سقیفه آورده بودند در حالتی که مریض بود و خوابانیده بودند و خزرجیان می خواستند با او بیعت کنند و مردم را نیز به بیعت او می خواندند، لکن بیعت از برای ابو بکر شد. و چون مردم جمع شدند که با ابو بکر بیعت کنند بیم می رفت که سعد در زیر قدمها جان سپارد، لاجرم فریاد برداشت که ای مردم مرا کشتید، عمر گفت: اقتلوا سعد قتله الله

ص: ۲۹

بکشید او را، که خدایش بکشد.

قیس بن سعد که چنین شنید بر جست و ریش عمر را بگرفت و بگفت: ای پسر صهّاک حبشیّه! و ای ترسنده گریزنده در میدان! و شیر شرزه امن و امان! اگر یک موی سعد بن عباده جنبش کند، از این بیهوده گویی یک دندان در دهان تو به جای نماید از بس دهانت با مشت بکوبند.

و سعد بن عباده به سخن آمد و گفت: ای پسر صهّاک! اگر مرا نیروی حرکت بود در کیفر این جسارت که تو را رفت هرآینه تو و أبو بکر در بازار مدینه از من نعره شیری می شنیدید که با اصحاب خود از مدینه بیرون می شدید و شما را ملحق می کردم به جماعتی که در میان ایشان بودید ذلیل و ناکس تر مردم به شمار می شدید. آنگاه گفت: یا آل خزرج! احمولونی من مکان الفتنه. او را به سرای خویش حمل کردند. و بعد هم هر چه خواستند که از وی بیعت بگیرند بیعت نکرد و گفت:

سوگند با خدای که هرگز با شما بیعت نکنم تا هر چه تیر در ترکش دارم بر شما بیندازم، و سنان نیزه ام را از خون شما خضاب کنم، و تا شمشیر در دستم است بر شما شمشیر زخم و با اهل بیت و عشیره ام با شما مقاتلت کنم، و به خدا سوگند که اگر تمام جنّ و انس با شما جمع شوند من با شما دو عاصی بیعت نکنم تا خدای خود را ملاقات کنم و آخر الأمر بیعت نکرد تا در زمان عمر از مدینه به شام رفت.

منتهی الآمال فی تواریخ النبى و الآل علیهم السلام (فارسی)، ج ۱، ص: ۳۰۱

ص: ۳۰

در سقیفه یکی بعد از دیگری با «ابوبکر» بیعت کردند و چیزی نمانده بود که «سعد بن عبادہ» زیر دست و پا، پایمال شود. «عمر» صدا زد: «او را بکشید» و خودش به سراغ «سعد بن عبادہ» آمد و به او گفت: «تصمیم داشتم با پای خود تو را از هم متلاشی کنم». «سعد» ریش «عمر» را گرفت. «عمر» گفت: اگر یک تار موی آن جدا شود، تمام دندان هایت را خرد می‌کنم. «ابوبکر» صدا زد: «ای عمر مدارا کن مدارا در اینجا بهتر است». «عمر»، «سعد» را رها کرد و از هم جدا شدند.

پیام امام شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه، (آیت الله مکارم شیرازی) ج ۳، صفحه ۱۱۶

عاقبت سعد بن عبادہ

سعد در سقیفه با ابوبکر بیعت نکرد از آن به بعد هم «سعد بن عبادہ» در نماز آنها و همچنین در حج و اجتماعاتشان شرکت نمی‌کرد و بر این حال بود تا ابوبکر از دنیا رفت. «گردانندگان «سقیفه» بعد از این ماجرا، اصرار داشتند که دیگران هم با میل و رغبت، یا به زور و اجبار به جمع بیعت کنندگان با ابوبکر بیوندند. لذا گروهی را با تشویق و گروهی را با تهدید، فرار خواندند و کسانی را که از بیعت کردن، سرباز زدند در فشار قرار دادند.

از جمله کسانی که معروف است او را به خاطر مقاومتش کشتند «سعد بن عبادہ» بود.

«ابن ابی الحدید» از بعضی از مورخان معروف، نقل می‌کند که «سعد» در خلافت «ابوبکر» تن به بیعت نداد و پیوسته کناره‌گیری می‌کرد، تا ابوبکر از دنیا رفت سپس در حکومت «عمر» میان او و «عمر» درگیری لفظی به وجود آمد و «سعد» به «عمر» گفت: «زندگی با تو در یک شهر برای من بسیار ناگوار است و تو مبعوض ترین افراد نزد من در این محیط هستی «عمر» گفت: «کسی که همزیستی با کسی را خوش نداشته باشد، می‌تواند جای دیگری برود»، «سعد» گفت: «من هم بزودی همین کار را خواهم کرد» و چیزی نگذشت که به «شام» منتقل شد و مدتی در آنجا بود، سپس دارفانی را وداع گفت، در حالی که نه با ابوبکر بیعت کرد و نه با عمر. (۱)

در اینکه سبب مرگ «سعد» چه بود مشهور آن است که او را ترور کردند و گفته می‌شود: قاتل او «خالد بن ولید» بود و نیز گفته می‌شود: این کار به فرمان «عمر» صورت گرفت، و عجب اینکه «خالد» و یک نفر دیگر، شبانه در تاریکی برای کشتن او کمین کردند و با دو تیر، کار او را ساختند، سپس جسد او را در چاهی افکندند و در میان عوام شایع کردند که جنیان «سعد بن عباد» را کشتند و بعد که بدن او را در آن چاه پیدا کردند- در حالیکه رنگ او به سبزی گراییده بود- گفتند: «این هم نشانه کشتن جنیان است».

جالب اینکه می‌گویند: کسی به «مؤمن طاق» (محمد بن نعمان احول)- که از شیعیان مبارز و مجاهد بود و داستان‌های او در دفاع از مکتب اهل بیت علیهم السلام معروف است- گفت: «چرا علی علیه السلام به مبارزه با ابوبکر در امر خلافت برخاست» او در جواب گفت: «فرزند برادر می‌ترسید جنیان او را بکشند».

مرحوم «علامه امینی» نیز با تعبیر کنایی زیبایی می‌گوید: «بیعت ابوبکر با تهدید و زیر برق شمشیرها صورت گرفت و مردانی از جن نیز با آنها همراهی می‌کردند همانها که «سعد بن عباد» را ترور کردند و کان من حشدهم اللهم رجال من الجن رموا سعد بن عباد، أمير الخرج.

جالب اینکه بسیاری از مطالب بالا که در «تاریخ طبری» آمده است در «صحیح بخاری» نیز از قول عمر بن خطاب نقل شده است.

پیام امام شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه، ج ۳، صفحه ۱۱۶

اساس فجور را پایه گذاری نمودند

ص: ۳۲

امام علیه السلام در جایی دیگر از نهج البلاغه بدون آن که به فرد خاصی تصریح نمایند، رفتار سقیفه نشینان را به افشاندن بذر گناه تشبیه می‌کنند و می‌فرمایند: «زرعوا الفجور و سقوه الغرور و حصدوا الثبور (۱)» کسانی که تخم گناه افشاندند و با آب فریب، آبیاری کردند و محصول آن را که جز عذاب و بدبختی نبود، برداشتند.

این بذر گناه افشاندن کار را به جایی رساند که مولا امیر المومنین علیه السلام با لحنی شکوه آمیز از فضای اجتماعی و سیاسی دوران خلافت خود که متأثر از دوران گذشته است چنین انتقاد می‌کنند: «واعلموا رحمکم الله انکم فی زمان القائل فیہ بالحق قلیل و اللسان عن الصدق کلیل و اللازم للحق ذلیل. اهلہ معتکفون علی العصیان، مصطلحون علی الادهان (۲)» خدا شما را رحمت کند، بدانید که شما در روزگاری هستید که گوینده حق اندک، زبان از راستگویی عاجز و حق طلبان بی ارزشند و مردم گرفتار گناه و به سازشکاری هم داستان شده اند.

(۱) نهج البلاغه، خطبه ۲، بخش ۱۲.

(۲) نهج البلاغه، خطبه ۲۳۳، بخش ۲.

آوردن منافقین برسر کار

یکی دیگر از انتقادهای کلی امام این است که آنها، منافقان را با آن که می‌شناختند، به حکومت و ولایت می‌گمارشتند: «ثم بقوا بعده، فتقربوا الی ائمه الضلاله و الدعاه الی النار بالزور و البهتان، فولّوهم الاعمال و جعلوهم حکاماً علی رقاب الناس، فأکلوا بهم الدنیا» آنان منافقان پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) باقی ماندند و به پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به آتش با دروغ و تهمت نزدیک شده، پس به آنان ولایت و حکومت بخشیدند و بر گردن مردم سوار گردیدند و به وسیله آنان به دنیا رسیدند.

ص: ۳۳

نهج البلاغه، خطبه ۲۱۰، بخش ۶.۷.

ایجاد حرص دنیا

پرسشگری از امام علی علیه السلام پرسید: ای امیر مؤمنان! به نظر شما، اگر پیامبر خدا فرزند پسری داشت که به سن رشد رسیده بود، عرب، امورش را به او واگذار می کرد؟

فرمود: «خیر؛ بلکه او را می کشت، اگر چه آنچه من انجام دادم، انجام نمی داد. عرب، از کار محمدصلی الله علیه وآله ناخرسند بود و به آنچه خداوند از فضل خویش به وی بخشیده بود، حسادت می ورزید. روزگار وی سخت گذشت، تا آن جا که به همسرش تهمت زدند و شترش را رم دادند، با این که نیکی های بسیاری به آنان کرده و نعمت های بزرگی به آنان ارزانی داشته بود.

پس از رحلتش نیز برای این که رهبری را از خاندانش باز ستانند، [با هم] همراه شدند و اگر قریش، نام وی را وسیله ای برای ریاست و نردبانی برای عزت و حکومت نمی یافت، پس از رحلت او هرگز یک روز هم خدا را عبادت نمی کرد و به خوی های پیشین خود برمی گشت، شتران باردار، چهارساله می شدند و هشت ساله هایش باکره می گشتند. (۱)

خداوند، کشورهای بسیاری را به دست آنان فتح کرد [و آنان] پس از سختی و مشقت، ثروتمند شدند. سپس آنچه از اسلام در دیدگانشان زشت می نمود، زیبا جلوه کرد و در قلب های بسیاری از ایشان که نسبت به دستورهای دینی تردید داشتند، ثبات برقرار شد و گفتند: چنانچه آن [دین] حق نبود، این گونه نمی شد.

آن گاه، این کشورگشایی ها را به اندیشه های سردمداران و حُسن تدبیر فرماندهانی که بر آن کار گمارده بودند، نسبت دادند و نزد مردم، قومشان را بلندپایه و دیگران را دون پایه معرفی کردند و ما را از فراموش شدگان برشمردند.

التهابشان خاموش گشت و صدا و آوازه شان بریده شد و روزگار، علیه ما خورد و نوشید. سال ها به همین منوال گذشت و بسیاری از بلندپایگان مُردند و افرادی که شناخته شده نبودند، پا به عرصه نهادند.

اگر [پیامبر صلی الله علیه و آله را] فرزندی بود، چه می شد؟! شما آگاهید که پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به خاطر نژاد و خویشاوندی، به خود نزدیک نکرد؛ بلکه به خاطر جهاد و خیرخواهی [من] چنین کرد. آیا فکر می کنید که اگر او پسری داشت، آنچه را من انجام داده ام، انجام می داد؟! یقیناً به اندازه ای که من نزدیک شدم، نزدیک نمی شد. افزون بر آن، این نزدیکی، نزد قریش، دلیلی برای برخورداری از شأن و مقام نبود؛ بلکه خود، وسیله ای بود برای محرومیت و مظلومیت.

بار الها! تو آگاهی که نه خواهان حکومت بودم و نه خواهان بهره مندی از جاه و مقام. به درستی که خواهان برپایی فرمان های تو، اجرای دستورها، قرار دادن امور در جایگاهش، باز گرداندن حق به صاحبانش، گام نهادن بر روش پیامبرت، و راهنمایی گمگشتگان بر راه های رستگاری ات بوده ام». (۲)

طلحه وزبیر به خاطر منع حضرت از دنیا طلبی بر علیه حضرت قیام نمودند.

(۱) - مثلی است که در بازگشتن کارها به وضع سابق خود، زده می شود. (م)

(۲) - شرح نهج البلاغه: ۲۰/۲۹۸/۴۱۴.

انگیزه های دشمنی

دین را به بازیچه گرفتند

امیرالمومنین علیه السلام هنگامی که مالک اشتر را به فرمانداری مصر منصوب نمودند، در نامه ای خطاب به وی، آشفتگی دوران پیش از حکومت خود را چنین توصیف کردند: «فان هذا الدین قد کان اسیراً فی ایدی الاشرار، يعمل فیهِ بالهوی و تطلب به الدنیا» همانا این دین در دست بدکاران اسیر گشته بود، با نام دین به هواپرستی پرداخته و دنیای خود را به دست می آوردند.

ص: ۳۵

نهج البلاغه، نامه ۵۳، بخش ۷۰ و ۷۱.

حسادت

شرح نهج البلاغه: در تفسیر این سخن خداوند متعال: «آیا مگر به آنچه خداوند از لطف خویش [به بعضی از] مردمان بخشیده، رشک می برند؟»، آمده است که این آیه، درباره علی علیه السلام و علم و دانشی که به وی اختصاص یافته، نازل شده است. (۱)

امام علی علیه السلام: ما را با قریش، چه کار؟ قریش، [حق] ما را انکار نمی کنند، جز به خاطر این که خداوند بنیان ایشان را بر بنیاد ما بر افراشته و افراد ما را بر افراد آنان برتری داده و ما را بر آنان برگزیده است. از این که خداوند ما را بر آنان برگزیده است، از او خشمگین اند و با آنچه خداوند می پسندد و دوست دارد، دشمنی می ورزند.

هنگامی که خداوند ما را بر آنان برگزید، آنان را در حرمت (احترام) با ما شریک گرداند. کتاب و نبوت را به آنان شناسانیدیم و از واجبات و آیین اسلام، آگاهشان ساختیم و صحف (نوشته ها) و زبور (نامه ها) را برایشان حفظ کردیم و آنان را به دین و آیین اسلام، پایبند ساختیم. آن گاه در برابر ما ایستادند و برتری هایمان را انکار کردند و حَقمان را از ما گرفتند و اعمال و نشان های ما را کوچک شمردند.

بار الها! از تو بر ضدّ قریش، یاری می طلبم. حَقم را از ایشان بگیر و آنان را به خاطر ظلمی که بر من روا داشته اند، رها مساز. پروردگارا! حَقم را از ایشان باز ستان، که تو حاکمی عادل. (۲)

ص: ۳۶

امام علی علیه السلام - بخشی از سخنرانی ایشان به هنگام بیرون رفتن برای جنگ بصره ایراد نمود و در آن، شورشیانی را که علیه وی برخاسته بودند، مذمت کرد :-

مرا چه با قریش؟ به خدا سوگند، آن روز که کافر بودند، با آنان پیکار نمودم و اکنون که فریب خورده اند [نیز] آماده کارزار با آنانم. دیروز من هم‌اورد آنان بودم و امروز نیز پای پس نمی گذارم.

به خدا سوگند، قریش از ما کینه به دل نگرفتند، مگر برای آن که خدا ما را بر آنان برگزید. ما آنان را در زمره خود در آوردیم، در حالی که آنان چنان بودند که شاعر گفته است:

به جانم سوگند، بامدادان، پیوسته شیر بی آمیغ می نوشیدی /

و سرشیر و خرما می بی هسته می خوردی.

ما، این رتبه را به تو دادیم، و گرنه تو شایسته این مرتبه بلند نبودى /

و ما بودیم که اسبان کوتاه مو و نیزه ها را گرداگرد تو فراهم آوردیم. (۳)

شرح نهج البلاغه - به نقل از ابن عبّاس، در گفتگوش با عثمان :- اَمَا عَلَّتْ اَیْنُ کَ قَوْمِ مَا حَکُومَتِ رَا اَزِ مَا دُورِ سَاخَتِ، حَسَدِی اَسْتُ - که به خدا سوگند - آن را می دانی و ظلمی است که - به خدا سوگند - از آن، آگاه بودی. خداوند، میان ما و ایشان قضاوت کند. (۴)

۱. شرح نهج البلاغه: ۷/۲۲۰.

۲. العدد القویة: ۱۸۹/۱۹، مناقب آل أبي طالب: ۲/۲۰۱، الصراط المستقیم: ۳/۴۲.

۳. نهج البلاغه: خطبه ۳۳، الإرشاد: ۱/۲۴۸. نیز، ر. ک: ج ۵ (ح ۲۰۲۵).

۴. شرح نهج البلاغه: ۹/۹.

کینه

بدر، خیبر، حنین

ص: ۳۷

در فرازی از دعای ندبه می فرماید:

وَيَقَاتِلُ عَلَى التَّوْبِيلِ وَلَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ قَدْ وَتَرَ فِيهِ صَيِّدَ الْعَرَبِ وَقَتِيلَ أَبْطَالِهِمْ وَنَاوَشَ ذُؤَبَانَهِمْ فَأَوْدَعَ قُلُوبَهُمْ أَحْقَادًا
بَدْرِيَّةً وَخَيْبَرِيَّةً وَحَنْبِيَّةً وَغَيْرَهُنَّ فَاصْبَتْ عَلَى عَدَاوَتِهِ وَأَكْبَتْ عَلَى مُنَابَدَتِهِ حَتَّى قَتَلَ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ وَلَمَّا قَضَى نَحْبَهُ
وَقَتْلَهُ أَشَقَى الْأَخْرِينَ يَتَّبِعُ أَشَقَى الْأَوْلِينَ....

کار پیامبر (درود خدا بر او خاندانش) را پی گرفت، و بر اساس تأویل قران جنگ می کرد، و درباره خدا سرزنش هیچ سرزنش کننده ای را به خود نمی گرفت، خون شجاعان عرب را، در راه خدا به زمین ریخت، و دلاورانشان را از دم تیغ گذراند و با گرگانشان در افتاد، پس به دلهایشان کینه سپرد، کینه جنگ بدر و خبیر و حنین و غیر آنها را، پس دشمنی او را در نهاد خود جا دادند و به جنگ با او رو آوردند، تا پیمان شکنان و جفا پیشگان و خارج شدگان از دایره دین را کشت، و هنگامی که در گذشت و او را بدبخت ترین پستیان، که از بدبخت ترین پیشینیان کرد، به قتل رساند.

مفاتیح الجنان، دعای ندبه

بر جینه‌هاشون اگر چه پینه بود زیر هر پینه هزاران کینه بود.

خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از کینه

ابو عثمان نهدی از علی بن ابی طالب (علیه السلام) روایت کرده که فرموده: با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از باغی می گذشتیم که من گفتم: ای رسول خدا، این باغ چه زیباست!

فرمود: تو را در بهشت بهتر از آن است؛ تا به هفت باغ و به روایت احمد بن زهیر نه باغ گذشتیم و من همان سخن را تکرار کردم و پیامبر هم می فرمود: تو را در بهشت بهتر از آن است. آن گاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرا در آغوش کشید و گریست.

ص: ۳۸

گفتم، ای رسول خدا، علت گریه شما چیست؟

فرمود: کینه‌هایی که برای حکومت پس از من، از تو در سینه‌هایی مردانی نهفته است که بر تو آشکار نمی‌کنند.

گفتم: آیا در آن هنگام دین من در سلامت است؟

فرمود: آری تو در سلامت است.

امام علی (علیه السلام) - آیت الله رحمانی همدانی صفحه ۸۸۱

به نقل از تاریخ بغداد، ۳۹۸/۱۲

کلام حضرت زهرا سلام الله علیها در مورد کینه

اندوه فاطمه بر علی (علیه السلام):

ام سلمه داخل منزل فاطمه (سلام الله علیها) وارد شد و گفت: ای دختر رسول خدا، شب را چگونه به صبح آوردی؟

فرمود: شب را میان غم و اندوه به صبح آوردم به خاطر از دست دادن پیامبر و مظلومیت وصی، به خدا سوگند پرده حرمت او را دریدند، آری این‌ها همه از روی کینه‌های جنگ بدر و انتقام خون‌های ریخته شده در احد به دست او بود که دل‌های پرنفاق در خود نهفته بود.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۳، ص: ۱۵۶

از زبان امام سجاد علیه السلام

امام صادق علیه السلام: مردی به علی بن حسین علیهما السلام گفت: شدت کینه تو زی قریش نسبت به پدرت چه قدر زیاد است! فرمود: «بدان جهت است که نخستین ایشان را به جهنم فرستاد و آخرین ایشان را به ننگ، مبتلا ساخت».

کشف الغمّه: ۲/۳۱۹

از زبان امام هشتم علیه السلام

ص: ۳۹

حسن بن علی بن فضال، در گفتگو با امام رضا علیه السلام درباره امیر مؤمنان پرسیدم که: چگونه مردم از وی روی گرداندند و به سوی دیگران رفتند، با وجود آن که از برتری، سبقت در مسلمانی، و جایگاه وی در نزد پیامبر خدا باخبر بودند؟

فرمود: «آنان به این جهت از علی علیه السلام روی گرداندند و به سوی دیگران رفتند - و حال آن که از برتری وی آگاه بودند - که علی علیه السلام بسیاری از پدران، بزرگان، برادران، عموها، دایی‌ها و نزدیکان ایشان را - که دشمن خدا و پیامبرش بودند - کشته بود.

آنان کینه علی علیه السلام را در دل داشتند و مایل نبودند که علی علیه السلام بر ایشان حکومت کند. چنین کینه‌ای از دیگران در دل هایشان نبود؛ برای این که [دیگران] در جهاد، مانند وی پیشاپیش پیامبر خدا نبودند. به همین دلیل، از وی روی گرداندند و به دیگران روی آوردند».

علل الشرائع: ۱۴۶/۳

خبر دادن جبریل

در خبری طولانی رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم به آن حضرت فرمود: بترس از کینه‌هایی که از تو در سینه‌های کسانی هست که تنها پس از مرگ من آشکار می‌کنند، آنان ملعون خدا و همه لعنت کنندگانند. آن گاه پیامبر صلی الله علیه واله وسلم گریست، گفته شد: ای رسول خدا، از چه می‌گریید؟ فرمود: جبرئیل علیه السلام به من خبر داد که امت به او ستم می‌کنند و او را از حقش باز می‌دارند و با او می‌جنگند و فرزندانش را به قتل می‌رسانند.

بحار الانوار ۲۸ / ۴۵

ص: ۴۰

کینه از زبان ابن ابی الحدید (دشمن امیرالمومنین علیه السلام)

تمامی قریش از دشمنان سرسخت علی علیه السلام بودند. اگر علی علیه السلام عمر نوح می داشت و انواع روش ها]ی رسیدن به حکومت] (نظیر: رویگردانی از حکومت، توجه دادن به برتری های خویش، توجه دادن به آنچه در آغاز کار انجام داد و همسر و بچه هایش را شبانه به در خانه های انصار برد، و دیگر روش هایی که انتخاب کرد، از قبیل: خانه نشینی و بیان این که برای جمع آوری قرآن، خانه نشین شده است، و نیز دیگر چاره جویی هایی که کرد) را به کار می برد، برایش نتیجه ای حاصل نمی شد، مگر با برهنه کردن شمشیر، همان گونه که در آخر کار، این کار را انجام داد.

من، عرب و بویژه قریش را به خاطر دشمنی شان با علی علیه السلام و رویگردانی از وی سرزنش نمی کنم؛ چرا که علی علیه السلام به آنان ضربه زد و خون هایشان را ریخت و پرده از حیل هایشان برداشت؛ و می دانی که جان و دل عرب، چگونه است!

اسلام، مانع وجود کینه در دل ها نیست، چنان که امروز آشکارا می بینیم، مردم همان مردم اول اند و نیز طینت ها یک سان. تصور کن که در سال دوم یا سوم جاهلی یا در روم باستان و یکی از مسلمانان، پسر یا برادرت را کشته است. سپس تو مسلمان می شوی. آیا اسلام تو، کینه ات را نسبت به قاتل و دشمنی ای را که با او داری، از دلت پاک می کند؟ چنین نیست. کینه، از بین رفتنی نیست. تازه، این هنگامی است که اسلام و عقیده و ایمانت استوار و درست باشد، نه به سان اسلام آوردن بسیاری از عرب ها که برخی به خاطر پیروی کورکورانه، اسلام آوردند و برخی از روی آرزو و مال دوستی و برخی از ترس کشته شدن و برخی به خاطر غیرت و [پیمان] یاری و برخی به دلیل دشمنی با اقوامی که با اسلام، دشمن بودند.

بدان که عرب، تمام خون‌هایی را که پیامبر خدا با شمشیر علی علیه السلام و غیر او روان ساخت، پس از وفات پیامبر خدا، به تمامی به علی علیه السلام نسبت داد؛ چون در گروه مردانشان کسی که بر طبق روش، آداب و سننشان سزاوار باشد که این خون‌ها را به گردن او بیندازند، یافت نمی‌شد، مگر علی علیه السلام. و این، سیره عرب بود که وقتی فردی از آنان کشته می‌شد، خون‌بهای او را از قاتل، طلب می‌کردند و چنانچه قاتل می‌مرد یا خونخواهی از او ناممکن می‌شد، از فردی از خاندانش که نزدیک‌تر از همه به وی بود، طلب می‌نمودند.

به نقیب، ابو جعفر یحیی بن ابی زید - که رحمت خدا بر او باد - گفتم: در شگفتم که چگونه علی علیه السلام پس از پیامبر خدا مدتی طولانی دوام آورد و چگونه با فروخته بودن کینه‌ها علیه او، در درون خانه اش ترور نشد!

او پاسخ داد: چنانچه علی علیه السلام تواضع نشان نمی‌داد و گونه اش را بر روی خاک نمی‌نهاد، حتماً کشته می‌شد؛ اما او خود را پنهان داشت و به عبادت و نماز و تدبیر در قرآن مشغول شد و از آن روش و شعار نخستین، فاصله گرفت. شمشیر را کنار نهاد و چون عیارانی گشت که توبه می‌کنند و به سیاحت می‌پردازند و یا در کوه‌ها رهبانیت را در پیش می‌گیرند.

چون از کسانی که زمام حکومت را به دست گرفتند، اطاعت کرد و در برابرشان فروتنی و تواضع نشان داد، رهایش کردند و از وی دست‌شستند. عرب به او روی نیاورد، مگر با موافقت سردمداران و یا به طور مخفیانه. و بدین ترتیب، زمانی که حاکمان، انگیزه و دلیلی برای کشتن وی نداشتند، از این کار، دست‌کشیده شد. اگر چنین نبود، حتماً علی علیه السلام کشته می‌شد.

شرح نهج البلاغه: ۱۳/۲۹۹

کینه از زبان یزید ملعون

کینه های بدر وحنین ادامه داشت تا وقتی یزید روی کار آمد، و به خونخواهی مشرکین برخاست،

....مأمورین به موجب فرموده ابن زیاد ملعون، اهل بیت را متوجه شام نمودند. پس از آنکه به دمشق رسیدند، رؤوس شهدا و علی بن الحسین (علیه السلام) و مخدّرات اهل بیت را نزد یزید بردند. آن لعین اشارت کرد تا سر سرخیل آل خیر البشر را در طشتی زرّین نهادند و کیفیت حال را از فرستادگان ابن زیاد سؤال کرد.

شمر ذی الجوشن تفصیل واقعه را تقریر نمود و گفت:

ای امیر، حسین بن علی (علیه السلام) با هجده نفر از اهل بیت و شصت نفر از اصحاب خویش به کربلا رسید و ما با لشکری گران متوجه حرب او شدیم. به او گفتیم یا به حکم عیید الله رضا ده یا جنگ را ساخته باش. او قتال را اختیار کرد و ما مانند بلایا بر آنها فرود آمدیم و به اندک فرصتی دمار از روزگار ایشان بر آوردیم. اکنون اجساد آن قوم در صحرا افتاده و به خون آغشته آفتاب ایشان را می گدازد. باد خاک را بر آن قوم می افشاند و پرستار ایشان کرکس و عقاب است.

یزید چون این سخن بشنید، ساعتی سر در پیش افکند و بعد از آن سر بر آورد و این اشعار بخواند:

لیت اشیاحی ببدر شهدوا جزع الخرزج من وقع الاسل

ص: ۴۳

قد قتلنا القوم من ساداتهم وعدلنا میل بدر فاعتدل

فاهلوا و استهلوا فرحاتم قالوا یا یزید لا تشل

لست من خندف ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل

لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء و لا وحی نزل

ترجمه:

کاش بزرگان قبیله من در جنگ بدر (که شکست خوردند)، بی قراری مسلمانان خزرجی را از ضربات نیزه ما می نگریستند (که در احد چگونه شکست خوردند).

ما بزرگانشان را کشتیم، و انحرافی را که در جنگ بدر پدید آمد تعدیل کردیم.

آنگاه، همه از روی خوشی و شادکامی، آفرین گفته می گفتند: یزید دستت درد نکند. (این شعر تلفیق از خود یزید است).

من از نسل پدرانم (خندف) نیستم اگر از آل احمد آنچه را بر ما کردند انتقام نگیرم.

بنی هاشم، با ملک و قدرت بازی کردند، پس باید دانست نه خبری آمده و نه وحیی نازل گردیده است.

ترجمه الفتوح، متن، ص: ۹۱۵

ص: ۴۴

بر حذر داشتن از دشمنی با امیرالمومنین علیه السلام

اشاره

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با آنکه دشمنی با امیرالمومنین علیه السلام دشمنی با خدا و خشم گرفتن بر حضرت را خشم گرفتن بر خدا و رسول و آزردن او را آزردن خود معرفی کرده سقیفه نشینان بدتر از آنچه با حضرت کردند نبود که انجام دهند.

دشمنی با علی دشمنی خدا و پیامبر او است

مجمع الزوائد - به نقل از ابو رافع - : پیامبر خدا علی علیه السلام را به یمن فرستاد. مردی از قبیله اسلم که به وی عمرو بن شاس اسلمی گفته می شد، همراه وی رفت. این مرد برگشت، در حالی که از علی علیه السلام بدگویی و شکوه می کرد.

پیامبر خدا به دنبال وی فرستاد و آن گاه به وی فرمود: «دور شو، ای عمرو! آیا از علی ستمی در داوری دیدی، یا دیدی که او خود را در تقسیم بیت المال بر دیگران ترجیح دهد؟».

گفت: به خدا، خیر.

فرمود: «پس برای چه این چیزهایی را که به من خبر داده اند، می گویی؟».

گفت: نمی توانم از دشمنی با او خودداری کنم.

پیامبر خدا چنان خشمناک شد که خشم از چهره اش هویدا بود. آن گاه فرمود: «کسی که او را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است و کسی که مرا دشمن بدارد، خداوند را دشمن داشته است؛ و دوستدار او دوستدار من است و دوستدار من دوستدار خداوند است.» (۱)

-پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کس مرا دوست دارد، باید علی را دوست داشته باشد. کسی که علی را دشمن بدارد، با من دشمنی کرده است و دشمن من دشمن خدای است و هر کس با خدا دشمنی ورزد، خداوند او را وارد جهنم می سازد. (۲)

- پیامبر خدا صلی الله علیه وآله - در وصف علی علیه السلام - : خداوند می فرماید: «کسی که با علی دشمنی ورزد، با من دشمنی کرده است؛ و کسی که دوستدار علی باشد، دوستدار من است و کسی که او را ناسزا گوید، مرا ناسزا گفته و کسی که با او به مخالفت برخیزد، با من مخالفت کرده و کسی که نافرمانی او کند، نافرمانی من کرده و کسی که او را بیازارد، مرا آزار داده و کسی که دشمن اوست، دشمن من است و کسی که او را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و کسی که بر او بتازد، بر من تاخته است و کسی که با او حيله کند، با من حيله کرده است و کسی که او را یاری دهد، مرا یاری کرده است. (۳)

- کنز العمال - به نقل از ابن عباس - : روزی پیامبر خدا دست علی علیه السلام را گرفته، خارج شد و فرمود: «بدانید! کسی که با این [شخص] دشمنی ورزد، با خدا و پیامبرش دشمنی ورزیده است؛ و کسی که این [شخص] را دوست بدارد، خدا و پیامبرش را دوست داشته است». (۴)

- تاریخ دمشق - به نقل از ابن عباس - : پیامبر صلی الله علیه وآله به علی بن ابی طالب علیه السلام نظر افکند و فرمود: «تو در دنیا سرور و در آخرت سرور هستی. دوستدار تو دوستدار من است و دوستت دوست خدا؛ و دشمن تو دشمن من است و دشمنت

دشمن خدا. پس، وای بر کسی که پس از [درگذشت] من، با تو دشمنی کند». (۵)

۱. مجمع الزوائد: ۹/۱۷۴/۱۴۷۳۷، شرح الأخبار: ۱/۱۵۳/۹۸.

۲. تاریخ بغداد: ۱۳/۳۲/۶۹۸۸.

۳. الأمالی، طوسی: ۱۱۸/۱۸۵، بشاره المصطفی: ۶۵ و ۱۱۱.

۴. کنز العمال: ۱۳/۱۰۹/۳۶۳۵۸.

۵. تاریخ دمشق: ۴۲ / ۲۹۲ / ۸۸۲۲، المناقب: ۳۲۷ / ۳۳۷، مناقب علی بن ابی طالب: ۳۸۲ / ۴۳۰.

دشمنی با علی، دشمنی با خدا و پیامبرش است

-پیامبر خداصلی الله علیه وآله: ای علی! تو در دنیا و آخرت، سِروروی! دوست تو دوست من است و دوست من دوست خدا؛ و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدا. پس، وای بر کسی که پس از [درگذشت] من، با تو دشمنی ورزد. (۱)

-پیامبر خداصلی الله علیه وآله - درباره علی علیه السلام - : دوستدار تو دوستدار من است و دوستدار من دوستدار خدا؛ و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدا. (۲)

-پیامبر خداصلی الله علیه وآله: ای مردم! علی سِرور (بزرگ) جانشینان، رهبر سپیدرویان، و سرپرست مؤمنان است. دوستدار او دوستدار من است و دوستدار من دوستدار خدا؛ و دشمن او دشمن من است و دشمن من، دشمن خدا. (۳)

-پیامبر خداصلی الله علیه وآله - درباره علی علیه السلام - : او برادر، وارث و جانشین من در میان امتم است. ولایت او واجب است و پیروی از او مایه برتری است و دوست داشتن او وسیله نزدیکی به خداست. حزب او و طرفداران او حزب خدایند و شیعیان او یاران خدا. دوستان او دوستان خدا و دشمنان او دشمنان خدایند. (۴)

-پیامبر خداصلی الله علیه وآله: دوست علی دوست خداست و دشمن علی دشمن خدا. (۵)

-پیامبر خداصلی الله علیه وآله: به درستی که علی بن ابی طالب، جانشین خدا و جانشین من است.... دوستدار او دوستدار من و دشمن او دشمن من است؛ و دوستی با او دوستی با من و دشمنی با او دشمنی با من است. (۶)

۱. المستدرک علی الصحیحین: ۳/۱۳۸/۴۶۴۰، فضائل الصحابه، ابن حنبل: ۲/۶۴۲/۱۰۹۲.

۲. الخصال: ۶۵۲/۵۳ و ۴۳۰/۹ و ۴۲۹/۶ و ۷، بشاره المصطفی: ۷۷ و ۱۲۸.

۳. معانی الأخبار: ۳۷۳/۱.

۴. الأمالی، صدوق: ۶۷۸/۹۲۴. نیز، ر.ک: بشاره المصطفی: ۱۶ و ۱۵۳.

۵. الخصال: ۴۹۶/۵، الأمالی، صدوق: ۱۴۹/۱۴۶، بشاره المصطفی: ۲۰.

۶. الأمالی، صدوق: ۲۷۱/۲۹۹، بشاره المصطفی: ۳۱، کنز الفوائد: ۲/۱۳، مائه منقبه: ۵۸/۱۴.

بدا به حال دشمنان علی!

-پیامبر خداصلی الله علیه وآله: ای علی! خوشا به حال کسانی که تو را دوست دارند و تأییدت می کنند؛ و بدا به حال کسانی که با تو دشمنی می ورزند و تکذیبت می نمایند! (۱)

-پیامبر خداصلی الله علیه وآله - خطاب به علی علیه السلام -: خوشا به حال کسانی که تو را دوست دارند و تصدیقت می کنند؛ و ای بر کسانی که با تو دشمنی می نمایند و بر تو دروغ می بندند!

ای علی! تو راهنما و پرچم هدایت این امتی. هر که تو را دوست بدارد، رستگار می شود و هر که تو را دشمن بدارد، نابود می گردد. (۲)

۱. المستدرک علی الصحیحین: ۳/۱۴۵/۴۶۵۷، فضائل الصحابه، ابن حنبل: ۲/۶۸۰/۱۱۶۲.

۲. الأمالی، صدوق: ۶۵۵/۸۹۱، بشاره المصطفی: ۱۸۰، شرح الأخبار: ۲/۳۹۶/۷۴۵.

خشم گرفتن خدا بر دشمنان علی

-پیامبر خداصلی الله علیه وآله: جبرئیل علیه السلام به من از خداوند خبر داد... که او می فرماید:

«هر که با علی دشمنی ورزد و از وی پیروی نکند، نفرین و خشم من بر اوست». (۱)

-کنز الفوائد - به نقل از ابو هُرَیره - نزد پیامبرصلی الله علیه وآله بودم که علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «آیا این شخص را می شناسی؟».

گفتم: این، علی بن ابی طالب است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این، دریای عمیق و خورشید نورافشان است. دستانش بخشنده تر از فُرات و قلبش گسترده تر از دنیاست. پس، هر که با وی دشمنی ورزد، نفرین خدا بر او خواهد بود.» (۲)

۱. الاحتجاج: ۱/۱۴۶/۳۲.

۲. کنز الفوائد: ۱/۱۴۸، مائه منقبه: ۵۵/۱۲، بحار الأنوار: ۲۷/۲۲۸/۲۹.

خشم گرفتن پیامبر بر دشمنان علی

—خصائص أمير المؤمنين — به نقل از سعد بن ابی وقاص — شنیدم پیامبر خدا، در روزی که در جُحفه بود، دست علی علیه السلام را گرفت و سخنرانی کرد. خداوند را حمد و ثنا گفت و سپس افزود: «ای مردم! من ولی شما هستم».

گفتند: راست گفتی، ای پیامبر خدا! تو ولی ما هستی.

سپس [پیامبر صلی الله علیه و آله] دست علی علیه السلام را گرفت و بالا برد و گفت: «این، ولی من است، و امانت‌ها (دیون) مرا ادا می‌کند، و من دوستدار کسی هستم که او را دوست بدارد و دشمن کسی هستم که با او دشمنی ورزد.» (۱)

—مناقب علی بن ابی طالب — به نقل از عبد الله بن مسعود —: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که دست علی علیه السلام را گرفته، می‌گوید: «خدا ولی من است و من ولی توأم. با دشمنان تو دشمنم و با دوستان تو در صلح و دوستی آم.» (۲)

—پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای مردم! کسی که علی را دوست بدارد، دوستش می‌دارم؛ کسی که او را دشمن بدارد، دشمنش می‌دارم؛ و به کسی که به علی بیوندد، می‌پیوندم؛ و از کسی که از او بُرد، می‌بُرم؛ و به کسی که به علی جفا روا دارد، جفا روا می‌دارم؛ و کسی که از علی حمایت کند، حمایتش می‌کنم؛ و با کسی که دشمن علی باشد، دشمنی می‌ورزم.» (۳)

-پیامبر خداصلی الله علیه وآله: سه چیز است که در هر کس یافت شود، نه او از من است و نه من از وی هستم: کینه علی بن ابی طالب، دشمنی با اهل بیت، و این که کسی که بگوید: ایمان، کلامی بیش نیست. (۴)

-تاریخ دمشق - به نقل از عبد الله بن عطاء، از عبد الله بن بُریده، از پدرش -: پیامبر خدا هر یک از علی بن ابی طالب علیه السلام و خالد بن ولید را به تنهایی [به جایی] فرستاد و [قبل از رفتن،] هر دوی آنان را جمع کرد و فرمود: «هر گاه گرد هم آمدید، از علی پیروی کنید».

هر یک به جانبی رفتیم. علی دورتر رفت و زنی را به اسیری گرفت و کنیزی را به عنوان خمس برداشت. من از دشمنان سرسخت علی علیه السلام بودم و خالد بن ولید از این دشمنی باخبر بود. مردی نزد خالد آمد و به او خبر داد که علی کنیزی را به عنوان خمس گرفته است. خالد گفت: این چیست [که می گویند]؟ سپس خبر این ماجرا توسط افراد دیگر، پی در پی به خالد رسید. خالد، مرا فرا خواند و گفت: ای بریده! فهمیدی که چه کار کرده است. نامه مرا نزد پیامبر خدا ببر و این خبر را به ایشان برسان.

با نامه خالد رفتم و بر پیامبر خدا وارد شدم. پیامبرصلی الله علیه وآله نامه را در دست چپ گرفت و او - همان گونه که خداوند فرموده است - نمی خواند و نمی نوشت. من طبق عادت، سرم را پایین انداختم و ماجرای علی را برای ایشان توضیح دادم و بدگویی کردم. وقتی سخنم تمام شد، سرم را بالا آوردم. متوجه شدم که پیامبر خدا چنان خشمگین است که هرگز چنین خشمی را در او، جز در نبرد با بنی قریظه و بنی نضیر ندیده بودم.

[پیامبر صلی الله علیه و آله] به من نظر انداخت و فرمود: «ای بُریده! به درستی که علی پس از من، ولیّ شماس است. پس، علی را دوست بدار. او آنچه را به او امر شده، انجام می دهد».

من (عبد الله بن عطاء)، این روایت را برای ابو جرب بن سُوید بن غفله نقل کردم. وی گفت: عبد الله بن بریده، قسمتی از این حدیث را از تو پنهان داشته است؛ زیرا پیامبر خدا به بریده فرمود: «آیا می خواهی پس از من، منافق شوی؟». (۵)

-المعجم الأوسط - به نقل از عبد الله بن بُریده، از پدرش - پیامبر خدا علی علیه السلام را به حکومت یمن و خالد بن ولید را به حکومت جَبَل فرستاد و [قبل از رفتن آن دو] فرمود: «اگر شما دو نفر گرد هم آمدید، از علی پیروی کنید».

دو گروه به هم رسیدند و غنایم بسیاری به دست آوردند که همانند آن را پیش تر به دست نیاورده بودند و علی علیه السلام کنیزی را به عنوان خمس ستاند. خالد بن ولید، مرا فرا خواند و گفت: فرصت را غنیمت شمار و آنچه را علی انجام داده است، به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر بده».

به مدینه رفتم و وارد مسجد شدم. پیامبر خدا در منزلش بود و جمعی از یارانش بر در منزل ایشان ایستاده بودند. گفتند: ای بریده! چه خبر است؟ پاسخ دادم: خیر است؛ خداوند مسلمانان را پیروز کرد. پرسیدند: چرا به مدینه برگشتی؟ پاسخ دادم:

-علی کنیزی را به عنوان خمس برداشته است. آمده ام تا این خبر را به پیامبر برسانم. مردم گفتند: به پیامبر خبر بده؛ زیرا این خبر، علی را از چشم پیامبر صلی الله علیه و آله می اندازد.

پیامبر خدا این سخنان را می شنید. خشمناک بیرون آمد و فرمود: «چرا بعضی ها بر علی خُرده گیری می کنند؟ کسی که از علی بدگویی کند، از من بدگویی کرده است؛ و کسی که از علی جدا شود، از من فاصله گرفته است. علی از من است و من از علی هستم. علی از سرشت من آفریده شده است و من از سرشت ابراهیم علیه السلام هستم و البته من از ابراهیم، برترم.

"ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛ (۶) نسلی که بعض از آنان از [نسل] برخی دیگرند؛ و خداوند شنوای داناست." "

سپس فرمود: «ای بریده! آیا نمی دانی که حقّ علی بیش از کنیزی است که به عنوان [سمهش از] خمس برای خود برداشته است؟ و علی پس از من، ولیّ شماست؟».

گفتم: ای پیامبر خدا! به حقّ هم صحبتی، دست را بگشا تا دوباره با تو بر اسلام، بیعت کنم.

پیامبر خدا فرمود: «از اسلام، جدا نشده ای که دوباره بیعت کنی». (۷)

-مسند ابن حنبل - به نقل از عبد الله بن بُریده - پدرم بُریده، به من خبر داد و گفت: چنان با علی علیه السلام دشمن بودم که کسی چنین با او دشمن نبود. مردی از قریش را فقط به خاطر دشمنی اش با علی دوست می داشتم. این مرد با جمعی از سوارکاران فرستاده شد و من همراه آنان بودم، و با آنان همراه نشدم، مگر به خاطر عداوتی که با علی علیه السلام داشتند. اسیرانی گرفتیم و آن مرد، نامه ای برای پیامبر خدا نوشت و درخواست کرد که برای گرفتن خُمس، کسی را نزد ما بفرستد. [پیامبر صلی الله علیه و آله] علی را به نزد ما فرستاد.

در بین اسیران، دختری نوجوان بود. علی، غنایم را تخمیس کرد و قسمت نمود.

آن گاه، سرپوشیده بیرون آمد. به وی گفتیم: ای ابو الحسن! چه شده است؟ گفت: «آیا متوجه نشدید که در بین اسیران، دختری نوجوان بود؟ [غنایم را] تقسیم و تخمیس کردم و آن دختر، جزء خمس شد و در [سهم] اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت و آن گاه به [سهم] آل علی انتقال یافت و با وی نزدیکی کردم».

آن مرد، نامه ای به پیامبر صلی الله علیه و آله نوشت. گفتم: مرا همراه نامه بفرست. او هم مرا به عنوان گواه فرستاد. [نامه را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بردم و] شروع کردم به خواندن نامه و [هر بار] می گفتم: راست گفته است.

پیامبر صلی الله علیه و آله نامه و دست مرا گرفت و فرمود: «آیا با علی دشمنی می ورزی؟». گفتم: بله.

فرمود: «با علی دشمنی نکن، و اگر او را دوست داری، دوست داشتنت را اضافه کن. سوگند به کسی که جان محمّد در دست اوست، بهره آل علی از خمس، بیش از آن دختر نوجوان است».

[پدرم می]گفت: پس از شنیدن این سخن پیامبر خدا، کسی محبوب تر از علی علیه السلام نزد من نبود.

سوگند به کسی که غیر از او خدایی نیست، در روایت این ماجرا، میان من و پیامبر خدا کسی دیگر جز پدرم (بُریده)، واسطه نیست. (۸)

-الإرشاد - درباره اسیر کردن علی علیه السلام زنانی از قوم عمرو بن مَعْدِیْكَرِب را و اختصاص دادن کنیزی به خویش - : بریده گفت: ای پیامبر خدا! اگر به مردم در چنین کارهایی اجازه دهید، بیت المال مردم از بین می رود!

پیامبر صلی الله علیه و آله به وی گفت: «وای بر تو، ای بریده! آیا نفاق را ترویج می کنی؟ آنچه از غنایم برای من حلال است، برای علی نیز حلال است. علی بن ابی طالب، بهترین مردم برای تو و قومت است و بهترین کسی است که پس از خودم در میان همه امتم جانشین کرده ام.»

ای بریده! پرهیز از این که با علی دشمنی کنی؛ چرا که خدا با تو دشمنی می کند.»

بریده گفت: آرزو کردم که: ای کاش زمین برایم شکافته شود و من به درونش فرو روم؛ و گفتم: از خشم خدا و پیامبرش به خدا پناه می برم. ای پیامبر خدا! از خدا برایم آمرزش بخواه. پس از این، هرگز با علی دشمنی نخواهم کرد و درباره اش چیزی جز خیر نخواهم گفت.

آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله برای او آمرزش خواست. (۹)

۱. خصائص أمير المؤمنين، نسایی: ۴۲ / ۸، البدایه والنهایه: ۵ / ۲۱۲.

۲. مناقب علی بن ابی طالب: ۴۳۱/۹ و ۲۷۷/۳۲۳، شرح نهج البلاغه: ۴/۱۰۷.

۳. الأملی، صدوق: ۱۸۸/۱۹۷، بشاره المصطفی: ۲۴، التحصین، ابن طاووس: ۵۵۰/۱۲.

۴. تاریخ دمشق: ۴۲/۲۸۴/۸۸۱۶، الفردوس: ۲/۸۵/۲۴۵۹، مناقب الامام أمير المؤمنين: ۲/۴۷۳/۹۶۹.

۵. تاریخ دمشق: ۴۲/۱۹۱/۸۶۴۶ و ۸۶۴۷؛ الأملی، طوسی: ۲۴۹/۴۴۳.

۶. آل عمران، آیه ۳۴.

۷. المعجم الأوسط: ۶/۱۶۲/۶۰۸۵. نیز، ر.ک: کشف المحجّه: ۲۴۴.

۸. مسند ابن حنبل: ۱۳ / ۹ / ۲۳۰۲۸، فضائل الصحابه، ابن حنبل: ۲ / ۶۹۱ / ۱۱۸۰، خصائص أمير المؤمنين، نسایی: ۱۷۸ / ۹۸.

۹. الإرشاد: ۱/۱۶۱، کشف العتمه: ۱/۲۳۰، إعلام الوری: ۱/۲۵۳.

نفرین پیامبر بر دشمنی و رزان به علی

-پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - درباره علی علیه السلام - : خداوندا! دوستش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار. (۱)

-پیامبر خداصلی الله علیه وآله - درباره علی علیه السلام - : خداوندا! دوستش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار، و یاری کننده اش را یاری کن و خوارکننده اش را خوار گردان. (۲)

-پیامبر خداصلی الله علیه وآله: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. خداوندا! با هر که با علی دوستی می کند، دوستی کن و با هر که با علی دشمنی می کند، دشمنی کن؛ و هر که او را دوست می دارد، دوستش بدار و با هر که با او کینه می ورزد، کینه بوزر؛ و هر که او را یاری می کند، یاری اش کن و هر که او را خوار می کند، خوارش گردان. (۳)

-امام حسن علیه السلام: [پیامبر خدا] بر منبر بود که علی علیه السلام را خواست و دست وی را گرفت و فرمود: «خداوندا! دوستش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار. خداوندا! برای دشمن علی، بر روی زمین، نشیمنگاهی و در آسمان، راه عروجی قرار مده و او را در اعماق آتش، جای ده». (۴)

-پیامبر خداصلی الله علیه وآله: هر که با علی دشمنی کند، با خدا دشمنی کرده است. (۵)

-پیامبر خداصلی الله علیه وآله - در حَجَّه الوداع، در حالی که بر شترش نشسته و دستش بر شانه علی علیه السلام بود: خداوندا! آیا ابلاغ کردم؟ خداوندا! آیا ابلاغ کردم؟ این، پسر عموی من و پدر فرزندان من است. خداوندا! دشمنانش را در آتش، واژگون ساز. (۶)

-پیامبر خداصلی الله علیه وآله - خطاب به علی علیه السلام - : خداوند دشمن تو را بکشد و با دشمنت دشمن باشد! (۷)

الإصابة - به نقل از ابن زبیر - : معاویه حج می گزارد که داخل مسجد شد. پیرمردی را دید که دو گیس بافته شده داشت و خوش چهره ترین و پاکیزه لباس ترین پیرمردها بود. معاویه نام او را پرسید. به وی گفتند که او پسر عَزِیض است.

معاویه، پیرمرد را فرا خواند و او آمد. معاویه به وی گفت: زمینی را که در تِیْماء (۸) داشتی، چه کردی؟

پیرمرد گفت: هست.

معاویه گفت: آن را به من می فروشی؟

پیرمرد گفت: بله، [که] اگر [به پول آن] نیاز نداشتم، آن را نمی فروختم.

معاویه از او خواست که مرثیه ای را که برای پسرش سروده بود، بخواند. او مرثیه ای خواند. میان آن دو، سخن بالا گرفت تا این که از علی علیه السلام سخن به میان آمد. ابن عَزِیض از معاویه خشمگین شد. معاویه گفت: خِرْفَت شده است. پیرمرد را بلند کردند. گفت: من دیوانه نیستم؛ اما ای معاویه! تو را به خدا سوگند، آیا آن زمان را به یاد نمی آوری که نزد پیامبر خدا نشسته بودیم و علی علیه السلام وارد شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله از وی استقبال کرد و فرمود: «خداوند آن را که با تو می جنگد، بکشد و دشمنت را دشمن بدارد!»؟ (۹)

۱. سنن ابن ماجه: ۱/۴۳/۱۱۶، مسند ابن حنبل: ۶/۴۰۱/۱۸۵۰۶.

۲. الجمل: ۸۱، فضائل الصحابه، ابن حنبل: ۲/۵۹۹/۱۰۲۲، تاریخ دمشق: ۴۲/۲۲۸/۸۷۲۷.

۳. تاریخ دمشق: ۴۲/۲۱۹/۸۷۱۳.

۴. الاحتجاج: ۲/۲۷/۱۵۰، بحار الأنوار: ۴۴/۷۵/۱.

۵. الإصابة: ۲/۳۷۳/۲۵۶۰، أسد الغابه: ۲/۲۳۸/۱۵۸۹، كنز العمال: ۱۱/۶۰۱/۳۲۸۹۹.

۶. المعجم الأوسط: ۶/۳۰۰/۶۴۶۸، كنز العمال: ۵/۲۹۱/۱۲۹۱۴ و ۱۱/۶۰۹/۳۲۹۴۷.

۷. الجمل: ۸۱، الفصول المختاره: ۲۴۵، بشاره المصطفی: ۱۶۶، مائه منقبه: ۹۹/۴۳.

۸. تیماء، جایی نزدیک کوفه از سمت شام است. (معجم البلدان: ۵ / ۳۴۵)

۹. الإصابه: ۳/۸۲/۳۲۵۴.

هشدار خداوند درباره آزرده علی

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا ؛ (۱) و کسانی که مردان و زنان مؤمن را، بدون آن که مرتکب عملی [ناروا] شده باشند، آزار می رسانند، زیر بار بُهتان و گناهی آشکار رفته اند.

-کشف الغمّه - به نقل از مقاتل بن سلیمان، درباره این سخن خداوند متعال که فرمود: «و کسانی که مردان و زنان مؤمن را، بدون آن که مرتکب عملی [ناروا] شده باشند، آزار می رسانند» - این [آیه]، درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است، که گروهی از قریش، وی را اذیت می کردند و بر او دروغ می بستند. (۲)

-تفسیر القرطبی - در تفسیر این سخن خداوند متعال: «و کسانی که مردان و زنان مؤمن را، بدون آن که مرتکب عملی [ناروا] شده باشند، آزار می رسانند، زیر بار بُهتان و گناهی آشکار رفته اند» - گفته شده است که این [آیه]، درباره علی علیه السلام نازل شده است؛ زیرا منافقان وی را آزار می دادند و بر او دروغ می بستند. (۳)

۱. احزاب، آیه ۵۸.

۲. کشف الغمّه: ۱/۳۲۲. ر.ک: مخالفان دشنامگویی / ابن عباس.

۳. تفسیر القرطبی: ۱۴/۲۴۰، الکشاف: ۳/۲۴۶، أسباب نزول القرآن: ۳۷۷/۷۱۷.

حسادت به علی، حسادت به پیامبر است

-پیامبر خداصلی الله علیه وآله: هر کس به علی حسادت کند، به من حسادت کرده است و کسی که به من حسادت کند، داخل آتش می شود. (۱)

-پیامبر خداصلی الله علیه وآله: هر کس به علی حسد ورزد، به من حسد ورزیده است و کسی که به من حسد ورزد، کافر شده است. (۲)

ص: ۵۷

-الأمالی - به نقل از انس بن مالک -: خدمتگزار پیامبر صلی الله علیه وآله بودم. هر گاه او از علی علیه السلام یاد می کرد، شادی را در چهره اش می دیدم.

روزی، مردی از فرزندان عبدالمطلب بر او وارد شد و نشست و از علی علیه السلام سخن به میان آورد و شروع به بدگویی از وی کرد. چهره پیامبر صلی الله علیه وآله دگرگون شد. طولی نکشید که علی علیه السلام وارد شد و سلام کرد. پیامبر صلی الله علیه وآله جواب سلامش را داد. آن گاه فرمود: «علی و حق، چنین همراه هم اند» و با دو انگشتش همراهی را نشان داد [و در ادامه فرمود: «هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض بر من وارد شوند. ای علی! هر کس به تو حسادت کند، به من حسادت کرده و حسادت کننده به من به خدا حسادت کرده و حسادت کننده به خدا در آتش است»]. (۳)

-امام علی علیه السلام: نزد پیامبر خدا شتکوه کردم که مردم به من حسادت می کنند. فرمود: «آیا راضی نیستی که از نخستین چهار نفری باشی که وارد بهشت می شوند؟ من، تو، حسن و حسین، و همسرانمان از سمت چپ و راستمان، و فرزندانمان از پشت همسرانمان، و شیعیانمان در پی ما می آیند»]. (۴)

۱. الأمالی، طوسی: ۶۲۳ / ۱۲۸۷. در این کتاب، شعر عُرْنی نیز آمده است که می گوید:

من مورد حسادت واقع شدم و خداوند نیز در این حسادت افزود / کسی که یک روز مورد حسادت واقع نشد، زندگی نکرد.

انسان، جز به خاطر فضایلش (مانند: علم، اندیشه، نیرو و بخشش)، مورد حسادت قرار نمی گیرد.

۲. الأمالی، طوسی: ۶۲۳/۱۲۸۶، مناقب آل ابی طالب: ۳/۲۱۳.

۳. الأمالی، طوسی: ۶۲۴/۱۲۸۸، بحار الأنوار: ۳۸/۳۰/۴.

۴. فضائل الصحابه، ابن حنبل: ۲/۶۲۴/۱۰۶۸، تفسیر القرطبی: ۱۶/۲۲.

دشمنان حضرت

حفصه

چون به عایشه خبر رسید که امیر المؤمنین (علیه السلام) در ذوقار فرود آمده است، به حفصه، دختر عمر چنین نوشت:

اما بعد، اکنون ما در بصره فرود آمده ایم و علی در ذوقار است و گردنش چنان شکسته شده است که گویی تخم مرغی را به کوه صفا کوبیده باشند و چون شتر سرخ - موی محاصره شده است که اگر قدمی پیش گذارد دشنه به گلویش فرو می برند و اگر قدمی به عقب رود از پشت پاهایش را قطع می کنند.

چون این نامه به حفصه رسید، شاد شد و کودکان خاندان تیم و عدی را دعوت کرد و به دست کنیزکان خود دایره و دف داد و گفت بزنید و این ترانه را بخوانید:

«خبر تازه چیست؟ خبر تازه چیست؟ علی چون شتر سرخ موی محاصره شده در ذوقار است. اگر جلو رود دشنه به گلویش می زنند و اگر عقب رود پاهایش را قطع می کنند.»

نبرد جمل / ترجمه الجمل و النصره لسید العتره فی حرب البصره، ص: ۱۶۹

عایشه

پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر بیماری به حضرت امیر علیه السلام خطاب کرده و گفت: یا علی! عایشه و حفصه با تو جدال و نزاع و عداوت خواهند کرد بعد از من، و عایشه با لشکریانش بر تو خروج خواهد کرد، و حفصه را خواهد گذاشت که برای او لشکر جمع کند، و هر دو آنها در عداوت با تو مثل یکدیگر خواهند بود، یا علی در آن وقت چه خواهی کرد؟

ص: ۵۹

حضرت امیر علیه السلام گفت: یا رسول الله! اگر چنین کنند اول از کتاب خدا حجت بر ایشان تمام کنم، اگر قبول نکنند سنت تو را و آن چه در بیان وجوب اطاعت من و لزوم حق من فرموده ای بر ایشان حجت خواهم کرد، اگر قبول نکنند خدا را و تو را بر ایشان گواه خواهم گرفت و با ایشان قتال خواهم کرد. حضرت فرمود: یا علی! قتال کن و شتر عایشه را پی کن و پروا مکن، پس گفت: خداوندا تو گواه باش. پس فرمود: یا علی! چون چنین کنند، ایشان را طلاق بگو و از من بیگانه گردان که هر دو بیگانه اند از من در دنیا و عقبی، و پدرهای ایشان شریکند با ایشان در عمل ایشان. پس گفت: یا علی! صبر کن بر ستم ظالمان، به درستی که کفر و ارتداد و نفاق رو خواهد آورد به سوی مردم با خلافت ابوبکر، و عمر از او بدتر و ستمکارتر خواهد بود، و همچنین سوم ایشان عثمان، چون او کشته شود برای تو جمع خواهند شد گروهی از شیعیان که با ایشان جهاد خواهی کرد با ناکثان و قاسطان و مارقان، نفرین و لعنت کن بر ایشان که ایشان و شیعیان و دوستان ایشان احزاب کفر و نفاقند.

بحارالانوار، ۲۲/۴۸۸.

ص: ۶۰

قربش

پیامبر خداصلی الله علیه وآله - در وصیتش به امیر مؤمنان علیه السلام - ای برادرم! قریش، همدیگر را علیه تو یاری خواهند کرد و در ستم کردن بر تو و کوبیدنت، هم داستان خواهند گشت. اگر یاورانی یافتی، با آنان درگیر شو؛ و اگر یاورانی نیافتی، دست نگه دار و خونت را حفظ کن، که شهادت در پی توست. (۱)

امام علی علیه السلام - در سخنی که در دادخواهی و شکوه از قریش داشت - : خداوندا! از تو علیه قریش و کسانی که آنان را یاری می کنند، کمک می خواهم؛ زیرا که آنان پیوند خویشاوندی ام را بریدند، حَقَم را ضایع نمودند و در منازعه با من بر سر حَقی گرد آمدند که من از دیگران به آن، سزاوارتر بودم و گفتند: «حق، آن است که بگیری و حق، آن است که نگهش داری. به غم، صبر کن و یا از تأسف بمیر!».

نگریستم و دیدم هیچ کمک کاری ندارم؛ نه مدافعی و نه یآوری، جز خانواده ام. پس دریغم آمد (نخواستم) که آنان بمیرند. خار به چشم، صبر کردم و غصه در گلو، چشیدم و خویشندانرا نه بر چیزی که تلخ تر از حنظل و برای دل، درد آورتر از تیغ شمشیر بود، شکیبایی کردم. (۲)

امام علی علیه السلام: خداوندا! از تو علیه قریش و کسانی که آنان را یاری می کنند، یاری می جویم؛ چرا که آنان پیوند خویشاوندی ام را بریدند، منزلت والایم را کوچک شمردند و بر سر حاکمیتی که از آن من بود، علیه من گرد آمدند و گفتند: «حق را می توانی بگیری و می توانی وا گذاری». (۳)

امام علی علیه السلام: خداوندا! قریش را از طرف من مجازات کن! آنان پیوند خویشاوندی ام را بریدند، مرا از حَقِّم دور ساختند، کم خردان را بر من جری ساختند و بر خون من تشنه گشتند. (۴)

امام علی علیه السلام: خداوندا! قریش را از طرف من مجازات کن! آنان در حَقِّم ستم ورزیدند، منزلت مرا کوچک شمردند و مرا از میراثم بازداشتند. (۵)

امام علی علیه السلام: خدایا! من از تو علیه قریش، یاری می جویم؛ چرا که آنان در حَقِّم ستم ورزیدند، مرا از میراثم بازداشتند و علیه من گرد آمدند. (۶)

امام علی علیه السلام: ما را با قریش، چه کار؟ آنان به نام ما دنیا را می بلعند و بر گرده ما گام می نهند. به خدا که شگفت آور است: نامی بزرگ بر نام گیرنده ای خوار! (۷)

امام علی علیه السلام - در نامه ای به برادرش عقیل - قریش را در تاختنشان در گم راهی و جولانیشان در دشمنی و غرق شدنشان در سرگردانی رها کن، که آنان بر

جنگ با من گرد آمده اند، همان گونه که پیش از من، بر جنگ با پیامبر خدا گرد آمده بودند. خداوند، قریش را از طرف من مجازات کند! آنان پیوند خویشاوندی ام را بریدند و حاکمیت پسر مادرم را از من گرفتند. (۸)

ابن ابی الحدید می گوید: کلام آن حضرت که: «قریش را در تاختنشان در گم راهی و جولانیشان در دشمنی و غرق شدنشان در سرگردانی رها کن» تا آن جا که فرمود: «بر جنگ با پیامبر خدا گرد آمده بودند»، سخن درستی است؛ چرا که از روزی که با علی علیه السلام بیعت شد، قریش به خاطر بغض، حسد و کینه اش نسبت به وی، بر جنگ با او گرد آمدند و همه، دست به دست هم، به مخالفت و جنگ با وی پرداختند، همان گونه که در آغاز اسلام با پیامبر خدا چنین کردند؛ و [از این لحاظ،] هیچ فرقی بین وی و پیامبر خدا نبود، جز آن که خداوند پیامبر خدا را از کشته شدن، نگه داشت و او به مرگ طبیعی در گذشت؛ ولی بر علی علیه السلام شخصی کمین کرد و وی را کشت.

[اما ادامه] کلام آن حضرت، که می گوید: «فجزت قریشاً عَنِّي الجوازی...؛ خداوند، قریش را از طرف من مجازات کند! آنان پیوند خویشاوندی ام را بریدند و حاکمیت پسر مادرم را از من گرفتند»، جمله نخست آن، در شکل مَثَل به کار می رود، [بدین صورت که] به کسی که به تو بدی کرده است، نفرین می کنی و می گویی: «خداوند، تو را از طرف من مجازات کند!».

همچنان که گفته می شود: «جزاء الله بما صنع؛ خداوند، او را به خاطر آنچه انجام داده، جزا دهد» و «جزاء الله بما صنع؛ خداوند به خاطر آنچه انجام داده، با وی برخورد کند». مصدر اولی «جزاء» است و مصدر دومی «مجازاه».

کلمه «جوازی»، جمع «جازیه» است؛ مثل: «جوازی» که جمع «جاریه» است.

گویی [علی علیه السلام در این قسمت از کلامش] گفته است: قریش به خاطر هر چه بدی، تُندی، مصیبت و سختی که در حق من روا داشته است، جزا ببیند! یعنی خداوند، همه این بدبختی ها را جزای قریش - به خاطر آنچه علیه من انجام داده است - قرار دهد!

[و اما جمله]: «سلطان ابن اُمی؛ حکومت پسر مادرم». [«سلطان»] یعنی «حاکمیت»؛ و [مقصود از] پسر مادرش، پیامبر خداست؛ چون آن دو، پسران فاطمه (دختر عمرو بن عمران بن عائذ بن مخزوم) مادر عبد الله و ابو طالب علیهما السلام هستند.

[حضرت علیه السلام] فرمود: «حاکمیت پسر پدرم»؛ چون برادران ابو طالب در رسیدن نسبشان به عبد المطلب با وی شریک بودند.

(۹)

۱. الأخبار الطوال: ۱۶۷، تاریخ الطبری: ۴ / ۵۶۶، مروج الذهب: ۲ / ۳۸۵.

۲. تاریخ الطبری: (۴ / ۵۶۷، ۵۶۸) و (۴ / ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۲) و (۴ / ۵۷۴، ۵ / ۱۲).

ص: ۶۳

۳. تاریخ الطبری: (۴ / ۵۶۷، ۵۶۸) و (۴ / ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۲) و (۴ / ۵۷۴، ۵ / ۱۲).
۴. تاریخ الطبری: (۴ / ۵۶۷، ۵۶۸) و (۴ / ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۲) و (۴ / ۵۷۴، ۵ / ۱۲).
۵. تاریخ دمشق: ۴۶/۵۱، الأخبار الطوال: ۱۷۲، وقعه صفین: ۲۰۶.
۶. تاریخ الطبری: ۵/۷۱، الكامل فی التاریخ: ۲/۳۹۷، أسد الغابه: ۶/۱۴/۵۶۹۲.
۷. أسد الغابه: ۶/۱۳/۵۶۹۲، الاستیعاب: ۴/۱۶۲/۲۸۷۸.
۸. تاریخ الطبری: ۵/۷۱، الكامل فی التاریخ: ۲/۳۹۷، الأمالی، طوسی: ۷۲۵/۱۵۲۵.
۹. تاریخ دمشق: ۱۰/۱۴۹/۸۷۲، الأخبار الطوال: ۱۶۷ و ۱۷۲، شرح نهج البلاغه: ۳/۲۱۵.

بنی امیه

امام علی علیه السلام: بنی امیه، میراث محمدصلی الله علیه وآله را جرعه جرعه به من می دهند. به خدا، اگر زنده بمانم، آن سان که قصاب شکنبه خاک آلوده را دور می افکند، آنها را دور می افکنم (پراکنده می سازم). (۱)

امام علی علیه السلام - هنگامی که اتهام بنی امیه به او (یعنی مشارکت داشتن در [ریختن] خون عثمان) به گوشش رسید -: آیا شناخت بنی امیه از من آنان را از عیبجویی از من باز نمی دارد؟ آیا سابقه ام در اسلام، نادانان را از تهمت زنی به من باز نمی دارد؟ البتّه پندی که خداوند به آنان داده، از بیان من رساتر است.

من مغلوب کننده از دین خارج شدگان، و محکوم کننده پیمان شکنان در شبهه غلتیده ام. کارها بر کتاب خدا عرضه می شوند و بندگان بر اساس آنچه در دل دارند، پاداش داده می شوند. (۲)

الأغانی - به نقل از حارث بن حُبیب - سعید بن عاص، مرا با هدیه هایی به مدینه اعزام کرد و مرا پیش علی علیه السلام فرستاد و به وی چنین نوشت: «من آن قدر که برای تو می فرستم، برای هیچ کس، جز امیر مؤمنان، نمی فرستم».

پیش علی علیه السلام آمدم و به وی خبر دادم. فرمود: چه قدر بنی امیه، میراث محمد صلی الله علیه وآله را تاراج می کنند! سوگند به خدا، اگر قدرت را به دست گیرم، آنها را چون قصابی که شکنجه خاک آلوده را دور می افکند، دور می افکنم (پراکنده می سازم). (۳)

الکامل فی التاریخ - به نقل از ابو زناد - هشام بن عبد الملک [، خلیفه اموی] را دیدم. و من در کاروان او [در مکه] بودم که سعید بن عبد الله بن ولید بن عثمان بن عفان به دیدارش آمد و به کنارش رفت. شنیدم که سعید می گفت: ای امیر مؤمنان! خداوند، همواره بر اهل بیت امیر مؤمنان نعمت داده و خلیفه مظلومش را یاری کرده است. در این جاها، مردم، همواره ابو تراب را نفرین می کنند. این جاها، جاهایی خوب [برای مستجاب شدن دعا] است، و سزاوار است که امیر مؤمنان هم ابو تراب را نفرین کند.

این سخن بر هشام، سنگین آمد و گفت: ما برای بدگویی کردن و نفرین فرستادن به کسی این جا نیامده ایم. ما برای حج آمده ایم. (۴)

۱. شرح نهج البلاغه: ۶/۳۱۶، وقعه صفین: ۴۶۱.

۲. أنساب الأشراب: (۳ / ۲۱۱) و (۳ / ۲۱۳) و (۳ / ۲۱۲).

۳. أنساب الأشراب: (۳ / ۲۱۱) و (۳ / ۲۱۳) و (۳ / ۲۱۲).

۴. أنساب الأشراب: (۳ / ۲۱۱) و (۳ / ۲۱۳) و (۳ / ۲۱۲).

غنی

امام علی علیه السلام: قبیله های غنی (۱) و باهله و... (۲) را صدا کنید تا سهمشان را بگیرند. سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید، آنان را در اسلام، نصیبی نیست.

ص: ۶۵

و من در جایگاهم در کنار حوض [کوثر] و در جایگاه شایسته، شهادت خواهم داد که آنان در دنیا و آخرت، دشمن من اند. اگر جای پایم محکم شود، هر قبیله را به قبیله ای برمی گردانم (قبایل نوظهور را به قبایل مادر، پیوند می زنم) و شصت قبیله را که سهمی در اسلام ندارند، باطل خواهم ساخت. (۳)

امام صادق علیه السلام: امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «پیش من نوشته ای با مهر پیامبر خداست که در آن، نام شصت قبیله باطل وجود دارد که سهمی در اسلام ندارند و از جمله آنان، دو قبیله غنی و باهله هستند».

و فرمود: «ای افراد قبایل باهله و غنی! فردا بیایید و سهمتان را بگیرید، تا [آن روز که] در جایگاه شایسته گواهی دهم که شما مرا دوست نمی دارید و من هم هرگز شما را دوست نمی دارم».

و فرمود: «انتقامی از قبیله غنی خواهم گرفت که قبیله باهله از آن به لرزه بیفتد».

در بیت المال، مالی از مهر (کابین) زناکاران بود. فرمود: «آن را بین دو قبیله غنی و باهله تقسیم کنید». (۴)

۱. الفتوح: ۴/۲۳۳ - ۲۳۶.

۲. أسد الغابه: ۱/۳۷۵/۴۰۶، الاستیعاب: ۱/۲۴۳/۱۷۵.

۳. أسد الغابه: ۱/۳۷۴/۴۰۶، الاستیعاب: ۱/۲۴۲/۱۷۵. نیز، ر.ک: التاریخ، ابن معین: ۲/۵۸.

۴. الغارات: ۲/۶۴۰، شرح نهج البلاغه: ۲/۱۸. نیز، ر.ک: الإرشاد: ۱/۳۲۱.

بنی اود

بنی اود، اعرابی از شاخه قحطانی (یمنی) بودند که به پستی و پلشتی شناخته می شدند و دشمن امام علی علیه السلام و فرزندان او بودند.

آنان در جنگ صفین، در کنار معاویه (۱) بودند و همواره با بنی امیه و علیه اهل بیت علیهم السلام بودند. (۲)

ص: ۶۶

فَرَحُهُ الْعَرِّيُّ - به نقل از هشام بن سائب کلبی، از پدرش - بنی اود را دیدم که بدگویی به علی بن ابی طالب علیه السلام را به فرزندان و خدمتکارانشان آموزش می دادند.

در بین آنان، مردی از یاران عبد الله بن ادريس بن هانی بود که روزی بر حجاج بن یوسف وارد شد و سخنی گفت و حجاج به وی جواب درشتی داد.

وی به حجاج گفت: ای امیر! چنین نگو؛ زیرا در بین قریش و ثقیف، فضیلتی متداول نیست، مگر آن که در بین ما نیز همانند آن، وجود دارد.

حجاج گفت: فضیلت های شما چیست؟

پاسخ داد: هیچ گاه عثمان در جمع های ما بدگویی نمی شود و به بدی یاد نمی گردد.

حجاج گفت: این، فضیلت است.

مرد گفت: هیچ گاه در بین ما، خارجی دیده نشده است.

حجاج گفت: این، فضیلت است.

مرد گفت: در جنگ ها از ما، جز یک نفر همراه ابو تراب شرکت نکرده است که این کارش، او را از چشم ما انداخته و منزوی ساخته است و وی هیچ ارزش و منزلتی نزد ما ندارد.

حجاج گفت: این، فضیلت است.

مرد گفت: هر کس از ما که بخواهد با زنی ازدواج کند، درباره او می پرسد که: «آیا وی ابو تراب را دوست داشته و یا او را به نیکی یاد کرده است؟». اگر گفته شود که این زن، چنین کرده است، از او دوری می گزیند و با او ازدواج نمی کند.

حجاج گفت: این، فضیلت است.

مرد گفت: در بین ما پسری به دنیا نیامده که علی یا حسن یا حسین نامیده شود و نیز دختری به دنیا نیامده که فاطمه نامیده شود.

حَجَّاج گفت: این، فضیلت است.

مرد گفت: روزی که حسین به سوی عراق آمد، زنی از قبیله ما نذر کرد که اگر خدا حسین را بکشد، ده نفر شتر قربانی کند و هنگامی که او کشته شد، به نذرش وفا کرد.

حَجَّاج گفت: این، فضیلت است.

مرد گفت: از یک نفر از ما خواسته شد که از علی براثت بجوید و او را نفرین کند. وی گفت: باشد؛ حسن و حسین را هم می افزایم.

حَجَّاج گفت: سوگند به خدا که این، فضیلت است.

مرد گفت: امیر مؤمنان، عبد الملک، به ما گفت: شما لباس زیر بالاپوش و یاران بعد از انصار هستید. (۳)

حَجَّاج گفت: این، فضیلت است.

مرد گفت: در کوفه، جز قبیله بنی اود، نمکین نیستند.

حَجَّاج، خنده اش گرفت.

پدرم به من گفت: خداوند، ملاحظت (نمکین بودن) را از آنان گرفت. (۴)

۱. سیر أعلام النبلاء: ۳/۴۱۰/۶۵، أَسَدُ الغَابَةِ: ۱/۳۷۵/۴۰۶، الاستیعاب: ۱/۲۴۳/۱۷۵.

۲. الغارات: ۲/۶۴۰، شرح نهج البلاغه: ۴/۷۹ و ۱۵/۹۸.

۳. مروج الذهب: ۳/۱۷۲، تاریخ بغداد: ۱/۲۱۱/۴۹، أَسَدُ الغَابَةِ: ۱/۳۷۵/۴۰۶، الغارات: ۲/۶۴۰. ر.ک: ص ۹۵ (پذیرفته شدن نفرین وی درباره بسر بن اوطات).

۴. سیر أعلام النبلاء: ۳/۴۱۱/۶۵.

باهله

باهله، قبیله ای از بنی قیس بن عیلان (عدنانی ها/ اعراب غیر یمنی) (۱) هستند که دشمن امام علی علیه السلام بودند و در جمل، با وی جنگیدند. (۲) درباره این قبیله، گفته شده است که: بی نهایت، پست و پلشت و فرومایه بودند. (۳)

امام علی علیه السلام: ای باهله! فردا بیایید و با [بقیه] مردم، حَقَّتَان را بگیریید! خداوند، گواه است که شما مرا دشمن می دارید و من هم شما را دشمن می دارم. (۴)

وقعه صِفِّین - به نقل از لیث بن سُلَیم - : علی علیه السلام قبیله باهله را فرا خواند و گفت: ای جمع باهله! خداوند را گواه می‌گیرم که شما مرا دشمن می‌دارید و من هم شما را دشمن می‌دارم. سهم خود را بگیرید و به سمت دیلم بروید.

آنان از این که همراه وی به صِفِّین بروند، ناراضی بودند. (۵)

الغارات - به نقل از سعید اشعری - : هنگامی که علی علیه السلام به سوی نهروان حرکت کرد، شخصی را از قبیله نَخَع، به نام هانی بن هوذه، به جای خود گذاشت.

وی به علی علیه السلام نوشت: «دو قبیله غنی و باهله فتنه کرده اند و از خدا می‌خواهند که دشمنت را بر تو پیروز گرداند».

علی علیه السلام به وی نوشت: «از کوفه اخراجشان کن و هیچ کس از آنان را رها نکن». (۶)

تاریخ بغداد - به نقل از ابو محمّد سعید بن سلَیم بن قُتیبَه باهلی - : به قصد حج، به راه افتادم و همراه من، هودج‌ها و کجاوه‌های بسیار بود. به بادیه رسیدم، در حالی که من بر پشت الاغم سوار و جلو دار قافله بودم. بادیه نشینی را دیدم که در جلوی خیمه‌اش چمباتمه زده بود و با نگاهش کاروان را دنبال می‌کرد. به وی سلام کردم.

گفت: این هودج‌ها و کجاوه‌ها از آن کیست؟

گفتم: از آن یک مرد باهلی.

گفت: سوگند به خدا که فکر نمی‌کنم خداوند به یک فرد باهلی، چنین بیخشد.

وقتی تحقیر او را نسبت به باهلی‌ها دیدم، نزدیکش رفتم و گفتم: ای بادیه نشین! دوست داری که این کجاوه‌ها و هودج‌ها از آن تو باشد و تو مردی باهلی باشی؟

گفت: خدا نکند!

گفتم: دوست داری که امیر مؤمنان باشی و در عین حال، مردی باهلی باشی؟

گفت: خدا نکند!

گفتم: دوست داری که باهلی باشی و اهل بهشت باشی؟

گفت: به یک شرط.

گفتم: به چه شرط؟

پاسخ داد: به شرط این که بهشتیان نفهمند من باهلی هستم.

همراهم یک کیسه درهم بود. آن را به وی دادم. آن را گرفت و گفت: نیاز مرا برآورده ساختی.

وقتی آن [کیسه] را به خود چسباندم، گفتم: من مردی باهلی هستم.

کیسه را به سویم پرت کرد و گفت: به آن، نیاز ندارم.

گفتم: ای بینوا! بردار. خودت گفتی که نیازمند هستی.

گفت: دوست ندارم خدا را، در حالی که بینم شخصی باهلی بر من منت دارد.

پیش مأمون آمدم و داستان بادیه نشین را نقل کردم. آن قدر خندید که به پشت افتاد. به من گفت: ای ابو محمد! چه قدر شکیبایی!

و آن گاه، صد هزار درهم جایزه به من داد. (۷)

الکُنْی و الألقاب: باهلی، منسوب به قبیله باهله را گویند و عرب‌ها از منسوب شدن به این قبیله اِبا داشتند، تا جایی که شاعر می

گوید:

اگر روح باهلی داشته باشی /

نژاد هاشمی داشتن، سودی ندارد!

و دیگری گفته است:

اگر به سگی گفته شود: «ای باهلی!» /

از زشتی این انتساب، به عو عو می افتد. (۸)

۱. الاستیعاب: ۱/۲۴۵/۱۷۵.

۲. جَوْف یا جَوْف المحوَّره، جایی است در سرزمین هَمْدان. (معجم البلدان: ۱۸۸ / ۲)

۳. تاریخ دمشق: ۱۰/۱۵۲/۸۷۲. نیز، ر.ک: أنساب الأشراف: ۳/۲۱۱.

۴. چاه میمون، چاهی است در منطقه مکه، منسوب به میمون بن عامر. (معجم البلدان: ۳۰۲ / ۱)

ص: ۷۰

۵. نجران، سومین شهر بزرگ یمن (پس از صنعاء و عدن) است. در آن جا، نخل‌های خرما وجود دارد. فاصله آن از صنعاء، ده منزل است. پس از فتح، ساکنانش نخست درخواست مباحله کردند؛ ولی بعد از مدتی از آن دست کشیدند و جزیه دادن را قبول کردند. (تقویم البلدان: ۹۲)

۶. جیشان، سرزمینی در یمن است که چون جیشان بن غیدان در آن منزل گزید، به این اسم، نامبردار شد. (معجم البلدان: ۲ / ۲۰۰)

۷. صنعاء (پایتخت یمن)، در جنوب حجاز و شمال شهر عدن قرار دارد و از گذشته دور، از مهم‌ترین شهرهای یمن و حجاز، به شمار می‌رفته است.

۸. حضرموت، ناحیه‌ای وسیع در شرق عدن و در نزدیکی دریاست. سرزمین شنی پس از آن با نام «احقاف» شناخته می‌شود و در آن، مقبره هود پیامبر علیه السلام و در نزدیکی آن، چاه برهوت قرار دارد. از جمله مناطق یمن شرقی و بزرگ‌ترین آنهاست و نامش در تورات، «حاضرمیت» است. (معجم البلدان: ۲ / ۲۷۰)

از بین بردن ثقلین

زمزمه «حسبنا کتاب الله»

ماجرایی است که تحت تأثیر انگیزه‌های دنیائی، هدفش بازگرداندن نظام شکل‌یافته اسلام به نظام فروپاشیده قومی و اصول باطل پیش از اسلام بود، و همه محدثین و سیره‌نویسان در صحت آن اتفاق دارند. و ماجرای آن چنین بود که به گفته ابن عباس وقتی پیغمبر اسلام احساس کرد آخرین شریان‌های حیات پربرکتش از هم می‌گسلد، سر از بالین برداشته فرمودند: «برایم قلم و دواتی بیاورید تا با آن چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید». شخصی از میان جمعیت گفت: بیماری بدو غلبه نمود و اینک هذیان می‌گوید، کتاب خدا ما را بس است

او می دانست پیغمبر در نظر دارد با مدرک کتبی امر امامت بعد از خود را، که قرآن آن را مکمل دینش دانسته با تعیین اسم رهبری به مردم اعلام کند، لذا گفت:

«حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» و تراوش این جملات از دو لب مشکوک آن فرد نشان می داد کودتای خزنده ای در حال شکل گرفتن است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۶

منع از تفسیر قرآن

معاویه به ابن عباس گفت: ما به همه جا نامه نوشته ایم و از ذکر فضایل علی و خانواده اش منع کرده ایم. تو هم زیانت را نگه دار.

ابن عباس گفت: ای معاویه! آیا ما را از خواندن قرآن، نهی می کنی؟

گفت: نه.

ابن عباس گفت: آیا ما را از تفسیر کردن قرآن، نهی می کنی؟

گفت: آری.

ابن عباس گفت: پس، قرآن را بخوانیم و از مقصود خداوند در قرآن نپرسیم! آن گاه گفت: کدام یک بر ما واجب است: خواندن قرآن، یا عمل کردن به آن؟

معاویه گفت: عمل کردن به آن.

ابن عباس گفت: چگونه به قرآن عمل کنیم، در حالی که نمی دانیم منظور خداوند چیست؟

[معاویه] گفت: از کسی بپرس که آن را به غیر آنچه تو و خاندانت تفسیر می کنید، تفسیر می کند.

ابن عباس گفت: خداوند، قرآن را بر خاندان من نازل کرده است. از آل ابو سفیان درباره آن بپرسم؟! ای معاویه! آیا ما را از این که خداوند را با حلال و حرام قرآن پرستش کنیم، باز می داری؟ اگر امت اسلامی درباره آن نپرسند تا بدانند، هلاک خواهند شد و اختلاف خواهند کرد.

معاویه گفت: قرآن را بخوانید و تفسیر کنید؛ ولی از آنچه خداوند درباره شما نازل کرده است، چیزی نقل نکنید و جز آن را نقل کنید.

ص: ۷۲

ابن عباس گفت: خداوند در قرآن می فرماید: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛ می خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند؛ ولی خداوند نمی گذارد، تا نور خود را کامل کند، هر چند کافران را خوش نیاید».

شرح نهج البلاغه: ۴/۵۸

ممانعت از نقل حدیث

نخستین کسی که از نقل حدیث و روایت ممانعت کرد و گفت: «حسبنا کتاب الله» خلیفه دوم عمر بن خطاب بود، هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و اله در بستر بیماری بودند فرمودند: کاغذ و دواتی بیاورید تا برای شما وصیتی بنویسم که بعد از من گمراه نگردید، خلیفه دوم در مجلس حاضر بود و گفت:

این مرد حواسش جمع نیست کتاب خدا ما را کفایت می کند، بار دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و اله سخنان خود را تکرار کردند، عمر نیز سخن خود را تکرار نمود، در این هنگام در مجلس سر و صدا شد، پیامبر هم ناراحت گردید و از وصیتی که می خواست انجام دهد منصرف شد.

بطور کلی نقل حدیث و روایت از رسول اکرم صلی الله علیه و اله در زمان ابو بکر و عمر ممنوع بود، ذهبی در تذکره الحفاظ گوید: ابو بکر پانصد حدیث از رسول اکرم را نوشته بود ولی بعد آن ها را آتش زد، عروه بن زبیر گوید: عمر بن خطاب گفت: من اجازه نمی دهم کسی احادیث و روایات را جمع و تدوین کند، زیرا با کتاب خدا مخلوط می گردد.

در حالات ابو هریره صحابی معروف آمده که وی اخبار و روایات رسول خدا صلی الله علیه و اله را در میان مردم نقل می کرد، خلیفه دوم از این جریان مطلع شد، او را احضار کرد و گفت: چرا حدیث پیامبر را نقل می کنی، بعد از این او را تازیانه زد و گفت:

ص: ۷۳

حق نداری بعد از این روایت های رسول الله را نقل نمائی؟! این ها نمونه هائی بود که ما در این مورد آوردیم، در کتب رجال و حدیث از این گونه مطالب فراوان است، جلوگیری از نقل احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و اله علل و جهاتی داشت که شرح و تفصیل آن در این مقدمه مناسب نیست و موجب اطاله سخن می گردد جویندگان می توانند به کتب رجال حدیث مراجعه کنند.

(۱)

این عمل بحدی رسیده بود که بخاری می گوید: ۷۲۷۵ حدیث کتاب خود را از میان ششصد هزار حدیث انتخاب کردم، و مرحوم علامه امینی در مجلد پنجم الغدیر، ۱۲۲ صفحه را به دروغگویان و وضاعین و جاعلین حدیث اختصاص داده، و ۴۲ تن را نام برده که چهار صد و هشتاد هزار و سیصد و بیست و چهار حدیث دروغ و بی اصل و مقلوب در فضیلت ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه و ابو عبیده جراح و ابو حنیفه، ساخته و منتشر کرده اند. در اثر از میان رفتن احادیث صحیح و انتشار این حدیثهای ساختگی می بینیم چگونه در نزدیک ترین عصر به عصر پیغمبر اکرم، مکتبهای انحرافی رائج شد و اصل یگانگی و بی همتائی خدا را مخدوش و مکتب مجسمه و مشبه پدید آمد، و ذهن عوام الناس را نسبت به شریف ترین عنصر فضیلت و الگوی شرافت علی علیه السلام در جهل مرکب قرار داد، که این دو قضیه را که جرجی زیدان نوشته، مثنی است از خروار که هر خواننده می تواند حدیث مفصل را از این مجمل فراگیرد وی گوید*:

مورد اول: در بغداد مردی نزد والی آمد و راجع به یکی از علمای علم کلام سعایت کرده گفت: این مرد زندیق است! والی پرسید مگر چه مذهبی دارد؟

مردک گفت: او مرجئی، قدری، اَباضی، رافضی است، از معاویه بن خطّاب بدش می آید، از همان معاویه ای که با علیّ بن عاص جنگ کرد.

والی که این یاوه ها را از آن مرد شنید گفت: واقعا که هم تاریخ می دانی، و هم از مذاهب مختلف اسلام با خبری!! مورد دوم: در آن ایام معمولا دانشمندان گرد هم می نشستند و راجع به علی و معاویه و ابو بکر و غیره مناظره می کردند و مردم عوام هم اطراف آنان را گرفته به حرفهایشان گوش می دادند تا آنکه روزی مرد قد بلندی از میان طبقه عوام برخاسته گفت: تا کی راجع به علی و معاویه و فلان و فلان سخن می گوئید؟! از وی پرسیدند تو میدانی علی کیست؟

گفت: آری میدانم او پدر فاطمه بود.

گفتند: فاطمه را می شناسی؟

گفت: آری فاطمه زوجه پیغمبر صلی الله علیه و آله مادر عایشه و خواهر معاویه است.

گفتند: از علی چه میدانی؟

گفت: علی در جنگ حنین با پیغمبر بود، و در آن جنگ کشته شد، پسرش عبد الله بن علی به شام رفت و مروان را در شام کشت، سپس پیرمردانی را از شام نزد ابو العباس سفّاح فرستاد، آنان آمدند و با ابو العباس سفّاح بیعت کردند و خدا را گواه گرفتند که در تمام مدّت حکومت بنی امیه کسی را جز بنی امیه وارث خاندان پیغمبر ندانند!! (نقل از صفحه ۹۱۴ کتاب تاریخ تمدن اسلام) جای تردید نیست که جلوگیری از ثبت و نگارش احادیث صحیح که مبین قانون اساسی اسلام (قرآن) بود و نشر احادیث جعلی، دو عامل قوی در انحراف قسمتی از مبانی اسلام از مسیر اصلی اش بود.

زاممداران خودسر که خویشان را متولیان دین میدانستند، و هر یک مکتب خاصی از نیرنگ و تزویر و خیانت داشتند، برای انحراف مردم از معنویت و حقیقت و راستی و درستی همواره از همان منبع آلوده به اغراض و شهوات «تحریف واقعیتها و جلوگیری از انتشار سنت اصیل نبوی» استفاده می کردند. (۲)

(۱) ایمان و کفر (ترجمه کتاب الإیمان و الکفر بحار الأنوار جلد ۶۴ / ترجمه عطاردی)، ج ۱، ص: ۶

(۲) معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: ۹

منع فضائل مولا

ابو الحسن علی بن محمد بن ابی یوسف مدائنی در کتاب الاحداث نقل می - کند که معاویه سال پس از سال «جماعت» بخشنامه یی برای همه کارگزاران خود صادر کرد که در آن آمده بود ذمه من از هر کس که چیزی از فضائل ابو تراب و اهل بیت او را نقل کند برداشته است. و سخنوران در هر منطقه بر منابر علی (علیه السلام) را لعنت میکردند و از او تبری میجستند و به او و افراد خاندانش دشنام میدادند.

در آن هنگام گرفتارترین مردم کوفیان بودند که در آن شهر شیعیان از همه جا بیشتر ساکن بودند. معاویه زیاد بن سمیه را به حکومت کوفه گماشت و بصره را هم ضمیمه آن کرد و او که به شیعیان آشنا بود و به روزگار حکومت علی علیه السلام خود از آنان شمرده میشد ایشان را به سختی تعقیب کرد و آنان را زیر هر سنگ و کلوخ که یافت کشت و شیعیان را به بیم انداخت دستها و پاها را میبرد و بر دیده ها میل میکشید و آنان را بر تنه های درختان خرما بردار میکشید تا جایی که ایشان را از عراق بیرون راند و پراکنده ساخت و در عراق هیچ شیعه نام آور باقی نماند.

ص: ۷۶

جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵، صفحه ۱۴۲

در بیان مظلومیت امیر مؤمنان - زمامداران ستمکار، کسانی را که از آن حضرت به نیکی یاد می کردند، به زیر شلاق می گرفتند و حتی به خاطر آن، گردنشان را می زدند و مردم را به اعلام بیزاری از وی و می داشتند.

رسم بر آن شده بود که به هیچ شکل از علی علیه السلام به خوبی یاد نشود، چه رسد به این که از فضایل (برتری ها) او یاد شود، یا مناقب (بزرگواری های) او گزارش گردد و یا درباره حقانیت او استدلالی صورت گیرد.

شرح نهج البلاغه: ۱۳/۲۳۱

تحریر فضائل مولا

معاویه «چهار صد هزار درهم از بیت المال به «سمره بن جندب» داد، تا در میان مردم شام سخنرانی کند و ضمن آن بگوید که آیه: وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ

یعنی: «از مردم کسی هست که گفتارش در زندگانی دنیا بر تو خوش و شگفت آید و بر آنچه در دلش است خدای را گواه می گیرد و او سخت ترین دشمنان است. و هرگاه روی برتابد، در زمین می کوشد تا فساد برانگیزد و کشت و نژاد را نابود کند، و خدا فساد را خوش ندارد»، درباره علی ابن ابیطالب علیه السلام است.

و همچنین بگوید که آیه: وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ

یعنی:

ص: ۷۷

«از مردم کسی هست که جان خود را در راه کسب خشنودی خدا می فروشد و از خودش در می گذرد» درباره «ابن ملجم» شقی ترین فرد مرادی نازل شده است».

ترجمه الغدير في الكتاب و السنه و الادب، ج ۲۱، ص: ۴۵

جعل مناقب در فضیلت عثمان

معاویه به همه کارگزاران خویش در سراسر منطقه حکومت خود نوشت: گواهی هیچ یک از شیعیان علی و اهل بیت او را نمی‌پذیرید و نوشت: بنگرید که شیعیان و دوستان و هواداران عثمان را در منطقه حکومت خود و کسانی را که فضایل و مناقب او را نقل میکنند گرامی دارید و به خود نزدیک سازید و جایگاه نشستن آنان را به خود نزدیک تر قرار دهید و آنچه را که هر یک از ایشان روایت میکند همراه نام خود و پدر و عشیره اش برای من بنویسید. آنان چنان کردند. چون معاویه برای آنان نقدینه و جامه و پاداش و زمین میداد در بیان فضایل و مناقب عثمان زیاده روی کردند و از ایشان میان عرب و موالی شایع شد و به سبب چشم و هم چشمی برای رسیدن به دنیا و منزلت در هر شهر و دیار این موضوع رایج شد، آن چنان که هیچ گمنام و فرومایه‌ی که در فضیلت و منقبت عثمان روایتی نقل میکرد و پیش یکی از کارگزاران عثمان می‌آمد نبود مگر اینکه نامش را در دیوان مینوشت و او را به خود نزدیک میساخت و شفاعتش را میپذیرفت و مدتها چنین بودند.

جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵، صفحه ۱۴۳

جعل مناقب در فضیلت صحابه

معاویه سپس به کارگزاران خود نوشت که حدیث درباره عثمان فراوان و در هر شهر و هر سو پراکنده شده است اینک چون این نامه من به شما رسید مردم را به جعل روایت در مورد فضایل صحابه و خلفای اولی فراخوانید و هیچ خبری را که هر کس از مسلمانان درباره علی علیه السلام نقل میکند رها نکنید مگر اینکه نظیر آن را برای صحابه بسازید و پیش من آورید که این کار برای من خوشتر و مایه چشم روشنی بیشتر است و حجت و برهان ابو تراب و شیعیان او را بیشتر درهم میشکند تا آنکه مناقب و فضیلت عثمان را روایت کنید.

ص: ۷۸

چون این نامه او برای مردم خوانده شد، اخبار بسیاری که ساخته و پرداخته و خالی از حقیقت بود در مناقب صحابه منتشر شد و مردم در این مورد چندان کوشش کردند که اندک اندک روی منابر گفته شد و به مکتب داران القاء می شد که بسیاری از روایاتی از این دست را به کودکان و پسر بچه ها آموزش دهند. آنان نیز چنان کردند و همان گونه که قرآن را به آنان میآموختند آن روایات را هم آموزش دادند. سپس کار به آنجا کشید که به دخترکان و زنان و خدمتگزاران و وابستگان خود نیز آموزش دادند و سالها بدین گونه گذشت.

جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵، صفحه ۱۴۳

شدت عمل نسبت به شیعیان

معاویه بخشنامه یی به همه کارگزاران خویش در همه شهرها نوشت: بنگرید، در مورد هر کس که با دلیل ثابت شد علی و اهل بیت او را دوست میدارد نامش را از دیوان حذف کنید و مقرری سالیانه و عطای او را ببرید.

همراه این بخشنامه نامه دیگری هم بود که هر که را به دوستی این قوم متهم میدانید شکنجه دهید و خانه اش را ویران سازید.

بلا و گرفتاری در هیچ جا بیشتر و دشوارتر از عراق نبود، بویژه کوفه و چنان شد که مردی از شیعیان علی (علیه السلام) اگر کسی پیش میآمد که به او اعتماد داشت او را به خانه و حجره خود میبرد و در خانه پس از آنکه او را سوگندهای استوار میداد در حالی که از خدمتگزار و برده خود میترسید راز و حدیث خود را به او میگفت. بدین گونه بسیاری از احادیث مجعول و بهتان رایج و منتشر شد و فقیهان و قاضیان و والیان بر این روش بودند و از همه مردم گرفتارتر به این بدبختی قاریان ریاکار و سست بنیادهای فریبکاری بودند که خود را زاهد و خاشع نشان میدادند و برای بهره گیری از والیان احادیثی جعل میکردند.

ص: ۷۹

والیان هم جایگاه نشستن آنان را به محل خود نزدیک می‌ساختند و به منزلت و اموال و املاک میرسیدند، تا آنکه این احادیث و اخبار به دست دین دارانی رسید که هرگز دروغ و بهتان را حلال نمی‌شمردند ولی چون گمان میکردند که آنها بر حق و صحیح هستند پذیرفتند و روایت کردند و اگر میدانستند آن احادیث باطل است هرگز روایت نمی‌کردند و به آن معتقد نمی‌شدند. کار همین گونه بود.

جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵، صفحه ۱۴۴

«بسر بن ارطاه» یک فرد سنگدل و درشت خو و خونخوار بود. از رحمت و مهربانی بوئی نبرده بود. بدستور معاویه تمام راه حجاز و مدینه و مکه را گرفت، تا به یمن رسید. معاویه دستور داده بود: بر هر جایی که مردمش از علی علیه السلام پیروی می‌کنند رسیدی، زبان خشونت و ناسزاگویی را بر آنها بگشای، آنگونه که هیچ گریزی پیدا نکنند، و تو بر مال و جان آنها مسلطی. سپس همه را به بیعت دعوت کن، و هر کس مخالفت کرد، به قتل برسان. شیعیان علی را هر جا دیدی به قتل برسان.

ترجمه الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج ۲۱، ص: ۳۳

تاریخ شهادت

مشهور میان علمای شیعه آن است که در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان سنه چهارم از هجرت، در وقت طلوع صبح، حضرت سید اوصیاء علی مرتضی - صلوات الله علیه - از دست شقی ترین امت، ابن ملجم مرادی لعین ضربت خورد، و چون ثلثی از شب بیست و یکم آن ماه گذشت روح مقدّسش به ریاض جنان پرواز کرد.

ص: ۸۰

و مدت عمر شریفش شصت و سه سال بوده، ده ساله بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به پیغمبری مبعوث گردید و به آن حضرت ایمان آورد.

و بعد از بعثت، سیزده سال با آن حضرت در مکه ماند و بعد از هجرت به مدینه با آن حضرت ده سال در مدینه بود، و پس از آن به مصیبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مبتلا شد، و بعد از آن حضرت سی سال زندگانی فرمود، دو سال و چهار ماه در خلافت أبو بکر، و یازده سال در خلافت عمر و دوازده سال در خلافت عثمان به سر برد. و خلافت ظاهریه آن حضرت قریب به پنج سال کشید و در اکثر آن مدت با منافقان مشغول قتال و جدال بود....

منتهی الآمال فی تواریخ النبى و الآل علیهم السلام (فارسی)، ج ۱، ص: ۴۱۱

و کلینی و شیخ طوسی به سندهای صحیح روایت کرده اند که در شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان، غسل مستحب است، و آن شبی است که اوصیاء جمیع پیغمبران در آن شب به عالم بقا رحلت کرده اند، در آن شب عیسی به آسمان بالا رفت و موسی در آن شب به رحمت حق واصل گردید.

جلاء العیون، ص: ۳۲۱

مظلومیت

کینه و عداوت به حضرت، حتی بعد از شهادت

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که امیر المؤمنین علیه السلام امام حسن را فرمود: از برای من چهار قبر در چهار موضع حفر کن، یکی در مسجد کوفه، دوم در میان رجه، سیم در نجف، چهارم در خانه جعده بن هبیره تا کس در قبر من راه نبرد.

ص: ۸۱

مؤلف گوید که: این اخفاء قبر برای آن بود که مبدا ملاعین خوارج و بنی امیه که در نهایت دشمنی و عداوت آن حضرت بودند بر قبر مطلع شوند و اراده کنند جسد مطهر آن حضرت را از قبر بیرون آورند.»

و پیوسته آن قبر مخفی بود تا زمان حضرت صادق علیه السلام که بعضی از اصحاب و شیعیان به توسط زیارت کردن آن حضرت جدّ خود را، قبر را دانستند، و در زمان هارون الرشید بر همه ظاهر شد.

منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل علیهم السلام (فارسی)، ج ۱، ص: ۴۳۷

خبر دادن پیامبر از مظلومیت مولا

در معراج

ابن قولویه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را به معراج بردند، حق تعالی به او وحی کرد که: من تو را امتحان می نمایم در سه چیز تا نظر کنم که صبر تو چگونه است، حضرت فرمود: تسلیم می کنم پروردگارا امر تو را و مرا حولی و قوتی نیست مگر به تو. پرسید که: آن سه چیز کدام است؟

حق تعالی ندا فرمود که:

اول آن است که خود و عیال و اهل خود را گرسنه بداری و فقیران و محتاجان امت را بر خود و ایشان اختیار نمائی، حضرت فرمود که: قبول کردم ای پروردگار من و راضی شدم و تسلیم کردم، از تو می طلبم توفیق و صبر را.

اما دوم آن است که صبر نمائی بر تکذیب امت، و ترس و بیم بسیار از ایشان، و آنکه جان خود را در راه رضای من بذل کنی، و با کافران محاربه نمائی به جان و مال خود و صبر نمائی بر آنچه از ایشان به تو می رسد از آزار و اذیت از اهل نفاق، و بر المها و جراحت‌هایی که در جنگ به تو رسد. حضرت گفت: پروردگارا قبول کردم، و راضی شدم و انقیاد نمودم، از تو می طلبم توفیق و صبر را. پس حق تعالی فرمود که:

ص: ۸۲

اما سوّم آن است که به اهل بیت تو خواهد رسید بعد از تو کشته شدن، اما علیّ بن ابی طالب برادر تو پس خواهد یافت از امت تو دشنام و درشتی و سرزنش، و محروم خواهند کرد او را از حقّ خود، و به مشقّت و تعب خواهند افکند او را، و ستم بر او خواهند کرد، و در آخر کار او را شهید خواهند کرد. حضرت فرمود: پروردگارا قبول کردم و انقیاد نمودم، از تو توفیق و صبر می طلبم....

جلاء العیون، ص: ۲۳۶

آخرین لحظات عمر

جابر بن عبد الله انصاری گوید: رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم در سكرات مرگ بود که فاطمه علیها السلام بر آن حضرت وارد شد، خود را به روی حضرتش افکند و می گریست، پیامبر چشم خود را گشود و به هوش آمد و فرمود: دخترکم، تو پس از من ستم خواهی دید و تو پس از من به استضعاف کشیده خواهی شد، هر که تو را بیازارد مرا آزرده، هر که تو را به خشم آرد مرا به خشم آورده، هر که تو را شادمان کند مرا شادمان نموده، هر که به تو نیکی کند به من نیکی کرده، هر که به تو جفا کند به من جفا کرده و هر که به تو ستم کند به من ستم روا داشته است، زیرا تو از منی و من از تو، و تو پاره تن منی و همان روح من هستی که میان دو پهلو من است. سپس فرمود: من به پیشگاه پروردگار از ستمکاران امت خود به تو، شکایت می برم. سپس حسن و حسین علیهما السلام وارد شدند و خود را بر روی بدن مبارک رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم انداخته می گریستند و می گفتند: فدای تو شویم ای رسول خدا علی علیه السلام خواست آنها را دور سازد پیامبر صلی الله علیه واله وسلم سر برداشت و فرمود: برادرم، رهانشان کن تا مرا ببینند و من هم آنان را ببویم، آنان از من توشه گیرند و من از آنان، زیرا آن دو پس از من به ظلم و ستم کشته خواهند شد و لعنت خدا بر قاتلان آنها. سپس فرمود: ای علی، تو پس از من مظلوم قرار خواهی گرفت و من در روز قیامت خصم کسی هستم که تو خصم او باشی.

ص: ۸۳

بحار الانوار ۲۸ / ۷۶

عهد گرفتن از علی علیه السلام

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) هنگام وصیت کردن موارد وصیت را یکی به علی (علیه السلام) می گفت و از او می خواست تا عمل به وصیت را - با همه سختی که در پی دارد- بپذیرد. و افراد که اینک شاهدانی از الهی بر اقرار و پذیرش تو گواهند؛ مبادا در انجام آن سستی ورزی .

وصی گرامی که سراپا گوش بود، در پایان هر بند، اطاعت و آمادگی خود را اعلام می نمود. تا آن که شمار وصایا به فرازی رسید که شنیدن آن ، بند از بند علی

(علیه السلام) جدا کرد و آن جلوه عظمت و ناموس الهی را به لرزه در آورد و نقش بر زمین کرد. این بخش را از خود علی می شنویم :

... قسم به آن که دانه را شکافت و به جانداران حیات بخشید، گفتار جبرئیل را شنیدم که به حبیب خدا چنین می گفت :

(ای محمد، به علی بگو که حرمت ، که حرمت خدا و رسول است ، هتک خواهد شد و محاسنت با خون سرت خضاب خواهد شد).

از شنیدن این سخن ، فریادی کشیدم و بیهوش بر زمین افتادم پس (از آن که به هوش آمدم) گفتم : یا رسول الله این وصیت را هم می پذیرم . و بر تلخی های آن صبر می کنم اگر چه حرتم هتک شود و سنت های الهی ترک شود و کتاب خدا پاره پاره گردد و ارکان کعبه از هم فرو پاشد و محاسنم از خون سرم رنگین شود. در برابر همه این ها شکمیا خواهم بود و به حساب خدا خواهم گذاشت و از او امید اجر و پاداش دارم و تا پیوستن به شما، در انجام دادن آن تلاش خواهم کرد.

ص: ۸۴

مشاهدات امیرالمؤمنان (علیه السلام)، ج ۲، (ص ۴۴).

در بستر بیماری

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بستر بیماری به حضرت امیر (علیه السلام) خطاب کرده و گفت: یا علی! عایشه و حفصه با تو جدال و نزاع و عداوت خواهند کرد بعد از من، و عایشه با لشکریانش بر تو خروج خواهد کرد، و حفصه را خواهد گذاشت که برای او لشکر جمع کند، و هر دو آنها در عداوت با تو مثل یکدیگر خواهند بود، یا علی در آن وقت چه خواهی کرد؟

حضرت امیر (علیه السلام) گفت: یا رسول الله! اگر چنین کنند اول از کتاب خدا حجت بر ایشان تمام کنم، اگر قبول نکنند سنت تو را و آن چه در بیان وجوب اطاعت من و لزوم حق من فرموده‌ای بر ایشان حجت خواهم کرد، اگر قبول نکنند خدا را و تو را بر ایشان گواه خواهم گرفت و با ایشان قتال خواهم کرد. حضرت فرمود: یا علی! قتال کن و شتر عایشه را پی کن و پروا مکن، پس گفت: خداوندا تو گواه باش. پس فرمود: یا علی! چون چنین کنند، ایشان را طلاق بگو و از من بیگانه گردان که هر دو بیگانه اند از من در دنیا و عقبی، و پدرهای ایشان شریکند با ایشان در عمل ایشان. پس گفت: یا علی! صبر کن بر ستم ظالمان، به درستی که کفر و ارتداد و نفاق رو خواهد آورد به سوی مردم با خلافت ابوبکر، و عمر از او بدتر و ستمکارتر خواهد بود، و همچنین سوم ایشان عثمان، چون او کشته شود برای تو جمع خواهند شد گروهی از شیعیان که با ایشان جهاد خواهی کرد با ناکثان و قاسطان و مارقان، نفرین و لعنت کن بر ایشان که ایشان و شیعیان و دوستان ایشان احزاب کفر و نفاقند.

ص: ۸۵

بحار الانوار، ۲۲/۴۸۸.

شکوه های حضرت**شکوه از قریش**

امام علی علیه السلام: ما را با قریش، چه کار؟ قریش، [حق] ما را انکار نمی کنند، جز به خاطر این که خداوند بنیان ایشان را بر بنیاد ما بر افراشته و افراد ما را بر افراد آنان برتری داده و ما را بر آنان برگزیده است. از این که خداوند ما را بر آنان برگزیده است، از او خشمگین اند و با آنچه خداوند می پسندد و دوست دارد، دشمنی می ورزند.

هنگامی که خداوند ما را بر آنان برگزید، آنان را در حرمت (احترام) با ما شریک گرداند. کتاب و نبوت را به آنان شناسانیدیم و از واجبات و آیین اسلام، آگاهشان ساختیم و صحف (نوشته ها) و زبور (نامه ها) را برایشان حفظ کردیم و آنان را به دین و آیین اسلام، پایبند ساختیم. آن گاه در برابر ما ایستادند و برتری هایمان را انکار کردند و حَقمان را از ما گرفتند و اعمال و نشان های ما را کوچک شمردند.

بار الها! از تو بر ضدّ قریش، یاری می طلبم. حَقم را از ایشان بگیر و آنان را به خاطر ظلمی که بر من روا داشته اند، رها مساز. پروردگارا! حَقم را از ایشان باز ستان، که تو حاکمی عادل.

مناقب آل اَبی طالب: ۲/۲۰۱

ص: ۸۶

مظلومیت در بین یاران

ابان از سلیم نقل می کند که گفت : در اطراف امیرالمؤمنین (علیه السلام) نشسته بودم و گروهی از اصحاب نزد آن حضرت بودند. یک نفر عرض کرد: یا امیرالمؤمنین ، چه خوب است مردم را برای رفتن به جنگ ترغیب فرمایی .

حضرت برخاست و خطبه ای ایراد کرد و طی آن فرمود: من شما را برای رفتن به جنگ ترغیب نمودم ولی شما نرفتید، و خیرخواهی شما را نمودم ولی شما نپذیرفتید، و شما را فرا خواندم ولی گوش نکردید. شما حاضران همچون غایب و زنده های همچون مرده و کرانی صاحب گوش هستید. بر شما حکمت تلاوت می کنم و شما را به موعظه ای شفا بخش و کفایت کننده نصیحت می کنم و به جهاد با اهل ظلم و جور ترغیب می نمایم ، ولی به آخر سختم نرسیده شما را می بینم که در حلقه های پراکنده متفرق شده اید و برای یکدیگر شعر می گوئید و ضرب المثل می آورید و از قیمت خرما و شیر می پرسید.

دستتان بریده باد! از جنگ و آمادگی برای آن خستگی نشان داده اید، و قلبهایتان را از یاد آن آسوده کرده اید، و خود را با باطل و مطالب گمراه کننده و عذرهای واهی مشغول کرده اید.

وای بر شما! با آنان بجنگید قبل از آن که با شما بجنگند. به خدا قسم ، هرگز قومی در وسط خانه خود مورد حمله قرار نمی گیرند مگر آنکه ذلیل می شوند. قسم به خدا گمان ندارم شما گفته هایم را عملی کنید تا دشمنانتان کار خود را بکنند، و من هم دوست داشتم که آنان را می دیدم و با بصیرت و یقینم خدا را ملاقات می کردم و از چشیدن درد گرفتاریهای به شما و از همنشینی با شما راحت می شدم .

شما همچون گله شتری هستید که چوپان آن گم شده باشد. هر چه از یک طرف جمع آوری شوند از سوی دیگر پراکنده می شوند.

اسرار آل محمد، ص ۳۱۶-۳۱۴.

شکوه از مردم

ای کسانی که به مردان می مانید ولی مرد نیستید! ای کودک صفتان بی خرد! و ای عروسان حجله نشین! (که جز عیش و نوش به چیزی نمی اندیشید) چقدر دوست داشتم که هرگز شما را نمی دیدم و نمی شناختم. به خدا که آشنایی با شما، نتیجه اش ندامت و پشیمانی و سرانجامش اندوه و حسرت است. خدا شما را بکشد که این همه خون به دل من کردید، و سینه ام را مملو از خشم ساختید، و کاسه ای غم و اندوه را جرعه جرعه به من نوشاندید. با سرپیچی از فرمان و عدم یاری من، طرح های مرا (برای سرکوبی دشمن و ساختن یک جامعه آباد اسلامی) تباه کردید، تا آن جا که قریش گفتند: پسر ابوطالب مردی است شجاع، ولی از فنون جنگ آگاه نیست! خدا پدرانشان را خیر دهد آیا هیچ یک از آنها، با سابقه تر و پیشگام تر از من در میدان ها بوده اند؟ آن روز که من پای به میدان نبرد گذاشتم، هنوز بیست سال نداشتم و هم اکنون بیش از شصت سال از عمرم گذشته است.

الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۵، ص: ۶

شکوه به مردی در مدینه

ص: ۸۸

مردی در مدینه عبور می کرد و با کمال ناراحتی فریاد می زد: انا مظلوم : (من ستم دیده ام ، به من ظلم شده است).

امام علی (علیه السلام) وقتی او را دید و فریاد او را شنید، به یاد مظلومیت خودش افتاد که غاصبان ، حَقَّش را غصب کردند و او را خانه نشین نمودند، به او فرمود: (هلم فلنصرخ معاً فأنی مازلت مظلوما) (بیا با هم فریاد بزنیم ، من نیز همواره مظلوم بوده ام).

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۳۰۷

دعای آن حضرت در شکایت ایشان از قومش، قبل از شهادتش

عن ابن ابی رافع قال: سمعته یقول:

اللَّهُمَّ ارْحَنِي مِنْهُمْ، فَزَقَّ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ، اَبْدَلَنِي اللَّهُ بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَابْدَلَهُمْ شَرًّا مِنِّي. فما كان الا يومه، حتى قتل.

دعای آن حضرت در شکایت ایشان از قومش، قبل از شهادتش

عبدالله بن ابی رافع گوید: شنیدم آن حضرت می فرمود:

خدایا! مرا از آنان راحت نما، بین من و آنان جدائی بینداز، و بهتر از آنان را نصیب گردان، و بدتر از مرا بر آنان مسلط کنی.

بعد از این سخن یک روز بیشتر زنده نبود که به شهادت رسید.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۱، ص: ۲۰۸

دعای آن حضرت در شکایت ایشان از قومش، در شب شهادتش

اللَّهُمَّ اِنِّي سِرْتُ فِيهِمْ بِمَا اَمَرَنِي رَسُولُكَ وَصَيْفِيكَ، فَظَلَمُونِي، وَقَتَلْتُ الْمُنَافِقِينَ كَمَا اَمَرْتَنِي فَجَبَّحُونِي، وَقَدْ مَلَلْتُهُمْ وَمَلُونِي، وَابْغَضْتُهُمْ وَابْغَضُونِي وَكَمْ تَبَقَّ خَلَّةٌ اَنْتَظَرُهَا اِلَّا الْمُرَادِيَّ.

اللَّهُمَّ فَعَجِّلْ لَهُ الشَّقَاءَ، وَتَعَمَّدَنِي بِالسَّعَادَةِ، اللَّهُمَّ قَدْ وَعَدَنِي نَبِيِّكَ اَنْ تَتَوَفَّانِي اِلَيْكَ اِذَا سَأَلْتُكَ، اللَّهُمَّ وَقَدْ رَغِبْتُ اِلَيْكَ فِي ذَلِكَ.

ص: ۸۹

دعای آن حضرت در شکایت ایشان از قومش، در شب شهادتش

خداوند! من در میان این گروه به آنچه پیامبر و برگزیده ات امر کرد انجام وظیفه نمودم، اما بمن ستم کردند، و همچنانکه امر کردی منافقین را کشتم اما قدرم را نشناختند، و از آنان ملولم و آنان نیز از من ملول شده اند، و آنان را دشمن داشته و آنان نیز مرا دشمن می دارند، و تنها در انتظار "ابن ملجم" مرادی هستم.

خدایا! شقاوت او را نزدیک ساز و مرا سعادت‌مند گردان، خدایا پیامبرت بمن وعده داد که هر گاه از تو بخواهم مرا نزد خود می بری، خدایا به آمدن نزد تو راغب شده ام.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۲، ص: ۲۵۳

شباهت در مظلومیت به انبیاء

بعد از بیعت اجباری علی (علیه السلام) به خانه خود رفت و از مردم کناره گرفت، و بعد به پیروان خود فرمود: من به پنج پیغمبر در پنج مورد، اقتدا کرده ام (کار من شبیه کار آنها است):

۱: از حضرت نوح (علیه السلام) آن جا که به خدا عرض کرد:

رب انی مغلوب فانتصر: (پروردگارا من مغلوب این قوم (طغیانگر) شده ام، انقام مرا از آنها بگیر (قمر ۱۰)).

۲: از حضرت ابراهیم (علیه السلام) آن جا که به مشرکان فرمود: واعتزلکم و ما تدعون من دون الله: (و از شما و آنچه غیر از خدا می خوانید کناره گیری می کنم) (مریم ۴۸).

۳: از حضرت لوط (علیه السلام) آن جا که به قوم سرکش خود فرمود: لو ان لی بکم قوه او آوی الی رکن شدید:

ص: ۹۰

(ای کاش در برابر شما، قدرتی داشتم، تا تکیه گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود) (هود ۸۰).

۴: از موسی (علیه السلام) که به فرعونیان گفت: ففرت منکم لما خفتکم: (پس از شما فرار کردم هنگامی که از شما ترسیدم) (شعرا ۲۱).

۵: و هارون (برادر موسی (علیه السلام) که به موسی (علیه السلام) گفت: ان القوم استضعفونی و کادو یقتلوننی: (مردم مرا تضعیف کردند و نزدیک بود که مرا به قتل رسانند) (اعراف ۱۵۰).

سپس به جمع آوری و تنظیم قرآن پرداخت و آن را در جامه ای پیچید و آن را بسته و مهر نمود و به مردم فرمود: (این کتاب خدا است که آن را طبق امر و وصیت پیامبر (ص) همان گونه که نازل شده است جمع آوری نموده ام).

بعضی از حاضران گفتند: (قرآن را بگذار و برو).

فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به شما فرمود: (من در میان شما دو یادگار گرانمایه می گذارم، کتاب خدا و عترت من، و این دو از هم جدا نمی شوند تا این که در کنار حوض کوثر بر من وارد گردند) پس اگر سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را قبول دارید، مرا با قرآن بپذیرید، که بر اساس دستورات قرآن بین شما حکم می کنم.

قوم گفتند: (ما نیازی به تو و قرآن تو نداریم، اکنون آن قرآن را بردار و ببر و از آن جدا نشو).

حضرت علی (علیه السلام) از قوم، روی گردانید و به خانه اش رفت، و شیعیان او نیز خانه نشین شدند، زیرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از آنها پیمان گرفته بود که چنین کنند.

ولی آن قوم، دست نکشیدند، به خانه علی (علیه السلام) هجوم آوردند و در خانه اش را سوزاندند و آن حضرت را با اجبار به سوی مسجد بردند، و فاطمه

(سلام الله علیها) را در کنار در خانه، در فشار قرار دادند به طوری که فرزندش محسن، سقط گردید.

به علی (علیه السلام) گفتند: بیعت کن، او بیعت نکرد و گفت: بیعت نمی‌کنم، گفتند: اگر بیعت نکنی تو را می‌کشیم.

فرمود: اگر مرا بکشید، من بنده خدا و برادر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هستم، در حالی که دستش بسته بود، (دست ابوبکر را) بر دست او مالیدند.

اثبات الوصیه، ص: ۱۴۶

ظلمهای وارده بر مولا

مظلومیت در کلام معصومین

از زبان خود حضرت

مسیب بن نجبه گوید: علی (علیه السلام) مشغول سخنرانی بود که مرد عربی فریاد مظلومیت برداشت، آن حضرت به او فرمود: نزدیک بیا. امام فرمود: به اندازه ریگ های بیابان و موهای بدن حیوانات، به من ستم شده است.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۸، ص: ۳۷۳

نامه سرزنش آمیز معاویه

معاویه در نامه سرزنش آمیز خود به علی (علیه السلام) نوشت که: یاد داری که ترا چون شتری مهار کرده و به مسجد می بردند که بیعت کنی؟ و امام در جوابش نوشت: برای مرد با ایمان ننگ نیست که در طریق انجام وظیفه دینی خود مظلوم واقع شود (ما علی المسلم من غضاضه فی ان یکون مظلوما...).

ص: ۹۲

نامه ۲۸ نهج البلاغه

عدم جریمه از قنفذ

ابان از قول سلیم گوید که گفت: به گروهی در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پیوستم که تنها غیر هاشمیان در آن گروه عبارت بودند از: سلمان، ابو ذر، مقداد، محمد بن ابی بکر، عمر بن ابی سلمه و قیس بن سعد بن عباد.

عباس به علی علیه السلام گفت: به نظر شما چرا عمر آن گونه که همه کارگزارانش را جریمه کرد، قنفذ را جریمه نکرد؟

علی علیه السلام به کسانی که پیرامونش بودند نگریست و چشمانش پر اشک شد و گفت: در سپاس از او به خاطر ضربه ای که با تازیانه بر فاطمه علیها السلام نواخت که بر اثر آن در گذشت و بر بازویش کبودی تازیانه باقی مانده بود.

تاریخ سیاسی صدر اسلام / ترجمه کتاب سلیم، ص: ۲۸۷

از زبان امام باقر علیه السلام

محدث بزرگ ثقه الاسلام کلینی از سدید نقل می کند که گفت: در محضر امام باقر (علیه السلام) بودیم، سخن از جریانات بعد از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و پریشانی و غربت حضرت علی (علیه السلام) به پیش آمد، مردی از حاضران به امام باقر (علیه السلام) عرض کرد: (خدا کار تو را سامان دهد، عزت و شوکت بنی هاشم و بسیاری جمعیت آنها چه شد؟)

امام باقر (علیه السلام) فرمود: (از بنی هاشم کسی باقی نمانده بود! (شوکت) بنی هاشم با بودن جعفر طیار و حمزه (علیهما السلام)، موجودیت داشت، وقتی که جعفر و حمزه در گذشتند عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و عقیل (برادر علی (علیه السلام)) باقی ماندند، که از آزاد شدگان (در فتح مکه) بودند.

ص: ۹۳

اما والله لو ان حمزه و جعفر كانا بحضرتهما، ما وصلا الی ما وصلا الیه ، و لو كانا شاهديهما لاتبقا نفسيهما.

آگاه باش ، سوگند به خدا اگر حمزه و جعفر (علیها السلام) زنده و حاضر بودند، آن دو نفر (خلیفه) به آن مقام که رسیدند، نمی رسیدند، و اگر حمزه و جعفر (علیها السلام) شاهد و ناظر بودند، آن دو نفر جان سالمی از میان بیرون نمی بردند و خود را به هلاکت می رساندند).

طرف من الأنباء و المناقب، ص: ۲۳۸

و به خاطر همین تنهایی و مظلومیت است که نقل شده حضرت علی (علیه السلام) وقتی که به منبر می رفت ، همیشه آخرین سخنش قبل از پایین آمدن از منبر، این بود ما زلت مظلوما منذ قبض الله نبیه (از آن هنگام که خداوند، پیامبرش را قبض روح کرد، همواره و همیشه مظلوم شدم).

مناقب آل ابي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۲، ص: ۱۱۵

در بیان حضرت رضا علیه السلام

حضرت رضا علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم به علی علیه السلام فرمود: ای علی، تو حجت خدایی، تو باب خدایی، تو راه به سوی خدایی، تو آن خبر بزرگی، تو راه راستی، تو مثل اعلایی، تو امام مسلمانانی، و امیر مؤمنان و بهترین اوصیا و سرور صدیقانی. ای علی، تو فاروق اعظم و صدیق اکبری. ای علی، تو جانشین من بر امت منی، تو اداکننده دین منی، تو انجام دهنده وعده های منی. ای علی، پس از من مظلومی، ای علی، تو پس از من تنها می مانی. ای علی، پس از من از تو دوری می گزینند، من خدا و همه حاضران امتم را گواه می گیرم که حزب تو حزب من است و حزب من حزب خداست، و حزب دشمنانت حزب شیطان است.

ص: ۹۴

عیون اخبار الرضا علیه السلام ۶ / ۲

در بیان امام هادی علیه السلام

امام هادی علیه السلام بر سر قبر امیر مؤمنان - صلوات الله علیه - چنین زیارت می خواند: سلام بر تو ای ولی خدا، گواهی می دهم که تو اولین مظلوم هستی، و اولین کسی هستی که حقش را غضب نمودند، تو صبر کردی و به حساب خدا گذاشتی تا مرگت فرارسید، و گواهی می دهم که تو با شهادت خدا را دیدار نمودی، خداوند قاتل تو را به انواع عذاب کیفر دهد، و آن به آن عذاب او را تجدید کند، من با شناخت تو و آگاهی از مقام تو و دشمنی با دشمنانت و کسانی که به تو ستم کردند به زیارت آمده ام، و به خواست خدا با همین اعتقاد خدا را دیدار خواهم کرد. ای ولی خدا، من گناهان فراوانی دارم پس برای من به درگاه خدایت شفاعت نما ای مولای من، زیرا تو در نزد خدا مقامی معلوم داری و نزد خداوند از آبرو و شفاعت برخورداری، و خداوند متعال فرموده است: (و شفاعت نکنند مگر برای کسی که خداوند پسندیده باشد (دین او را)).

الکافی (ط - دارالحدیث)، ج ۹، ص: ۲۹۵

مظلومیت مضاعف

رافع بن سلمه می گوید: در جنگ نهروان با علی (علیه السلام) بودم و هنگامی که آن حضرت نشسته بود، سواری آمد و عرض کرد السلام علیک یا علی! حضرت فرمود: و علیک السلام، چرا مرا به اسم امیرالمؤمنین سلام نکردی؟ گفت: آری اینک تو را از آن خبر می دهم. در جنگ صفین تا قبل از تعیین حکم بر حق بودی، و هنگامی که آن دو حکم (ابوموسی اشعری و عمر و بن عاص) را تعیین کردی، از تو بیزار شدم و مشرک نامیدم، و آنگاه متحیر شدم که ولایت و فرمانروایی چه کسی را اختیار کنم؟! به خدا سوگند! معرفت و علم من به هدایت و گمراهی تو (که بفهمم تو بر حقی یا بر باطل) برای من از دنیا و مافیها محبوب تر است! حضرت فرمود: مادرت به عزایت نشیند، نزدیک من بایست تا علامات هدایت و گمراهی را به تو بنمایانم. آن مرد نزدیک حضرت ایستاد، و در این اثناء ناگاه سواری اسب تازان نزد علی (علیه السلام) آمد و گفت:

ص: ۹۵

یا امیرالمؤمنین (علیه السلام) بشارت باد تو را به فتح و پیروزی، چشمت روشن باشد، به خدا قسم! همه خوارج کشته شدند، حضرت در پاسخ او فرمود: جلو نهر یا پشت نهر؟ عرض کرد: جلوی نهر. حضرت فرمود: دروغ گفتی، به آن خدایی که دانه را شکافت و بشر را آفرید از نهر عبور نکنند تا کشته شوند، آن مرد گفت: پس بصیرتم در حق او زیاد شده سپس سوار دیگری آمد و مثل اولی خبر داد، حضرت هم مثل جواب اولی را به او داد. آن مرد شکاک گفت: همت گماشتم تا بر علی حمله کنم و سرش را با شمشیر بشکافم. سپس دو سوار دیگر آمدند به طوری که اسبانشان را به عرق آورده بودند و گفتند: یا امیرالمؤمنین! خدا چشمت را روشن کند، بشارت بادت به فتح و پیروزی. به خدا سوگند! همه خوارج کشته شدند، حضرت فرمود: پشت نهر یا جلوی آن؟ گفتند: بلکه پشت نهر، و هنگامی که اسبانشان را در نهران فرو بردند و آب بر سینه اسبها می زد، برگشتند و کشته شدند، فرمود: شما راست گفتید. آن مرد از اسبش پیاده شد و دست و پای امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را گرفت و بوسید،

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود: این نشانه ای است برای تو (که با آن حق را بشناسی).

أصول الکافی / ترجمه کمره ای، ج ۲، ص: ۵۹۵

ص: ۹۶

علی، وسیله آزمایش مردم

امام مجتبی علیه السلام از پدرش علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: چون آیات اول سوره عنکبوت: الم، احسب الناس... (آیا مردم پنداشته اند که آنان را رها ساخته اند که بگویند ایمان آوردیم، وامتحان نشوند)؟ نازل شد من گفتم: ای رسول خدا، این فتنه و آزمایش چیست؟ فرمود: ای علی، تو آزموده می شوی و دیگران هم به تو مورد آزمایش قرار می گیرند، و تو (در پیشگاه خدا) از گروهی دادخواهی خواهی نمود پس برای دادخواهی آماده باش.

سیمای امام علی علیه السلام در قرآن / ترجمه شواهد التنزیل، ص: ۲۳۳

مظلومیت به نقل از تاریخ**چهره های سقیفه در برابر غدیر**

اهل سقیفه که روز اول یک چهره بیشتر نداشتند اینک به سه چهره ی شاخص و صدها چهره که تحت همان سه چهره خلاصه می شد به جنگ غدیریان آمده بودند. اینان که در روز اول باطن خود را کتمان می کردند و فقط پشت سر غاصبان به نفع آنان شعار می دادند، اکنون جهت گیری هم نمودند و نشان دادند که برای چه به نفع اصحاب سقیفه شعار می دادند.

گروهی بودند که پیشانی ها از عبادت پینه بسته و ظاهر زاهدانه ای داشتند ولی با این همه در مقابل علی علیه السلام بودند. گروهی ریاست طلب بودند که در مقابل علی علیه السلام قرار گرفته بودند. گروهی مال پرست بودند و به جنگ علی علیه السلام آمده بودند. گروهی عیاش بودند و در برابر امیرالمؤمنین علیه السلام قرار گرفته بودند. گروهی اظهار محبت شدید نسبت به اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله می کردند و با این همه در مقابل صاحب غدیر ایستاده بودند!! گروهی بغض و عناد خود را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله نیز کتمان نمی کردند. عده ای میانی تازه که صراحت در ضدیت با قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله داشت مطرح می کردند و در عین حال خود را وفادار به اسلام می دانستند و از همان دیدگاه به جنگ امیرالمؤمنین علیه السلام آمده بودند.

ص: ۹۷

اسرار غدیر، محمد باقر انصاری، صفحه ۳۰۷

مظلومیت آن حضرت هنگام دفن فاطمه علیها السلام

امام حسین علیه السلام فرمود: چون فاطمه از دنیا رفت امیرمؤمنان علیه السلام مخفیانه او را به خاک سپرد و جای قبر او را با خاک یکسان نمود، سپس برخاست و رو به قبر رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم کرد و گفت: سلام من بر تو باد ای رسول خدا، و سلام بر تو از سوی دخترت و زائرت و همو که در بقعه تو زیر خاک آرمیده و خداوند برای او چنان خواست که هر چه زودتر به تو ملحق شود. ای رسول خدا، صبرم از فراق دختر برگزیده ات کاهش یافته و شکیبایی ام از سرور زنان جهان از دست رفته، جز آن که همان گونه که در مصیبت جانگداز تو صبر کردم در اینجا نیز جای صبر باقی است، چرا که من با دست خود تو را در قبر نهادم و (در هنگام جان دادن سر در آغوش من داشتی به طوری که) جان تو از میان سینه و گلوی من گذشت، آری در کتاب خدا برای من بهترین پذیرش وجود دارد که فرموده: (ما همه از خداییم و همه به سوی او بازمی گردیم). امانت باز گردانده و گروگان تحویل داده شد و زهرا از دستم ربوده شد، ای رسول خدا، چه اندازه این آسمان نیلگون و زمین تیره در نظرم زشت جلوه می کند، اندوهم همیشگی است و شبم به بیداری می گذرد، و غم از دلم رخت نمی بندد تا خداوند خانه ای را که تو در آن اقامت داری برایم برگزیند، غصه ای دارم جگر سوز و اندوهی شورانگیز، چه زود میان ما جدایی افتاد، و تنها به خدا شکایت می برم. به همین زودی دخترت از همدست شدن امت بر پایمال کردن او تو را خبر می دهد، پس به اصرار از او پیرس و احوال را از او جویا شو، که چه بسا سوزها داشت که در سینه اش می جوشید و راهی برای شرح و بسط آن نداشت و اکنون خواهد گفت، و خدا داوری خواهد کرد و او بهترین داوران است. سلام بر شما سلام و داع کننده ای که نه خشمگین است و نه دلتنگ، پس اگر بازگردم از روی دلتنگی نیست و اگر بمانم از بدگمانی به آنچه خدا به صابران وعده داده نمی باشد. آه آه، باز هم شکیبایی مبارک تر و زیباتر است، و اگر بیم غلبه چیره شوندگان نبود برای همیشه در اینجا می ماندم و درنگ می نمودم و بر این مصیبت بزرگ چون زنان عزیزم شده شیون می کردم، در برابر چشم خدا دخترت پنهانی به خاک سپرده می شود و (اما آشکارا) حقش پایمال و از ارثش ممنوع می گردد با آن که دیر زمانی نگذشته و یاد تو کهنه نگشته است. ای رسول خدا، شکایت به خداست و بهترین صبر و دلداری در باره توست، درود خدا بر تو و سلام و رضوان خدا بر او باد.

اصول کافی، جلد ۱ صفحه ۳۸۱

هجوم به خانه مولا

ابن قتیبه دینوری پس از ذکر بیعت نکردن علی علیه السلام گوید: پس دومی نزد اولی آمده، گفت: آیا این مرد را که از بیعت با تو سرباززده به بیعت وانمی داری؟ وی به غلام خود قنفذ گفت: برو علی را نزد من فراخوان. وی نزد علی رفت، علی به او فرمود: کارت چیست؟ گفت: خلیفه رسول خدا تو را فرامی خواند. علی فرمود: چه زود بر رسول خدا دروغ بستید! قنفذ بازگشت و پیام را رساند. وی مدتی گریست، اما دومی بار دوم گفت: به این مردی که از بیعت با تو سرباززده مهلت نده و او را به بیعت وادار. اولی به قنفذ گفت: نزد او بازگرد و بگو: خلیفه رسول خدا تو را برای بیعت فرامی خواند. قنفذ بازگشت و مأموریت خود را اجرا کرد، علی علیه السلام فریاد زد: سبحان الله! او مدعی مقامی شده که حق او نیست. قنفذ بازگشت و پیام را رساند. باز اولی مدتی گریست، سپس دومی برخاست و به همراه گروهی به در خانه فاطمه رفتند، در زدند، چون فاطمه صدای آنان را شنید با صدای بلند گفت: ای پدر، ای رسول خدا، ما چه رنجها که پس از تو از دومی واولی دیدیم!

مردم چون صدا و گریه فاطمه را شنیدند گریه کنان بازگشتند و نزدیک بود دلهاشان بترکد و جگرهاشان بشکافد، اما دومی با گروهی از همراهان علی را از خانه بیرون آورده نزد اولی بردند و به او گفتند: بیعت کن. فرمود: اگر نکنم چه؟ گفتند: آن گاه به خدای یگانه سوگند که گردنت را می زنیم. فرمود: در این صورت بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته اید. دومی گفت: بنده خدا آری، اما برادر رسول خدا نه! اولی هم ساکت بود و هیچ سخن نمی گفت. دومی به اولی گفت: آیا دستور خود را در باره او صادر نمی کنی؟ گفت: تا فاطمه در کنار او است او را بر کاری مجبور نمی سازم. آن گاه علی به قبر رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم چسبید و با ناله و گریه صدا می زد: ای پسر مادرم، این قوم مرا به استضعاف کشاندند و نزدیک بود مرا بکشند.

ص: ۹۹

احراق بیت

علامه فیض کاشانی رحمه الله گوید: سپس دومی گروهی از آزادشدگان و منافقان را جمع کرد و به منزل امیر مؤمنان علیه السلام آورد، با در بسته مواجه شدند، صدا زدند: ای علی، در را باز کن که خلیفه رسول خدا تو را می خواند. آن حضرت در را باز نکرد، آنان هیزم آورده جلو در خانه نهادند و آتش آوردند تا آتش زنند، دومی فریاد زد: به خدا اگر در را باز نکنید آن را آتش می زنیم. فاطمه علیها السلام که دید آنها منزل را آتش می زنند برخاست و در را گشود و پیش از آن که خود را پنهان کند آن گروه حمله کردند و او را کنار زدند، فاطمه علیها السلام میان در و دیوار پنهان شد، آنان بر امیر مؤمنان علیه السلام که روی فراش خود نشسته بود حمله بردند و به یاری هم حضرتش را کشان کشان از خانه بیرون بردند و گریبان او را گرفته و به سوی مسجد می کشاندند. فاطمه علیها السلام مانع شد و فرمود: به خدا سوگند که نمی گذارم پسرعمویم را به ستم (به مسجد) کشانید، شما چه زود به خدا و رسول در باره ما خاندان خیانت کردید در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم شما را به پیروی و دوستی و چنگ زدن به دامان ما سفارش کرده بود! و خداوند فرموده: (بگو: من از شما مزدی نمی خواهم جز آن که خاندان مرا دوست بدارید). آن گاه بیشتر مردم به احترام زهرا علیها السلام علی علیه السلام را رها ساختند... اما بالاخره آن حضرت را کشیدند و به مسجد بردند تا او را در برابر ابو بکر به پا داشتند، فاطمه علیها السلام به مسجد آمد تا حضرتش را از دست آنان رها سازد ولی نتوانست، پس رو کرد به قبر پدرش و با آه و ناله به قبر اشاره کرد و گفت:

نفسی علی زفراتها محبوسه * یالیتها خرجت مع الزفرات لا-خیر بعدک فی الحیاه وإنما * أبکی مخافه أن تطول حیاتی (جانم روی نفسهایم حبس شده، ای کاش با نفسهایم بیرون می آمد). (دیگر خیری پس از تو در زندگی نیست و گریه من از آن است که مبادا پس از تو عمرم در از باشد). سپس گفت: ای اندوه بر تو ای پدر، وای از مصیبت حبیت ابو الحسن که مورد اعتماد تو و پدر دو سبط تو حسن و حسین است، همو که او را در کودکی پروریدی و در بزرگی به برادری برگزیدی و بزرگترین دوستان و محبوبترین یاران در نظر توست، سابقه دارترین آنها در اسلام و هجرت به سوی تو ای بهترین مردمان! اینک او را اسیر نموده و ریسمان به گردن او بسته و چون شتر به جلو می کشند!... آن گاه امیرمؤمنان علیه السلام را در برابر اولی نگاه داشته و گفتند: دست بیعت در از کن! فرمود: به خدا سوگند که بیعت نمی کنم زیرا بیعت من به گردن شماس است.

عدی بن حاتم گوید: به خدا سوگند هیچ گاه دلم به حال کسی به اندازه علی بن ابی طالب علیه السلام نسوخت آن گاه که گریبان او را گرفته به سوی اولی برده و به او گفتند: بیعت کن. فرمود: اگر نکنم؟ گفتند: گردنت را می زنیم، و آن حضرت سر به آسمان برداشت و گفت: (خداوندا، تو را گواه می گیرم که اینان آمده اند مرا بکشند در حالی که من بنده خدا و برادر رسول خدایم). باز گفتند: دست بیعت در از کن، حضرت امتناع کرد و آنان به زور دست او را در از کردند، حضرت دست خود را مشت کرد و همگی خواستند آن را باز کنند و نتوانستند، و اولی روی همان دست بسته دست کشید، و آن حضرت در حالی که به قبر رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم می نگریست می گفت: (ای پسر مادرم، این قوم مرا به استضعاف کشاندند و نزدیک بود مرا بکشند). آن گاه با این دو بیت با اولی سخن گفت:

ص: ۱۰۱

فإن كنت بالشورى ملكة أمورهم * فكيف بهذا والمشيرون غيب وإن كنت بالقربى حججت خصيمهم * فغيرك أولى بالنبي وأقرب (اگر به دلیل شورا حکومت مردم را به دست گرفته‌ای، این چه شورایی است که اهل شورا غایب بودند)؟! (و اگر به دلیل خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم بر خصم حجت آوردی، غیر تو که به پیامبر صلی الله علیه واله وسلم سزاوارتر و نزدیکتر بود)!! و آن حضرت بارها می فرمود: شگفتا! آیا خلافت به امتیاز صحابی بودن صورت می گیرد ولی به امتیاز صحابی و خویشاوند بودن صورت نمی گیرد؟!!

عوالم العلوم و المعارف والأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال ج ۱۱-قسم ۲-ص: ۵۷۱

مظلومیت در مجالس انصار

ابن قتیبه دینوری گوید: علی - کرم الله وجهه - فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم را

شبهها بر چهارپایی می نشانند و در مجالس انصار می برد و فاطمه از آنان یاری می طلبید و آنان می گفتند: ای دختر رسول خدا، بیعت ما با این مرد انجام گرفته است و اگر همسر و پسر عموی تو پیش از ابو بکر سبقت می جست و از ما بیعت می خواست ما از او رویگردان نبودیم، و علی - کرم الله وجهه - می فرمود: آیا می بایست رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم را در خانه می نهادم و دفن نکرده بیرون می آمدم و با مردم بر سر قدرت او نزاع می کردم؟ فاطمه می گفت: ابو الحسن کاری نکرده مگر همان را که شایسته او بوده است و امت هم کاری کردند که خداوند حسابگر و باز خواست کننده آنهاست.

ص: ۱۰۲

در بیان ابودر

معاویه بن ثعلبه گوید: ابودر رحمه الله در مسجد نشسته بود و علی علیه السلام در جلو او نماز می خواند، مردی بر او وارد شد و گفت: ای اباذر، آیا مرا از محبوبترین مردم در نزد خود خبر نمی دهی؟ به خدا سوگند که می دانم که محبوبترین مردم نزد تو محبوبترین آنها نزد رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم است. ابودر گفت: چرا، سوگند به خدایی که جانم در دست او است محبوبترین مردم نزد من محبوبترین آنها نزد رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم است و او همین شیخ مظلوم و ستم دیده ای است که حقش را غصب کرده اند.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۸، ص: ۳۷۳

ماجرای شوری

ابن ابی الحدید گوید: عمر گفت: ابوطلحه انصاری را فراخوانید، وی را فرا خواندند و آمد، عمر گفت: ای ابوطلحه چون از دفن من بازگشتید با پنجاه مرد مسلح از انصار آماده شو و این چند نفر را وادار تا هر چه زودتر کار را تمام کنند، (یعنی علی علیه السلام، عثمان، طلحه، زبیر، سعد و قاص و عبد الرحمن بن عوف اصحاب) و آنان را در خانه ای جمع کن و یارانت را بر در خانه بگمار تا آنان به مشورت پردازند و یک نفر از خود را برگزینند، اگر پنج نفر یک رأی دادند و یک نفر دیگر مخالفت کرد گردنش را بزن. و اگر چهار نفر یک رأی دادند و دو تن دیگر مخالفت کردند گردن آن دو را بزن، و اگر سه نفر یک رأی و سه نفر دیگر رأی دیگر دادند رأی آن سه نفری که عبد الرحمن در آنهاست برگزین، و اگر آن سه نفر دیگر برخلاف آن اصرار کردند گردن آنها را بزن، و اگر سه روز گذشت و بر امری اتفاق نظر نیافتند گردن هر شش نفر را بزن و مسلمانان را به حال خودشان رها کن تا کسی را برای خود برگزینند. چون عمر دفن شد، ابوطلحه آنها را جمع کرد و خود با پنجاه مرد مسلح از انصار بر در خانه ایستاد. اهل شورا شروع به سخن گفتن کردند و دعوا و ستیزه برخاست. نخستین کاری که طلحه کرد این بود که آنان را گواه گرفت که حق خود را به عثمان بخشید و به نفع او کنار رفت، زیرا می دانست که مردم او را با علی و عثمان برابر نمی دانند و با وجود آنها خلافت برای او پا نمی گیرد، از این رو خواست با بخشش امری که خود از آن بهره ای نداشت و نمی توانست بدان دست یابد جانب عثمان را تقویت و جانب علی علیه السلام را تضعیف کند.

ص: ۱۰۳

زبیر در معارضه خود گفت: من هم شما را گواه می‌گیرم که من حق خود را از شورا به علی بخشیدم، و او از آن رو چنین کرد که دید با بخشیدن طلحه حق خود را به عثمان، علی علیه السلام تضعیف شد و تنها ماند و تعصب خویشاوندی به او دست داد، زیرا وی پسر عمه امیرمؤمنان علیه السلام یعنی فرزند صفیه دختر عبدالمطلب بود و ابو طالب دایی وی به شمار می‌رفت. و دلیل این که طلحه جانب عثمان را گرفت آن بود که میانه خوبی با علی علیه السلام نداشت، زیرا او از قبیله بنی تیم و پسر عموی ابو بکر بود و در دل‌های بنی هاشم از بنی تیم بر سر خلافت کینه شدیدی وجود داشت و همین کینه را نیز بنی تیم از بنی هاشم داشتند، و این مسأله ریشه در طبیعت بشر دارد به ویژه در سرشت و طبیعت مردم عرب، و تجربه تا به امروز نشان داده است. با شرایط فوق چهار تن باقی ماندند، سعد بن ابی وقاص گفت: من سهم خودم را از شورا به پسر عمویم عبد الرحمن بخشیدم، زیرا هر دو از بنی زهره بودند و نیز سعد می‌دانست که رأی نمی‌آورد و حکومت به چنگ وی نمی‌آید. چون سه تن بیشتر نماند، عبد الرحمن به علی و عثمان گفت: کدام یک از شما خود را از خلافت بیرون می‌کند و به یکی از دو نفر باقی مانده رأی می‌دهد؟ هیچ کدام پاسخ ندادند. عبد الرحمن گفت: من هم شما را گواه می‌گیرم که خود را از خلافت بیرون کردم تا یکی از شما دو نفر را انتخاب کنم. باز آن دو ساکت ماندند. عبد الرحمن رو به علی علیه السلام کرد و گفت: با تو بیعت می‌کنم به شرط آن که

به کتاب خدا و سنت رسول خدا و سیره شیخین ابو بکر و عمر رفتار کنی. علی علیه السلام فرمود: بلکه به کتاب خدا و سنت رسول خدا و نظر خود رفتار می کنم. عبد الرحمن رو به عثمان نمود و همین پیشنهاد را به وی کرد و عثمان پذیرفت. دوباره پیشنهاد را به علی علیه السلام تکرار کرد و آن حضرت همان پاسخ داد، عبد الرحمن سه بار این پیشنهاد را تکرار کرد و چون دید که علی علیه السلام از رأی خود باز نمی گردد و عثمان پاسخ مثبت می دهد با عثمان دست بیعت داد و گفت: سلام بر تو ای امیرمؤمنان. گویند: علی علیه السلام به عبد الرحمن گفت: به خدا سوگند، تنها بدین دلیل چنین کردی که همان امیدی را به وی بسته ای که رفیقان به دوست خود داشت، خداوند میان شما اختلاف افکند گویند: چندی بعد میان عثمان و عبد الرحمن اختلاف افتاد و تا دم مرگ با یکدیگر سخن نگفتند.

شرح نهج البلاغه لابن ابي الحديد، ج ۱، ص: ۱۸۷

برای روشن شدن بیشتر مظلومیت و دردمندی و تأثیر علی علیه السلام از این شورا به سخن حضرتش در همین زمینه بنگرید که فرمود: (من بر این مدت طولانی و محنت جانکاه صبر کردم تا دومی هم درگذشت و در وقت مرگ خلافت را در گروهی قرار داد که مرا یکی از آنان پنداشت، خدا به فریاد رسد از این شورا! کی در نابرابری من با اولی آنان تردیدی وجود داشت که اینک در کنار این گونه افراد قرار گیرم؟ ولی با آنان به پرواز درآمدم و در فرود و فراز با آنان همراهی نمودم، اما یکی از آنها به جهت کینه ای که با من داشت میل به دیگری کرد و دیگری به جهت رابطه دامادی، وانگیزه ها و حوادث دیگر (که جای گفتنش نیست). (۱)

ص: ۱۰۵

و نیز فرمود: (من در روزگار رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم به سان عضوی از او بودم، مردم به من مانند ستاره ای در افق آسمان می نگریستند، ولی روزگار چندان از قدر من کاست که همتای فلان و فلان شدم، و سپس در کنار پنج نفری قرار گرفتم که بهترینشان عثمان بود، و گفتم: ای افسوس! و روزگار به این هم بسنده نکرد و تا آنجا مرا فرود آورد که نظیر پسر هند (معاویه) و پسر نابغه (عمر و عاص) قرار داد! راستی که کودکان هم دندان در آورده اند حتی شیر خوارگان). (۲)

(۱) نهج البلاغه خطبه ۳

(۲) شرح نهج البلاغه لابن ابي الحديد، ج ۲۰، ص: ۳۲۶

مظلومیت در کلام محدث قمی رحمه الله

محدث قمی رحمه الله پس از ذکر جسارت آن قوم به فاطمه علیها السلام گوید: از آنچه گفتیم شدت مصیبت امیر مؤمنان علیه السلام وصبر عظیم او آشکار می شود، بلکه می توان گفت: برخی از مصائب آن حضرت از مصیبت فرزندش حسین علیه السلام که همه مصائب در برابر مصیبت او ناچیز است بزرگتر است، زیرا در کتاب (نفس المهموم) در وقایع عاشورا از قول طبری آورده ام که شمر بن ذی الجوشن به خیام حرم حمله کرد و با نیزه به خیمه امام حسین علیه السلام زد و فریاد زد: آتش بیاورید تا این خیمه را بر اهلس آتش زنم. زنان و کودکان فریاد زدند و از خیمه بیرون ریختند، امام حسین علیه السلام او را با صدای بلند صدا زد و فرمود: ای پسر ذی الجوشن تو آتش می طلبی تا خیمه را بر سر خانواده من آتش زنی؟ خداوند به آتش بسوزاند! ابومخنف از سلیمان بن ابی را شد از حمید بن مسلم نقل کرده که گفت: به شمر گفتم: سبحان الله! این دیگر سزاوار تو نیست، آیا می خواهی دو صفت را در خود جمع کنی؟ هم به عذاب خدا (عذاب آتش) عذاب کنی و هم کودکان و زنان را بکشی؟ همین که مردان را کشتی موجبات رضایت امیر خود را فراهم آورده ای. شمر گفت: تو کیستی؟ گفتم: خود را به تو معرفی نمی کنم - و به خدا ترسیدم که پدر و مادرم فدای آن آقای که در شرایطی قرار داشت که باید برای سخن گفتن ملاحظه کند و به اطراف بنگرد تا بیگانه ای نباشد. و این بارزترین نشانه مظلومیت و استضعاف است.

ص: ۱۰۶

اگر مرا بشناسد نزد سلطان موجب آزار من شود، شبت بن ربعی که بیش از من از او حرف شنوایی داشت پیش آمد و گفت: سخنی بدتر از این سخن تو و موقعیتی زشت تر از موقعیت تو ندیدم، کارت به جایی رسیده که زنان را می ترسانی؟! من گواهی می دهم که شمر با شنیدن این سخن شرم کرد و بازگشت. من گویم: این شمر با آن که مردی سختدل و بی شرم بود از شبت شرم کرد و بازگشت اما آن کس که به در خانه امیرمؤمنان و خاندانش علیهم السلام آمد و آنان را تهدید به آتش زدن کرد و گفت: سوگند به خدایی که جانم به دست او است یا باید خارج شوند یا خانه را با هر چه در آن است می سوزانم، و گفتند: فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و فرزندان و آثار رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در آن است، من گواهی می دهم که او شرم نکرد و بازنگشت بلکه کرد آنچه کرد، و امیرمؤمنان علیه السلام را یک یاور و مدافع نبود و تنها زبیر بود که روایت شده: چون دید گریبان علی علیه السلام را گرفته و از خانه خارج کردند شمشیر برکشید و جلو آمد و گفت: ای گروه فرزندان عبدالمطلب، آیا شما زنده اید و با علی چنین می کنند؟! و با شمشیر بر دومی حمله کرد، خالد بن ولید با تخته سنگی بر پشت او زد و او زمین خورد و شمشیر از دستش افتاد و دومی شمشیر را برداشت و بر سنگ کوفت تا شکست. شیخ کلینی از سدیر روایت کرده که گفت: خدمت امام باقر علیه السلام بودیم که سخن از حوادثی که مردم پس از پیامبر خود آفریدند و امیرمؤمنان علیه السلام را خوار نمودند پیش آمد، مردی گفت: امام به سلامت باد، پس عزت بنی هاشم و نفرات آنها چه شد؟ فرمود: مگر چه کسی از بنی هاشم باقی مانده بود؟ جعفر و حمزه که به شهادت رسیده بودند، و دو نفر ضعیف و ذلیل تازه مسلمان با حضرتش بودند: عباس و عقیل که هر دو از طلقاء بودند آن دو را از پا در می آوردند. از همین رو از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده که هیچ گاه منبر نرفت جز آن که در آخر سخن پیش از فرود آمدن می فرمود: من از روزی که خداوند پیامبر خود را قبض روح نمود پیوسته مظلوم بوده ام... آری این سخن برخاسته از سینه ای دردمند و برخی از مصائبی است که سنگها را آب می کند.

بیت الاحزان / ۱۰۲

مظلومیت در کلام شعرا

سید رضا هندی گوید:

قاسوك أباحسن بسواك وهل بالطود يقاس الذر أنى ساووك بمن ناووك وهل ساووا نعلی قنبر

(ای علی، تو را با دیگران مقایسه کردند، ولی مگر ذره را با کوه می‌سنجند)؟ (چگونه تو را با دشمنانت برابر داشتند؟ مگر آنان را با کفش قنبر هم قیاس است)؟ (۱)

ابن حماد گوید:

لیس من جوهره جوهره مثل من جوهره من خزف

(کسی که جوهره وجودش از گوهر است با کسی که جوهره اش از خزف است قابل قیاس نیست). (۲)

ابو القاسم زاهی می گوید:

ما أحد قایسکم بغیر کم ومازج السلسل بالشرب اللمط

إلا کمن ضاحی الجبال بالحصى أو قایس الأبحر جهلا بالنقط

(کسی که شما را با دیگران و در واقع آب گوارا را با آب کدر آلوده قیاس کند). (۳)

(۱): شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۲، ص: ۴۲۳

(۲): مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۳، ص: ۸۹

(۳): مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص: ۴۹

وقایع شهادت**خبر دادن از شهادت****خبر پیامبر به شهادت مولا در خطبه شعبانیه**

ص: ۱۰۸

ابن بابویه و سید ابن طاووس و دیگران به سندهای معتبر از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده اند که: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در جمعه آخر ماه شعبان خطبه ای در فضیلت ماه مبارک رمضان ادا کرد، و چون خطبه را تمام کرد من برخاستم و گفتم: یا رسول الله بهترین عملها در این ماه مبارک چیست؟ فرمود: ای ابو الحسن بهترین عملها در این ماه پرهیزکاری از محرمات الهی است، پس قطرات اشک از دیده مبارک فرو ریخت، گفتم: یا رسول الله سبب گریه تو چیست؟ فرمود: یا علی گریه می کنم بر آنچه بر تو واقع خواهد شد در این ماه، گویا می بینم که تو مشغول نمازی برای پروردگار خود، برانگیخته شود بدبخت ترین اولین و آخرین، جفت پی کننده ناقه صالح، پس ضربتی بر سر تو زد که ریش مبارکت را از خون سرت رنگین کند.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسید: آیا آن حالت با سلامتی دین من خواهد بود؟ فرمود:

بلی دین تو به سلامت خواهد بود. پس حضرت فرمود: یا علی هر که تو را بکشد مرا کشته است، و هر که تو را دشمن دارد مرا دشمن داشته است، و هر که تو را ناسزا گوید مرا ناسزا گفته است زیرا که تو از من به منزله جان منی و روح تو از روح من است و طینت تو از طینت من است، به درستی که حق تعالی مرا و تو را با هم آفرید و از سایر خلق برگزید، و مرا برای پیغمبری و تو را برای امامت اختیار نمود، پس هر که انکار کند امامت تو را چنان است که انکار پیغمبری من کرده، یا علی تو وصی منی و پدر فرزندان منی و شوهر دختر منی و خلیفه منی در امت من در حال حیات و بعد از وفات من، امر تو امر من است و نهی تو نهی من است، سوگند یاد می کنم به خداوندی که مرا به پیغمبری فرستاده است و مرا بهترین خلایق گردانیده است، که تو حجت خدائی بر جمیع خلق، و امین خدائی بر اسرار او، و خلیفه خدائی بر بندگان.

جلاء العیون، ص: ۳۱۱

خبر دادن مولا از شهادت خود**خبر دادن به عالم یهودی**

ابن بابویه به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: مردی از علمای یهود خدمت علی علیه السلام آمد و از مسئله ای چند سؤال نمود، از جمله پرسید: وصی پیغمبر شما بعد از او چند سال خواهد زیست؟ فرمود: سی سال، گفت: بگو در آخر خواهد مرد یا کشته خواهد شد؟ فرمود: بلکه کشته خواهد شد، و ضربتی بر سر او خواهند زد که ریش او از خون او خضاب شود، یهودی گفت: به خدا سوگند راست گفتی، من چنین خوانده ام در کتابی که موسی املاء کرده است و هارون نوشته است.

جلاء العیون، ص: ۳۱۲

در روز ۱۳ ماه رمضان

پیوسته بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مظلوم بود و اظهار مظلومیت خویش می فرمود، و از کثرت نافرمانی و نفاق مردم خویش دلتنگ بود، و طلب مرگ از خدا می نمود، و کزّه بعد کزّه از شهادت خود به دست ابن ملجم خبر می داد و گاهی می فرمود که: چه مانع شده است بدبخت ترین امت را که محاسن مرا از خون سرم خضاب کند. و در آن ماه رمضانی که واقعه شهادت آن جناب در آن ماه اتفاق افتاد بر منبر اصحاب خویش را اعلام فرمود که امسال به حج خواهید رفت و من در میان شما نخواهم بود. و در آن ماه یک شب در خانه امام حسن علیه السلام، و یک شب در خانه امام حسین علیه السلام، و یک شب در خانه جناب زینب علیها السلام دختر خود که در خانه عبد الله بن جعفر بود افطار می فرمود و زیاده از سه لقمه تناول نمی فرمود، از سبب آن حالت می پرسیدند، می فرمود: امر خدا نزدیک شده است می خواهم خدا را ملاقات کنم و شکم من از طعام پر نباشد. و بعضی نگاشته اند که یک روز از بالای منبر به جانب فرزندش امام حسن علیه السلام نظری افکند و فرمود: ای ابا محمد، از این ماه رمضان چند روز گذشته است؟

ص: ۱۱۰

عرض کرد: سیزده روز، پس به جانب امام حسین علیه السلام نظری کرد و فرمود: ای ابا عبد الله! از این ماه رمضان چند روز باقی مانده؟ عرض کرد: هفده روز، پس حضرت دست بر محاسن شریف خود زد و در آن روز لحن آن جناب سفید بود فرمود:

والله ليخضبها بدمها اذ انبعث أشقاها.

به خدا قسم که اشقای امت، این موی سفید را با خون سر خضاب خواهد کرد.

پس این شعر را انشاد فرمود:

ارید حیاته و یرید قتلی عذیرک من خلیک من مراد

ترجمه: من زندگی او را طالبم، اما او کشتن مرا، عذر خود را نسبت به دوست مرادی بیاور

منتهی الآمال فی تواریخ النبى و الآل علیهم السلام (فارسی)، ج ۱، ص: ۴۱۲

در شب ۱۹ ماه رمضان

نقل شده که: آن حضرت در شب نوزدهم، بسیار از بیت خود بیرون می رفت و داخل می شد و به اطراف آسمان نظر می کرد و اضطراب می نمود و تضرع و زاری می کرد و سوره یس را تلاوت فرمود و می گفت: اللهم بارک لی فی الموت. یعنی:

خداوندا مبارک گردان برای من مرگ را، و بسیار می گفت: انا لله و انا الیه راجعون. و کلمه مبارکه لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم را بسیار مکرر می کرد و بسیار صلوات می فرستاد و استغفار می نمود. و ابن شهر آشوب و غیره روایت کرده اند که: حضرت در تمام آن شب بیدار بود و برای نماز شب بیرون نرفت به خلاف عادت همیشه خویش.

امّ کلثوم عرض کرد: ای پدر، این بیداری و اضطراب شما در این شب برای چیست؟ فرمود: در صبح این شب من شهید خواهم شد، عرض کرد: بفرماید جعهده به مسجد رود و با مردم نماز گزارد، (جعهده فرزند هبیره است، و مادرش امّ هانی خواهر امیر المؤمنین علیه السلام است) فرمود: بگویید جعهده به مسجد رود و با مردم نماز گزارد، پس بی توانی فرمود که: از قضای الهی نمی توان گریخت و خود آهنگ رفتن به مسجد نمود. و روایت شده که در آن شب آن حضرت بیدار بود و بسیار بیرون می رفت و به آسمان نظر می افکند، و می فرمود: به خدا قسم که دروغ نمی گویم، و دروغ به من گفته نشده. این است آن شبی که مرا وعده شهادت داده اند. پس به مضجع خویش بر می گشت.

ص: ۱۱۱

منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل علیهم السلام (فارسی)، ج ۱، ص: ۴۱۸

وقائع قبل از شهادت

ابن ملجم وارد کوفه می شود

عبد الرحمن بن ملجم به قصد قتل امیر المؤمنین علیه السلام به کوفه آمد و در محله بنی کنده که قاعدین خوارج در آنجا جای داشتند فرود شد و لکن از خوارج قصد خویش را مخفی می داشت که مبادا منتشر شود در این ایام که به انتظار کشتن امیر المؤمنین علیه السلام روز به سر می برد، وقتی به زیارت یکی از اصحاب خویش رفت در آنجا قطام بنت اخضر تیمیه را ملاقات کرد، و او سخت نیکو روی و مشگین موی بود، و پدر و برادر او را که از جمله خوارج بود امیر المؤمنین علیه السلام در نهروان کشته بود از این جهت او را با علی علیه السلام خصومت بی نهایت بود. ابن ملجم را چون نظر به جمال دل آرای او فتاد یک باره دل از دست بداد. لا جرم از در خواستگاری قطام بیرون شد.

قطام گفت که: چه مهر من خواهی کرد؟

گفت: هر چه بگویی.

گفت: صدق من: سه هزار درهم، و کنیزکی، و غلامی، و کشتن علی بن ابی طالب است! ابن ملجم گفت که: تمام آنچه گفתי ممکن است جز قتل علی که چگونه از برای من میسر شود؟

قطام گفت: وقتی که علی مشغول به امری باشد از تو غافل باشد ناگهان بر او شمشیر می زنی و او را می کشی، پس اگر کشتی قلب مرا شفا دادی و عیش خود را با من مهیا ساختی و اگر تو کشته شوی پس آنچه در آخرت به تو می رسد از ثوابها بهتر است برای تو از آنچه در دنیا به تو می رسد! ابن ملجم دانست که آن ملعونه با او در مذهب موافقت دارد، گفت: به خدا سوگند که من نیز به این شهر نیامده ام مگر برای این کار.

ص: ۱۱۲

قطام گفت که: من از قبیله خود جمعی را با تو همراه می‌کنم که تو را در این امر معاونت کنند.

و ابن ملجم نیز در این اوقات که مصمم قتل علی علیه السلام بود وقتی شیب بن بجره را که از قبیله اشجع بود، و مذهب خوارج داشت دیدار کرد گفت: ای شیب! هیچ توانی که کسب شرف دنیا و آخرت کنی؟! گفت: چه کنم؟

ابن ملجم ملعون گفت که: در قتل علی مرا اعانت کنی.

شیب گفت: یا ابن ملجم! مادر به عزای تو بگرید. اندیشه امر هولناک کرده ای چگونه بدین آرزو دست توان یافت؟

ابن ملجم گفت: چندین ترسان و بد دل مباش در مسجد جامع کمین می‌سازیم و هنگام نماز فجر بروی می‌تازیم و کار او را با شمشیر می‌سازیم و دل خود را شفا می‌بخشیم و خون خود را بازمی‌جوییم. چندان از این گونه سخن کرد که شیب را قوی دل ساخت و با خود هم دست و هم داستان نمود، و او را با خود به نزد قطام برد و در این هنگام آن ملعونه در مسجد اعظم بود و قبه و خیمه از برای او برپا کرده بودند، و به اعتکاف مشغول بود، پس ابن ملجم از اتفاق شیب با خود قطام را آگهی داد.

آن ملعونه گفت: هرگاه که خواستید او را به قتل آرید، در اینجا به نزد من آید، پس آن دو ملعون از مسجد بیرون شدند و چند روزی به سر بردند تا شب چهارشنبه نوزدهم رسید، پس ابن ملجم با شیب و وردان به نزد قطام در مسجد حاضر شدند، آن ملعونه بافته چند از حریر طلبد و بر سینه‌های ایشان محکم بست و شمشیرهای زهر آبداده را بداد تا حمایل کردند و گفت: چون مردان مرد انتهاز فرصت برید، و چون هنگام رسید وقت را از دست ندهید.

آن سه تن از نزد آن ملعون بیرون شدند و در مقابل آن دری که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام از آن داخل مسجد می شد بنشستند و انتظار حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام را می بردند.

و در این ایام که این سه ملعون به این خیال بودند، وقتی اشعث بن قیس را دیدار کرده بودند و او را از عزم خویشتن آگهی داده بودند، اشعث نیز اعانت ایشان را بر ذمه نهاده بود تا در این شب که ليله نوزدهم بود، او نیز حسب الوعدہ خویش به نزد ایشان آمد. و حجر بن عدی رحمه الله که از بزرگان شیعیان بود آن شب را در مسجد به سر می برد ناگهان به گوش او رسید که اشعث می گوید: یا ابن ملجم! در کار خویش بشتاب و سرعت کن در انجام حاجت خویش که صبح دمید و رسوا خواهی گردید. حجر از این سخن غرض ایشان را فهمید و به اشعث گفت: ای اعور! اراده قتل علی علیه السّلام را داری؟ پس به جانب خانه امیر المؤمنین علیه السّلام مبادرت کرد تا آن حضرت را از عزیمت ایشان آگهی دهد. از قضا حضرت از راه دیگر به مسجد رفته بود تا حجر به خانه آن جناب رفت و برگشت کار از کار گذشته، چون به مسجد رسید صدای مردم را شنید که به قتل آن حضرت خبر می دهند.

منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل علیهم السلام (فارسی)، ج ۱، ص: ۴۱۵

وقائع قبل از شهادت از زبان ام کلثوم

از ام کلثوم نقل شده که فرمود: چون شب نوزدهم ماه رمضان رسید پدرم به خانه آمد به نماز ایستاد. من برای افطار آن جناب طبقی حاضر گذاشتم که دو قرصه نان جو با کاسه ای از لبن و مقداری از نمک سوده در آن بود.

ص: ۱۱۴

چون از نماز فارغ شد، چون آن طبق را نگریست بگریست و فرمود: ای دختر، برای من در یک طبق دو نان خورش حاضر کرده ای؟ مگر نمی دانی که من متابعت برادر و پسر عم خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می کنم، ای دختر، هر که خوراک و پوشاک او در دنیا نیکوتر است ایستادن او در قیامت نزد حق تعالی بیشتر است، ای دختر، در حلال دنیا حساب است و در حرام دنیا عذاب. پس برخی از زهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تذکر فرمود، آنگاه فرمود: به خدا سوگند افطار نکنم تا از این دو خورش یکی را برداری، پس من کاسه لبن را برداشتم و آن حضرت اندکی از نان جو با نمک تناول فرمود و حمد و ثنای الهی به جا آورد و برخاست و به نماز ایستاد، پیوسته مشغول رکوع و سجود بود و تضرع و ابتهاج به درگاه خالق متعالی می نمود.

منتهی الآمال فی تواریخ النبى و الآل علیهم السلام (فارسی)، ج ۱، ص: ۴۱۸

وقائع از خانه تا مسجد

پس زمانی که فجر طالع شد ابن نباح مؤذن آن حضرت درآمد و ندای نماز در داد، حضرت به آهنگ مسجد برخاست، چون به صحن خانه آمد، مرغابیان چند که در خانه بودند به خلاف عادت از پیش روی آن حضرت درآمدند و پر می زدند و فریاد و صیحه همی کردند، بعضی خواستند که ایشان را برانند حضرت فرمود: دعوهن فانهن صوائح تتبعها نوائح.

یعنی: بگذارید ایشان را به حال خود، همانا ایشان صیحه زندگانند که از پی نوحه کنندگان دارند.

ص: ۱۱۵

و به روایتی: امّ کلثوم یا امام حسن علیه السلام عرض کرد: ای پدر! چرا فال بد می زنی؟

فرمود: فال بد نمی زنم، و لکن دل شهادت می دهد که کشته می شوم.

یا آن که فرمود: این سخن حقی بود که به زبانم جاری شد، آنگاه سفارش مرغایان را به امّ کلثوم نمود، و فرمود: ای دخترک من! به حق من بر تو که این ها را رها کنی زیرا که محبوس داشتنی چیزی را که زبان ندارد و قادر نیست بر سخن گفتن، هرگاه گرسنه یا تشنه شود، پس آن ها را غذا ده و سیراب کن، و اگر نه رها کن بروند و از گیاههای زمین بخورند.

و چون به در خانه رسید، قلاب در کمر بند آن حضرت بند شد و از کمر مبارکش باز شد، حضرت کمر را محکم بست و اشعاری چند انشاد کرد که از جمله این دو بیت است:

(مورخ امین مسعودی گفته در خانه آن حضرت از تنه درخت خرما بود و در باز نمی شد و مشکل شده بود فتح، آن حضرت در را از جا کند و کناری نهاد و از را خود بگشود و محکم بست و این دو شعر را انشاد فرمود: اشدد (الخ)

اشدد حیازیمک للموت فان الموت لایکا

و لا تجزع عن الموت اذا حلّ بنادیکا

و لا تغرّ بالدهر و ان کان یوایکا

کما اضحکک الدهر کذاک الدهر ییکیکا

مضمون اشعار آن که: ای علی! ببند میان خود را برای مرگ، پس همانا مرگ تو را ملاقات خواهد نمود، و جزع مکن از مرگ وقتی که نازل شود به منزل تو، و مغرور مشو به دنیا هر چند با تو موافقت نماید، هم چنان که دهر تو را خندان گردانیده است هم چنین تو را به گریه خواهد در آورد.

پس گفت: الهی، مرگ را بر من مبارک کن و لقای خود را بر من خجسته فرمای.

امّ کلثوم از شنیدن این کلمات فریاد و آبتاه و وا غوثاه برداشت، و امام حسن علیه السّلام از قفای پدر بیرون رفت، چون به آن حضرت رسید عرض کرد: همی خواهم با شما باشم، حضرت فرمود که: تو را سوگند می دهم به حقّی که از برای من است بر تو که برگردی. امام حسن علیه السّلام به خانه باز شد و با امّ کلثوم محزون و غمگین نشستند و بر احوال و اقوالی که از پدر بزرگوار مشاهده کرده بودند می گریستند.

منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل علیهم السلام (فارسی)، ج ۱، ص: ۴۱۹

وقائع داخل مسجد

ورود امام حسن علیه السلام به مسجد

چون امّ کلثوم ندای جبرئیل مبنی بر شهادت مولا- را شنید، سیلی بروی خود زد و گریبان چاک زد، و فریاد برداشت! وا آبتاه، وا علیاه، وا محمّده، پس حسنین علیهما السلام از خانه به سوی مسجد دویدند، دیدند که مردم نوحه و فریاد می کنند و می گویند: وا اماماه و وا امیر المؤمنیناه، به خدا سوگند که شهید شد امام عابد مجاهد که هرگز اصنام و اوثنان را سجده نکرد، و شبه مردم بود به رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم.

پس چون داخل مسجد شدند، فریاد و آبتاه، و وا علیاه بر آوردند و می گفتند:

کاش مرده بودیم و این روز را نمی دیدم. چون به نزدیک محراب آمدند پدر بزرگوار خویش را دیدند که در میان محراب در افتاده. و ابو جعده و جماعتی از اصحاب و انصار آن حضرت حاضرند و می خواهند تا آن حضرت را برپا دارند تا با مردم نماز گزارد، و او توانایی ندارد، پس حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام امام حسن علیه السّلام را به جای خود بازداشت که با مردم نماز گزارد و آن حضرت نماز خویشتن را نشسته تمام کرد، و از زحمت زهر و شدت زخم به جانب یمین و شمال متمایل می گشت، چون امام حسن علیه السّلام از نماز فارغ شد سر پدر را در کنار گرفت، و همی گفت: ای پدر! پشت مرا شکستی، چگونه تو را به این حال توانم دید.

ص: ۱۱۷

امیر المؤمنین علیه السّلام چشم گشود و فرمود: ای فرزند! از پس امروز پدر تو را رنجی و المی نیست، اینک جدّ تو محمّد مصطفی - صلوات الله علیه - و جدّه تو خدیجه کبری، و مادر تو فاطمه زهرا علیهما السّلام و حوریان بهشت حاضرند و انتظار پدر تو را دارند تو شاد باش و دست از گریستن بدار که گریه تو ملائکه آسمان را به گریه در آورده است.

پس با ردای امیر المؤمنین علیه السّلام جراحت سر را محکم بستند و آن حضرت را از محراب به میان مسجد آوردند و از آن سوی خبر شهادت امیر المؤمنین علیه السّلام در شهر کوفه پراکنده شد زن و مرد آن بلده به سوی مسجد شتاب کردند، امیر المؤمنین علیه السّلام را دیدند که سرش در دامن امام حسن علیه السّلام است. و با آن که جای ضربت را محکم بسته اند خون از آن می ریزد و گلگونه مبارکش از زردی به سفیدی مایل شده است به اطراف آسمان نظر می کند و زبان مبارکش از زردی به سفیدی مایل شده است.

به اطراف آسمان نظر می کند و زبان مبارکش به تسیح و تقدیس الهی مشغول است و می گوید:

الهی اسألك مرافقه الأنبياء و الاوصياء و اعلى درجات جنّه المأوى.

پس زمانی مدهوش شد، و امام حسین علیه السّلام بگریست و از قطرات عبرات آن حضرت که بر روی پدر بزرگوارش ریخت آن حضرت به هوش آمد، و چشم بگشود و فرمود: ای فرزند! چرا می گریی و جزع می کنی، همانا تو بعد از من به زهر ستم شهید می شوی، و برادرت حسین به تیغ، و هر دو تن به جدّ و پدر و مادر خود ملحق خواهید شد.

منتهی الآمال فی تواریخ النبى و الآل علیهم السلام (فارسی)، ج ۱، ص: ۴۲۵

اذان آخر مولا

امیر المؤمنین علیه السلام وارد مسجد گشت، و قندیل های مسجد خاموش بود، آن حضرت در تاریکی رکعتی چند نماز بگذاشت، و لختی مشغول تعقیب گشت آنگاه بر بام مسجد آمد و انگشتان مبارک بر گوش نهاد، و بانگ اذان در داد و چون آن حضرت اذان می گفت، هیچ خانه در کوفه نبود مگر آن که صدای اذانش به آنجا می رسید. آنگاه از مأذنه به زیر آمد و خدای را تقدیس و تهلیل می گفت و صلوات می فرستاد، آنگاه از بام به زیر آمد و این چند بیت را قرائت فرمود:

خَلُّوا سَبِيلَ الْمُؤْمِنِ الْمُجَاهِدِ فِي اللَّهِ لَا يَعْبُدُ غَيْرَ الْوَاحِدِ

و يُوَقِّظُ النَّاسَ إِلَى الْمَسَاجِدِ

منتهی الآمال فی تواریخ النبى و الآل علیهم السلام (فارسی)، ج ۱، ص: ۴۲۱

بیدار نمودن ابن ملجم

پس به صحن مسجد در آمد و همی گفت: الصَّيْلَاهُ، الصَّلَاةُ وَ خَفْتِكُمْ رَا بَرَايَ نَمَازِ از خواب بر می انگیخت، و ابن ملجم ملعون در تمام آن شب بیدار بود و در آن امر عظیم که اراده داشت تفکر می کرد. این هنگام که امیر المؤمنین علیه السلام خفتگان را برای نماز بیدار می کرد او نیز در میان خفتگان به روی در افتاده بود و شمشیر مسموم خود را در زیر جامه داشت، چون امیر المؤمنین علیه السلام بدو رسید فرمود: برخیز برای نماز و چنین م خواب که این خواب شیاطین است، بر دست راست بخواب که خواب مؤمنان است، یا به طرف چپ بخواب که خواب حکماء است و بر پشت بخواب که خواب پیغمبران است.

ص: ۱۱۹

آنگاه فرمود: قصدی در خاطر داری که نزدیک است از آن آسمانها فرو ریزد و زمین چاک شود و کوهسارها نگون گردد، و اگر بخواهم می توانم خبر داد که در زیرجامه چه داری، و از کنار او عبور نمود و به محراب رفت و به نماز ایستاد.

منتهی الآمال فی تواریخ النبى و الآل علیهم السلام (فارسی)، ج ۱، ص: ۴۲۱

ضربه بر فرق مولا

ابن ملجم با این که کزه بعد کزه گوشزد او گشته بود که امیر المؤمنین علیه السلام را اشقیای امت شهید می کند، و گاهی قطام را می گفت می ترسم من آن کس باشم و بر آرزو نیز دست نیابم. و آن شب تا بامداد در اندیشه این امر عظیم بود عاقبت سیلاب شقاوت او این خیالات گوناگون را چون خس و خاشاک به طوفان فنا داد و عزم خویش را در قتل امیر المؤمنین علیه السلام درست کرد و بیامد در پهلوی آن استوانه که در پهلوی محراب بود جای گرفت، وردان و شیب نیز در گوشه ای خزیدند، چون امیر المؤمنین علیه السلام در رکعت اول سر از سجده برداشت شیب اول آهنگ قتل آن حضرت کرد، و بانگ زد که: لله الحکم یا علی، لا لک و لا لأصحابک. یعنی:

حکم خاص خداوند است تو نتوانی از خویشتن حکم کنی و کار دین را به حکومت حکمین باز گذاری. این بگفت و تیغ را براند، شمشیر او بر طاق آمد و خطا کرد. از پس او ابن ملجم آمد شمشیر خود را حرکتی داد، این کلمات بگفت و شمشیر بر فرق آن حضرت فرود آورد، و از قضا ضربت او به جای زخم عمرو بن عبد و آمد و تا موضع سجده را شکافت. آن حضرت فرمود: بسم الله و بالله و علی مله رسول الله فزت و رب الكعبه.

ص: ۱۲۰

سو گند به خدای کعبه که رستگار شدم.

منتهی الآمال فی تواریخ النبى و الآل علیهم السلام (فارسی)، ج ۱، ص: ۴۲۲

گفتار حضرت بعد از ضربت خوردن

فزت و ربّ الکعبه

ابن ملجم شمشیر را بر فرق آن حضرت فرود آورد، و از قضا ضربت او به جای زخم عمرو بن عبد ود آمد و تا موضع سجده را شکافت. آن حضرت فرمود:

بسم الله و بالله و على مله رسول الله فزت و ربّ الکعبه.

سو گند به خدای کعبه که رستگار شدم.

منتهی الآمال فی تواریخ النبى و الآل علیهم السلام (فارسی)، ج ۱، ص: ۴۲۲

معرفی قاتل

صدای حضرت امیر علیه السلام بلند شد که فرزند یهودیّه، ابن ملجم مرا کشت، او را مأخوذ دارید.

اهل مسجد چون صدای آن حضرت شنیدند، در طلب آن ملعون شدند و صداها بلند شد و حال مردم دگرگون شده بود، پس همه به سوی محراب دویدند دیدند که آن حضرت در محراب افتاده و فرق مبارکش شکافته شده و خاک بر می گیرد و بر مواضع جراحت می ریزد و این آیه مبارکه می خواند:

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى.

یعنی: از زمین خلق کردیم شما را، و در زمین بر می گردانیم شما را، و از زمین بیرون می آوریم شما را بار دیگر.

منتهی الآمال فی تواریخ النبى و الآل علیهم السلام (فارسی)، ج ۱، ص: ۴۲۲

محقق شدن وعده خدا و رسول خدا

امیرالمومنین علیه السلام فرمود که: آمد امر خدا، و راست شد گفته رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ.

مردمان دیدند که خون سرش بر روی و محاسن شریفش جاری است و ریش مبارکش به خون خضاب شده و می فرماید:

هذا ما وعدنا الله ورسوله.

این همان وعده است که خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم به من داده اند.

منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل علیهم السلام (فارسی)، ج ۱، ص: ۴۲۴

وقائع در عالم، هنگام ضربت خوردن مولا

در زمین و دریا و آسمان

هنگام ضربت ابن ملجم بر فرق آن حضرت، زمین بلرزید و دریاها به موج آمد و آسمانها متزلزل گشت و درهای مسجد به هم خورد و خروش از ملائکه آسمانها بلند شد، و باد سیاهی سخت بوزید که جهان را تاریک ساخت.

منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل علیهم السلام (فارسی)، ج ۱، ص: ۴۲۴

ندای جبرئیل

جبرئیل در میان آسمان و زمین ندا در داد چنان که مردمان بشنیدند و گفت:

تهدمت و الله ارکان الهدی، و انطمت اعلام التقی، و انفصمت العروه الوثقی، قتل ابن عم المصطفی، قتل الوصی المجتبی، قتل علی المرتضی، قتله اشقی الاشقیاء.

به خدا سوگند که در هم شکست ارکان هدایت، و تاریک شد ستاره های علم نبوت، و برطرف شد نشانهای پرهیزکاری، و گسیخته شد عروه الوثقای الهی، و کشته شد پسر عم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، و شهید شد سید اوصیاء علی مرتضی، شهید کرد او را بدبخت ترین اشقیاء.

منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل علیهم السلام (فارسی)، ج ۱، ص: ۴۲۴

وصایای حضرت

وصیت به امام حسن علیه السلام در مورد دفن

چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وصیت های خود را به امام حسن علیه السلام نمود پس فرمود: ای حسن، چون من از دنیا بروم مرا غسل ده و کفن می کن و حنوط کن به بقیه حنوط جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که از کافور بهشت است و جبرئیل آن را آورده بود برای آن حضرت. و چون مرا بر روی سریر گذارید پیش روی سریر را حمل نکنید بلکه دنبال او را بگیرید و به هر سو که سریرم می رود متابعت کنید و به هر موضع که بایستد بدانید قبر من آنجا است، پس جنازه مرا بر زمین گذارید، و تو ای حسن بر من نماز کن و هفت تکبیر بگویی، و بدان که هفت تکبیر جز بر من حلال نباشد الا بر فرزند برادرت حسین که او قائم آل محمد و مهدی این امت است، و ناراحتی های خلق را او درست خواهد کرد، و چون از نماز من فارغ شدی جنازه را از موضع خود بردار و خاک آنجا را حفر کن، قبر کنده و لحدی ساخته و تخته چوبی منقر خواهی یافت که پدرم حضرت

نوح برای من ساخته، پس مرا بر روی آن تخته بگذار، و هفت خشت ساخته بزرگ آنجا خواهی یافت، آن‌ها را بر روی من بچین، پس اندکی صبر کن آنگاه یک خشت را بردار و به قبر نظر کن خواهی یافت که من در قبر نیستم. زیرا که به جَدّ تو رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ملحق خواهم شد. چون اگر پیغمبری را در مشرق به خاک سپرند و وصی او را در مغرب مدفون سازند البتّه حقّ تعالی روح و جسد پیغمبر را با روح و جسد وصی او جمع نماید و پس از زمانی از هم جدا شوند و به قبرهای خویش بر می‌گردند، پس آنگاه قبر مرا با خاک انباشته کن و آن موضع را از مردم پنهان کن و چون روز روشن شود، نعشی بر ناقه حمل کن و بده به کسی که به جانب مدینه کشد تا مردمان ندانند که من در کجا مدفونم.

ص: ۱۲۲

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام مروی است که امیر المؤمنین علیه السّلام امام حسن را فرمود: از برای من چهار قبر در چهار موضع حفر کن، یکی در مسجد کوفه، دوّم در میان رحبه، سیّم در نجف، چهارم در خانه جعده بن هبیره تا کس در قبر من راه نبرد.

مؤلف گوید که: این اخفاء قبر برای آن بود که مبادا ملاعین خوارج و بنی امیه که در نهایت دشمنی و عداوت آن حضرت بودند بر قبر مطلع شوند و اراده کنند جسد مطهر آن حضرت را از قبر بیرون آورند.»

و پیوسته آن قبر مخفی بود تا زمان حضرت صادق علیه السّلام که بعضی از اصحاب و شیعیان به توسط زیارت کردن آن حضرت جدّ خود را، قبر را دانستند، و در زمان هارون الرشید بر همه ظاهر شد.

منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل علیهم السلام (فارسی)، ج ۱، ص: ۴۳۷

آخرین وصایا

وصیت امیر المؤمنین علیه السّلام و شاهدان

سلیم می گوید: در وصیت امیر المؤمنین علیه السّلام هنگامی که به پسرش امام حسن علیه السّلام وصیت می فرمود حاضر بودم.

حضرت بر وصیتش امام حسین علیه السّلام و محمّد و همه فرزندان و اهل بیت و رؤسای شیعیانش را شاهد گرفت.

أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم، ص: ۶۳۸

معرفی ائمه علیهم السّلام و سپردن ودایع امامت

امیر المؤمنین علیه السّلام کتابها و اسلحه را به امام حسن علیه السّلام سپرد و فرمود: پسر من، پیامبر صلی الله علیه و آله به من دستور داده به تو وصیت کنم و کتابها و اسلحه ام را به تو بسپارم همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله به من وصیت فرمود و کتابها و اسلحه اش را به من سپرد. آن حضرت به من دستور داده تا به تو امر کنم که وقتی مرگت فرا رسید آنها را به برادرت حسین بسپار.

ص: ۱۲۳

سپس حضرت رو به امام حسین علیه السلام کرد و فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به تو دستور داده که آنها را به این پسر بسپاری - و در این حال حضرت دست نوه اش حضرت علی بن الحسین علیه السلام را که در سنّ کودکی بود گرفت و او را به خود نزدیک کرد و فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله به تو دستور داده که آنها را به پسر محمد بسپاری. از قول پیامبر و از قول من به او سلام برسان».

أسرار آل محمد عليهم السلام / ترجمه کتاب سلیم، ص: ۶۳۹

کلام امیر المؤمنین علیه السلام در باره ابن ملجم

حضرت رو به پسرش امام حسن علیه السلام کرد و فرمود: پسر من، تو بعد از من صاحب اختیار مردم و صاحب اختیار خون من هستی. اگر بخشیدی حق توست، و اگر کشتی یک ضربت بجای یک ضربت (که او به من زده است) بزنی و او را قطعه قطعه مکن».

أسرار آل محمد عليهم السلام / ترجمه کتاب سلیم، ص: ۶۴۰

متن وصیتنامه امیر المؤمنین علیه السلام

سپس فرمود: بنویس:

بسم الله الرحمن الرحيم این است آنچه علی بن ابی طالب به آن وصیت نموده است:

وصیت می کند که شهادت می دهد به اینکه خدایی جز الله نیست، یکی است و شریکی ندارد. و محمد بنده خدا و پیامبر اوست که او را به هدایت و دین حق فرستاده تا بر همه ادیان غالب کند اگر چه مشرکین را خوش نیاید.

ص: ۱۲۴

نماز و عبادتم و زندگی و مرگم برای خدای رب العالمین است که شریکی ندارد.

به این مطلب دستور داده شده ام و من از تسلیم شدگانم....

أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم، ص: ۶۴۰

تقوی، اسلام، اتحاد بر حق، اصلاح

سپس ای حسن تو را و همه فرزندان و اهل بیتم را و هر کس از مؤمنین را که این نوشته من به او می رسد به تقوای خداوند پروردگارتان وصیت می کنم. از این دنیا نروید مگر آنکه اسلام را پذیرفته باشید. همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و متفرق نشوید.

من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «اصلاح بین افراد بهتر از نماز و روزه بسیار است، و کینه و فساد بین افراد زایل کننده دین است»، و قوتی جز با کمک خداوند نیست.

أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم، ص: ۶۴۰

صله رحم، ایتمام، قرآن، همسایگان

به فامیل خود توجه کنید و با آنها ارتباط داشته باشید، تا خداوند حساب را بر شما آسان کند.

خدا را خدا را در باره ایتمام در نظر بگیرید، دهان آنان را تغییر ندهید و آن عده از یتیمان که نزد شما هستند ضایع نشوند. از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «هر کس مخارج یتیمی را بر عهده بگیرد تا او مستغنی شود خداوند در مقابل آن بهشت را بر او واجب می کند همان طور که به خورنده مال یتیم آتش را واجب می نماید».

خدا را خدا را در باره قرآن در نظر بگیرید. در عمل به آن دیگران از شما سبقت نگیرند.

ص: ۱۲۵

خدا را خدا را در باره همسایگانان در نظر بگیرید. که پیامبر صلی الله علیه و آله در باره آنان سفارش کرده است.

أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم، ص: ۶۴۰

حج، نماز، زکات، روزه، فقراء، جهاد

خدا را خدا را در باره خانه پروردگارتان در نظر بگیرید. تا زنده هستید از شما خالی نماند، که اگر خانه خدا ترک شود به شما مهلت داده نمی شود. و کمترین چیزی که قاصد بیت الله با آن بر می گردد آن است که گناهان گذشته او آمرزیده می شود.

خدا را خدا را در نظر بگیرید در باره نماز، که بهترین عمل و ستون دین شماست.

خدا را خدا را در نظر بگیرید در باره زکات، که غضب پروردگارتان را خاموش می کند.

خدا را خدا را در نظر بگیرید در باره ماه رمضان، که روزه آن سپری از آتش است.

خدا را خدا را در نظر بگیرید در باره فقرا و بیچارگان، با آنان در زندگی خود شریک شوید.

خدا را خدا را در نظر بگیرید در باره جهاد در راه او با اموال و جانهایتان. در راه خدا دو نفر جهاد می کنند: امام هدایت، و مطیع او که به هدایت او اقتدا می کند.

أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم، ص: ۶۴۱

فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب آن حضرت

خدا را خدا را در نظر بگیرید در باره فرزندان پیامبرتان. در بین شما مورد ظلم قرار نگیرند در حالی که قدرت بر دفاع از آنان داشته باشید.

ص: ۱۲۶

خدا را خدا را در نظر بگیرید در باره آن دسته از اصحاب پیامبران که بدعتی ایجاد نکرده اند و بدعت گذاری را پناه نداده اند. پیامبر صلی الله علیه و آله در باره آنان سفارش کرده، و

بدعت گذار از آنان و از غیر آنان و پناه دهنده بدعتگزار را لعنت کرده است.

أسرار آل محمد عليهم السلام / ترجمه کتاب سلیم، ص: ۶۴۱

زنان، امر به معروف، نیکی به یک دیگر

خدا را خدا را در باره زنان و غلامان و کنیزانتان در نظر بگیرید. در راه خدا از ملامت سرزنش کننده ای نترسید تا خدا شما را کفایت کند، و با مردم سخن نیک بگوئید همان طور که خدا به شما دستور داده است.

امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید، تا در نتیجه ترک آنها خداوند امور را به دست اشرارتان بسپارد، و دعا کنید ولی خدا شما را اجابت نکند.

پسرانم، بر شما باد بر ارتباط و بخشش و نیکی نسبت به یک دیگر. از نفاق و قطع ارتباط و قهر با یک دیگر و تفرقه پرهیزید. در نیکی و تقوی یک دیگر را کمک کنید و بر گناه و دشمنی، یک دیگر را یاری ندهید. تقوای خدا را پیشه کنید که عذاب خداوند شدید است.

أسرار آل محمد عليهم السلام / ترجمه کتاب سلیم، ص: ۶۴۲

خداحافظی امیر المؤمنین علیه السلام

خداوند شما اهل بیت را حفظ کند، و پیامبران را در میان شما حفظ نماید. شما را به خدا می سپارم و با شما خداحافظی می کنم.

ص: ۱۲۷

سپس امیر المؤمنین علیه السلام همچنان «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می فرمود تا از دنیا رفت. و این در اولین شب از دهه آخر ماه رمضان یعنی شب بیست و یکم، شب جمعه از سال چهارم هجرت بود.

أسرار آل محمد عليهم السلام / ترجمه کتاب سلیم، ص: ۶۴۲

سوگواری خضر نبی در شهادت مولا علی علیه السلام

کلینی و ابن بابویه و دیگران به سندهای معتبر روایت کرده اند که در روز شهادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام صدای شیون از مردم بلند شد، مردم را دهشت عظیم عارض شد، مانند روزی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا مفارقت نمود، در آن حال حضرت خضر علیه السلام به صورت مرد پیری تند آمد می گریست و می گفت: انا لله و انا اليه راجعون، گفت: امروز منقطع شد خلافت پیغمبر، پس ایستاد بر در خانه ای که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آن خانه بود گفت: خدا رحمت کند شما را ای ابو الحسن، تو بودی که اسلام تو از همه پیشتر بود و ایمان تو از همه خالص تر بود و ترس تو از خدا از همه بیشتر بود و مشقت تو در راه خدا از همه عظیم تر بود، محافظت حضرت رسالت از همه بیشتر کردی، امانت تو بر اصحاب آن حضرت بیشتر بود، مناقب تو از همه فاضلتر بود، سوابق تو از همه گرامی تر بود، درجه تو از همه بلندتر و قرابت تو با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از همه بیشتر و شبیه ترین مردم بودی به آن حضرت در سیرت و طریقه و اطوار و گفتار و کردار، و منزلت تو نزد آن حضرت از همه شریفتر بود، گرامی ترین مردم بودی نزد او، پس خدا تو را جزای خیر دهد از اسلام و از رسول خدا و از مسلمانان، قوی بودی در وقتی که اصحاب او ضعیف شدند، مردانه به جهاد رفتی در وقتی که ایشان ترسیدند، قیام به حق نمودی در هنگامی که ایشان سستی ورزیدند، از طریقه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به در نرفتی وقتی که هر یک از اصحاب او به راهی رفتند، خلیفه حق آن حضرت بودی بی منازعه، و تذلل نمودی به رغم انف منافقان و خشم کافران و نحواستن حسدبران و کینه منافقان، پس قیام به حق نمودی بعد از آن حضرت در وقتی که دیگران ترسیدند، و حق را بیان کردی در وقتی که دیگران عاجز شدند، به نور خدا در راه دین راه رفتی در هنگامی که دیگران به نادانی ایستادند، و اگر متابعت تو می نمودند هدایت می یافتند، صدای تو از همه پس تر بود و در پیشی گرفتن در خیرات از همه بلندتر بودی، کلام تو از همه کمتر بود، سخن تو از همه راست تر بود، رأی تو از همه بزرگتر بود، دل تو از دل‌های دیگر شجاع تر بود، یقین تو از همه سخت تر بود، عمل تو از همه نیکوتر بود، به همه امور از همه کس داناتر بودی، به خدا سوگند که از برای دین پادشاهی بودی، از برای مؤمنان پدر مهربان بودی در وقتی که عیال تو گردیدند.

ص: ۱۲۸

پس برداشتی از دوشهای ایشان بارهای گران را که تاب برداشتن آن نداشتند، حفظ کردی هر چه را ضایع گذاشتند و رعایت کردی هر چه را مهمل گذاشتند، بلند شدی در وقتی که ایشان پست شدند، صبر کردی در وقتی که ایشان جزع کردند، دریافتی هر چه را ایشان تخلف از آن ورزیدند، از برکت تو یافتند آنچه را گمان نداشتند، بودی بر کافران عذابی ریزنده، برای مؤمنان بودی باران رحمت و فراوانی نعمت، پس پرواز کردی به ریاض جنت با آزارها که به تو رسید از منافقان، و فایز شدی به عطاها و برکتهای این امت. سوابق ایشان را تو ضبط کردی، فضایل ایشان را تو بردی، تندی تو در دین خدا به کنندی بدل نشد و دل تو هرگز بسوی باطل میل نکرد، بینائی تو ضعیف نشد و جبن در نفس تو راه نیافت، هرگز خیانت نکردی، در شدت ایمان و یقین مانند کوه که بادهای تند آن را به حرکت نمی آورد، هیچ چیز آن را بر نمی کند از جا.

بودی چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حق تو گفت که: ضعیف بودی در بدن خود و قوی بودی در امر خدا، متواضع بودی در نفس خود، عظیم بودی نزد خدای تعالی، کسی را در تو راه عیبی نبود، کسی از تو امید جانبداری نداشت، توانای عزیز نزد تو ضعیف و ذلیل بود تا آنکه حق را از او می گرفتی، در احقاق حق دور و نزدیک نزد تو مساوی بودند، کار تو حق و مدارا و دوستی بود، گفتار تو حکم و حتم بود، امر تو بردباری بود، و دورانیشی و رأی تو علم و عزم بود، پس وقتی از دنیا کنده شدی که راه حق را ظاهر کرده بودی و کارهای دشوار را بر مردم آسان کرده بودی، آتشیهای فتنه را فرونشانده بودی و امور دین به تو معتدل شده بود، ایمان به تو قوت یافته بود، مؤمنان به تو ثابت گردیده بودند، پس پیش رفتی پیشی دور و دراز، به تعب انداختی آنها را که بعد از خود گذاشتی به تعبى شدید، پس مصیبت تو از آن بزرگتر است که گریه تدارک کند آن را، عظیم شد مصیبت تو در آسمان، در هم شکست مردم را، پس می گویم: انا لله و انا الیه راجعون، راضی شدیم از خدا به قضای او و تسلیم کردیم از برای خدا امر او را.

پس به خدا سوگند که بعد از تو مصیبتی مثل مصیبت تو نخواهد رسید، برای مؤمنان کهنی و پناهی بودی، برای کافران غلظت و خشم بودی، پس خدا تو را به پیغمبر خود ملحق گرداند و ما را از اجر مصیبت تو محروم نگرداند، و بعد از تو گمراه نگرداند، پس مردم ساکت شدند، گوش دادند سخن او را و او می‌گریست و اصحاب رسول خدا به گریه او می‌گریستند. چون سخن او تمام شد، هر چند او را طلب کردند نیافتند.

جلاء العیون، ص: ۳۶۸

قاتل

اشقی الاخرین

وَقَتْلُهُ أَشَقَى الْأَخْرِيْنَ يَتَّبِعُ أَشَقَى الْأَوْلِيْنَ

قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام، بدبخت‌ترین آخرین است، که از بدبخت‌ترین اولین تبعیت کرد، و او را قتل رساند.

مفاتیح الجنان، دعای ندبه

برخورد با قاتل

در قرب الاسناد به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شبی که شربت شهادت چشید، از خانه به مسجد آمد و مردم را برای نماز صبح بیدار می‌کرد، ناگاه ابن ملجم ضربتی بر سرش زد که به زانو درافتاد، پس آن ملعون را گرفت و نگاه داشت تا مردم رسیدند و آن ملعون را گرفتند و حضرت را به خانه آوردند، پس حضرت امیر حسن و حسین علیهم السلام را گفت که: اسیر را حبس کنید و او را طعام و آب بدهید و او را نیکو رعایت کنید، اگر من زنده بمانم اگر خواهم قصاص خواهم کرد و اگر خواهم عفو خواهم کرد، و اگر از دنیا بروم اختیار با شماست، و اگر عزم کشتن او نمائید بیش از یک ضربت به او نزنید، و گوش و بینی و اعضاء او را مبرید. (۱)

ص: ۱۳۰

و در نقل دیگر آمده که: امیر المؤمنین علیه السلام برای آن ملعون به امام حسن علیه السلام سفارش کرد فرمود:

او را طعام و آب بده و دست و پای او را در زنجیر مکن، و با او رفق و مدارا کن. چون من از دنیا بروم او را به یک ضربت قصاص کن و جسد او را به آتش مسوزان و مثله مکن او را که دست و پا و گوش و سایر اعضای او را نببری، که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: زنهار مثله مکنید اگر چه سگ درنده باشد. (۲)

(۱) جلاء العیون، ص: ۳۲۵

(۲) جلاء العیون، ص: ۳۴۶

قصاص قاتل

در بیان قتل ابن ملجم لعین به دست حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام

چون حضرت امام حسن علیه السلام جسد مبارک پدر را در ارض نجف به خاک سپرد و به کوفه مراجعت کرد، در میان شیعیان علی علیه السلام بر منبر صعود فرمود و خواست که خطبه قرائت فرماید، اشک چشم و طغیان بکاء گلوی مبارکش را فشار کرد و نگذاشت آغاز سخن کند، پس ساعتی بر فراز منبر نشست تا لختی آسایش گرفت، پس برخاست و خطبه ای در کمال فصاحت و بلاغت قرائت فرمود که خلاصه آن کلمات بعد از ستایش یزدان پاک چنین می آید، فرمود:

حمد خداوند را که خلافت را بر ما اهل بیت نیکو گردانید، مصیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مصیبت امیر المؤمنین علیه السلام در شرق و غرب عالم اثر کرد، و به خدا قسم که امیر المؤمنین علیه السلام دینار و درهمی بعد از خود نگذاشت مگر چهار صد درهم که اراده داشت به آن مبلغ خادمی از برای اهل خویش ابتیاع فرماید.

ص: ۱۳۱

و همانا حدیث کرد مرا جدّم رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم که دوازده تن از اهل بیت و صفوت او مالک امت و خلافت باشند، و هیچ یک از ما نخواهد بود الا آن که مقتول یا مسموم شود.

و چون این کلمات را به پایان برد فرمان داد تا ابن ملجم را حاضر کردند، فرمود:

چه چیز تو را بر این داشت که امیر المؤمنین علیه السّلام را شهید ساختی و ثلمه بدین شگرفی در دین انداختی؟ گفت: من با خدا عهد کردم و بر ذمّت نهادم که پدر تو را به قتل رسانم و لا جرم وفا به عهد خویش نمودم، اکنون اگر می خواهی مرا امان ده تا به جانب شام روم و معاویه را به قتل رسانم و تو را از شر او آسوده کنم، و باز به نزد تو برگردم، آن گاه اگر خواهی مرا می کشی و اگر خواهی می بخشی، امام حسن علیه السّلام فرمود:

هیئات به خدا قسم که آب سرد نیاشامی تا روح تو به آتش دوزخ ملحق گردد.

و موافق روایت فرح الغریّ ابن ملجم گفت: مرا سزای است که می خواهم در گوش تو گویم. حضرت اباء نمود و فرمود که: اراده کرده از شدّت عداوت گوش مرا به دندان برکنند. گفت: به خدا قسم اگر مرا رخصت می داد که نزدیک او شوم گوش او را از بیخ می کندم.

پس آن حضرت موافق وصیّت امیر المؤمنین علیه السّلام ابن ملجم ملعون را به یک ضربت به جهنّم فرستاد. (۱)

کشف الغمّه روایت کرده است که چون آن ملعون حضرت را ضربت زد، او را به نزد آن حضرت حاضر کردند، به آن ملعون گفت که: تو را چه باعث شد که چنین فتنه ای در دین کردی؟ آن ملعون گفت که: شمشیر خود را چهل صباح تند کردم و به زهر آب دادم، از خدا سؤال کردم که بدترین خلق را به آن بکشم، حضرت در جواب آن ملعون فرمود که:

دعای تو مستجاب شده است و تو که بدترین خلقی به همین شمشیر کشته خواهی شد، پس به حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که: چون من از دنیا بروم، آن ملعون را به شمشیر او قصاص کن. (۲)

(۱) منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل علیهم السلام (فارسی)، ج ۱، ص: ۴۴۵

(۲) جلاء العیون، ص: ۳۷۴

عذاب دنیوی قاتل

قطب راوندی و ابن شهر آشوب و علی بن عیسی اربلی از ابن وفا روایت کرده اند که گفت: روزی من در مسجد الحرام بودم، مردم را دیدم که بر دور مقام ابراهیم جمع شده بودند، از سبب اجتماع ایشان پرسیدم، گفتند که: راهبی مسلمان شده است. چون به نزدیک آمدم، مرد پیری دیدم با جتّه عظیم، جبه پشمینه پوشیده بود، کلاه پشمینه بر سر داشت و در برابر مقام ابراهیم علیه السلام نشسته. شنیدم که می گفت: من در کنار دریا صومعه ای داشتم، روزی از صومعه خود به دریا نظر می کردم ناگاه دیدم که مرغی مانند کرکس از هوا به زیر آمد، بر سنگی نشست که از میان دریا بلند شده بود و قی کرد، پس ربع انسانی از گلوی او افتاد، آنگاه پرواز کرد ناپیدا شد، و بعد از ساعتی برگشت باز ربع انسانی قی کرد، چون چهار مرتبه چنین کرد، قی کرده های او به یکدیگر پیوست مردی شد ایستاد، من از آن حالت تعجب بسیار کردم، بعد از ساعتی آن مرغ باز برگشت ربع او را جدا کرده فرو برد پرواز کرد، پس برگشت باز ربع دیگر برداشت باز پرواز کرد، تا آنکه چهار مرتبه چنین کرد همه آن مرد را فرو برد و پرواز کرد.

ص: ۱۳۳

پس تعجب من زیاده شد، پشیمان شدم که چرا از آن مرد نپرسیدم که تو کیستی، به حیرت در آن سنگ نظر می کردم ناگاه دیدم آن مرغ برگشت و ربع بدن آدمی قی کرد،

تا آنکه در مرتبه چهارم مردی شد ایستاد، پس من به کنار دریا رفتم او را ندا کردم که: تو کیستی؟ مرا جواب نگفت، پس گفتم: به حق خداوندی که تو را خلق کرده است بگو که تو کیستی؟ گفت: منم ابن ملجم، گفتم: بگو که عمل تو چه بوده است که به این عذاب مبتلا شده ای؟ گفت: علی بن ابی طالب را کشته ام، حق تعالی این مرغ را بر من موکل کرده است مرا چنین عذاب می کند تا روز قیامت.

ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده اند که چون استخوانهای پلید آن ملعون را در گودالی انداختند، پیوسته اهل کوفه صدای فریاد و ناله از آن گودال می شنیدند.

جلاء العیون، ص: ۳۷۴

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه‌های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه‌ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان‌های مختلف و با فرمت‌های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن‌های همراه، تبلت‌ها، رایانه‌ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست‌ها:

۱. عمل بر مبنای مجوزهای قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری
۴. صرفاً ارائه محتوای علمی
۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و ... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

